

پیام امام

امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تازہ و جامعی بر نہج البلاغہ

جلد سوم

کتاب پانچواں سال



آیة اللہ العظمیٰ مکرم شیرازی

یا مکتوبہ
جمعی از فضلا و دانشمندان



فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع).
مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین (ع): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری
جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع) - ۱۳۹۰.
ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-044-1

ISBN: 978-964-533-160-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی
بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام
اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی‌طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت
- ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP ۳۸/۰۲/۰۷

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا - سعید داودی - احمد قدسی
و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین (ع) / ج ۳

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۸۲۳ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ - دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

آية الله العظمى مكارم شیرازی

پیام امام

امیرالمؤمنین علیه السلام

شرحی تازه و جامع بر نهج البلاغه

جلد سوم

با همکاری:
جمعی از فضلا و دانشمندان

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵..
پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه/مکارم شیرازی و با همکاری
جمعی از فضلا و دانشمندان - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۷۹
ج. ۳ چاپ اول.
ISBN: SET 964-440-93-3
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
کتابنامه.

ج ۳ (چاپ اول ۱۳۸۰)
۱. علی بن ابیطالب علیه السلام امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر.
۲. علی بن ابیطالب علیه السلام امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - خطبه‌ها.
۳. علی بن ابیطالب علیه السلام امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار.
الف. علی بن ابیطالب علیه السلام امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. نهج البلاغه. شرح - ج -
عنوان - د. عنوان: نهج البلاغه. شرح.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP۳۸/۰۲/م۷

م ش/ن

۸۳۷۰-۷۷ م

کتابخانه ملی ایران

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:

محمدجعفر امامی - محمدرضا آشتیانی - محمد احسانی فر - محمدجواد ارسطا

ابراهیم بهادری - سعید داودی - احمد قدسی

نام کتاب: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام جلد ۳
مؤلف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله) و همکاران
تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت و تاریخ چاپ: اول - ۱۳۸۰ ه ش

تعداد صفحه و قطع: ۶۵۶ صفحه / وزیری

چاپ: چاپخانه امیرالمؤمنین علیه السلام - قم

ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران - بازار سلطانی - ۹۹

تلفن: ۵۶۲۰۴۱۰-۵۶۲۷۴۴۹ فاکس: ۳۹۱۶۹۴۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

ISBN: 964 - 440 - 93 - 3

شابک: ۳ - ۹۳ - ۴۴۰ - ۹۶۴

ISBN: SET 964 - 440 - 066 - 6

شاب دوره‌ای: ۶ - ۰۶۶ - ۴۴۰ - ۹۶۴

۲۲۳	خطبه ۷۵
۲۲۳	خطبه در یک نگاه
۲۲۵	شرح و تفسیر: دشمن آشتی ناپذیر منحرفان!

۲۳۱	خطبه ۷۶
۲۳۱	خطبه در یک نگاه
۲۳۴	شرح و تفسیر: بیست گفتار گرانبها
۲۳۹	نکته
۲۳۹	صبر و اغتنام فرصت

۲۴۱	خطبه ۷۷
۲۴۱	خطبه در یک نگاه
۲۴۳	شرح و تفسیر: نمونه‌ای از جنایات بنی امیه
۲۴۶	نکته‌ها
۲۴۶	۱- سعید بن عاص را بهتر بشناسیم
۲۴۶	۲- بنی امیه را بهتر و دقیقتر بشناسیم
۲۴۷	الف: بنی امیه در قرآن مجید
۲۴۸	ب: بنی امیه در احادیث اهل سنت
۲۴۹	ج: بنی امیه در نهج البلاغه
۲۴۹	د: تبهکاری‌های حکومت بنی امیه
۲۵۰	۱- انحراف خلافت اسلامی از مسیر صحیح خود و تبدیل آن به سلطنت
۲۵۱	۲- مسخ و تحریف حقایق و معارف اسلامی

۲۵۵	خطبه ۷۸
۲۵۵	خطبه در یک نگاه
۲۵۷	شرح و تفسیر: بخشی از دعاهای آموزنده امام <small>علیه السلام</small>
۲۶۳	نکته
۲۶۳	دعا و تأثیر عجیب آن در زندگی انسان‌ها

۲۶۷	خطبه ۷۹
۲۶۸	خطبه در یک نگاه
۲۷۱	بخش اول
۲۷۲	شرح و تفسیر: خطاهای منجمان
۲۷۵	بخش دوم
۲۷۵	شرح و تفسیر: از پیشگویی های منجمان پرهیزید
۲۷۸	نکته ها
۲۷۸	۱- علم نجوم چیست؟ و چه بخشی از آن ممنوع است؟
۲۷۹	۲- چرا در ردیف کفر؟
۲۸۳	۳- چگونگی پیدایش پیشگویی های نجومی

* * *

۲۸۵	خطبه ۸۰
۲۸۵	خطبه در یک نگاه
۲۸۸	شرح و تفسیر: موقعیت زنان در جوامع بشری
۲۹۴	نکته ها
۲۹۴	۱- تفاوتها و یکسانی های زنان و مردان
۲۹۸	۲- سخنی درباره عایشه و زندگانی او

* * *

۳۰۳	خطبه ۸۱
۳۰۳	خطبه در یک نگاه
۳۰۵	شرح و تفسیر: حقیقت زهد
۳۰۸	نکته
۳۰۸	زهد آن است که امیر باشیم نه اسیر دنیا!

* * *

۳۱۳	خطبه ۸۲
۳۱۳	خطبه در یک نگاه
۳۱۵	شرح و تفسیر: دنیا وسیله است، نه هدف!
۳۲۳	نکته ها

۳۲۳	۱- چگونگی حساب اعمال در جهان دیگر.....
۳۲۸	۲- دنیا پرستی مذموم است، نه دنیاداری
	* * *
۳۲۹	خطبه ۸۳
۳۳۰	خطبه در یک نگاه.....
۳۳۳	بخش اول.....
۳۳۴	شرح و تفسیر: هم دور است و نزدیک، هم بالا و پایین!.....
۳۳۹	بخش دوم.....
۳۴۰	شرح و تفسیر: تقوا سرنوشت سازترین مسأله زندگی انسانها.....
۳۴۷	نکته.....
۳۴۷	همه جا و همیشه دعوت به تقوا.....
۳۴۹	بخش سوم.....
۳۵۰	شرح و تفسیر: چهره واقعی دنیا!.....
۳۵۷	نکته.....
۳۵۷	ناپایداری این جهان.....
۳۵۹	بخش چهارم.....
۳۶۰	شرح و تفسیر: صحنه هولناک محشر!.....
۳۶۵	نکته ها.....
۳۶۵	۱- دورنمایی از معاد جسمانی.....
۳۶۶	۲- شبهه معروف آکل و مأکول.....
۳۶۷	۳- چگونه مردگان از قبرها خارج می شوند؟.....
۳۶۹	بخش پنجم.....
۳۷۰	شرح و تفسیر: از کجا آمده ایم و به کجا می رویم؟.....
۳۷۳	نکته.....
۳۷۳	دنیا میدان ورزیدگی و آزمایش است.....
۳۷۵	بخش ششم.....
۳۷۶	شرح و تفسیر: مواظبتکان دهنده!.....
۳۸۱	نکته.....

ز غصمً واصلن غصص صجص

پب حذاع غ ضد ص ع ش ۴ سظ لظ عظ ضد ع جظ ژ ط ۶ آپی وُضیص / پبضص یکص
ف پ جظ ش ۴

ب وُهل

ظظ شاع سد هت صرظ ق پ سپ « - غ سظ یضد یف ط ض ی ا کاص هخوبه چکغ
ش ۴ بیب أفب ۹ غ پض ص یب ژ ع هط ص غط بسظ ز چظب ضکغ چکغض ضد ص کظ لکھکظ
صن غظ / غث ۴ ط اظ پ هض ع ش ط خا / غ ض سیفا سظ پ د ثع ف و پظظ لظ ط پ یع ط پض
پضط ط ضض ضد ش ۴ ثا ث ب ح - ع / ف پ هط ص ضد غط پ (۲)

۱. ط پب حظ این خطبه در کتابهای متعددی نقل شده است که نویسندگان آنها بعضی معاصر «سید رضی» بودند مانند «ابن شعبه حرّانی» در «تحف العقول» و «کراجکی» در «کنز الفوائد» که این خطبه را با تفاوت‌هایی نقل کرده است و این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که آن را از منبع دیگری غیر از «نهج البلاغه» بدست آورده و گروه دیگری، بعد از «سید رضی» می‌زیسته‌اند مانند «زمخشری» در «ربیع الأبرار» و «سبط بن جوزی» در «تذکره الخواص» و «محمد بن طلحة شافعی» در «مطالب السؤل» (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۷۷).
۲. مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۷۸.

البته این خطبه مطابق آنچه در نهج البلاغه آمده، مشتمل بر «بیست» صفت از اوصاف شایسته و برجسته مؤمنان مخلص است. چهار جمله‌ای که در نقل مرحوم کراچی در لابه‌لای جملات این خطبه اضافه دارد، عبارت است از: «حَذَرَ أَمَلًا» و «رَتَّبَ عَمَلًا» «يَظْهَرُ دُونَ مَا يَكْتُمُ» «وَيَكْتَفِي بِأَقَلِّ مِمَّا يَعْلَمُ»^(۱)

البته در بقیه خطبه نیز تفاوت مختصری در تعبیرات دیده می‌شود^(۲).

به هر حال این خطبه در عین کوتاه بودن، بسیار پرمحتوا و پر معنا است و امام علیه السلام برای شخصی که دارای این صفات «بیست‌گانه» باشد از خداوند طلب رحمت می‌کند و به این ترتیب مردم را به داشتن این صفات، ترغیب و تشویق می‌فرماید و در واقع فضایل مهم اخلاقی و یک دوره کامل سیر و سلوک، در این خطبه خلاصه شده است.

۱. «از آرزوها (ی دراز) بر حذر بوده و اعمال شایسته‌ای مرتب ساخته، آنچه اظهار می‌کند (از اعمال خیر) کمتر از آن است که می‌پوشاند و در کمترین چیزی که می‌داند، قناعت می‌کند (و به آن عمل می‌نماید).»
 ۲. به بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۴۰۸، مراجعه شود.

رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا [عبدًا] سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى، وَدُعِيَ إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا، وَ أَخَذَ
بِحُجْرَةِ هَادٍ فَنَجَا. رَاقِبَ رَبَّهُ، وَ خَافَ ذَنْبَهُ، قَدَّمَ خَالِصًا، وَ عَمِلَ صَالِحًا.
أُكْتَسِبَ مَذْخُورًا، وَ اجْتَنَبَ مَحْذُورًا، وَ رَمَى غَرَضًا، وَ أَحْرَزَ عِوَضًا. كَابَرَ
هَوَاهُ، وَ كَذَّبَ مُنَاهُ. جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ، وَ التَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِهِ.
رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ، وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ. اُغْتَنَمَ الْمَهْلَ، وَ بَادَرَ الْأَجَلَ،
وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ.

ترجمه

خدا رحمت کند کسی را که چون سخنان حکیمانه‌ای را بشنود، خوب فراگیرد و هنگامی که به سوی هدایت ارشاد گردد، پذیرا شود؛ دست به دامن هادی و رهبری زند و (در پرتو هدایتش) نجات یابد. از مراقبت پروردگارش غفلت نورزد و از گناهان خود بترسد. اعمال خالصی از پیش فرستد و کارهای نیک به جا آورد. ذخیره‌ای برای آخرت فراهم سازد و از گناهان بپرهیزد. هدف را درست نشانه‌گیری کند و کالای گرانبهای آخرت به دست آورد. با خواسته‌های دل بجنگد و آرزوهای نابجا را رها سازد. صبر و استقامت را مرکب راهوار نجات خویش قرار دهد و تقوا را وسیله (آرامش به هنگام) وفاتش بشمرد. در راه روشن، گام نهد و جاده آشکار حق را ادامه دهد. این چند روز زندگی را غنیمت شمرد و پیش از آن که اجلش فرا رسد، خویش را آماده کند و از اعمال نیک توشه برگیرد.

شرح و تفسیر

بیست گفتار گرانبها

امام علیه السلام در آغاز این خطبه می‌فرماید: «خدا رحمت کند کسی را که چون سخن حکیمانه‌ای را بشنوند، خوب فرا گیرد و هنگامی که به سوی هدایت ارشاد گردد، پذیرا شود، دست به دامن هادی و رهبری زند و (در پرتو هدایتش) نجات یابد، از مراقبت پروردگارش، غفلت نوزد و از گناهان خود بترسد.» ﴿رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ حُكْمًا^(۱) فَوَعَى^(۲)، وَ دُعَى إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا، وَ أَخَذَ بِحُجْرَةٍ^(۳) هَادٍ فَجَا. رَاقِبَ رَبَّهُ، وَ خَافَ ذَنْبَهُ﴾.

امام علیه السلام در بیان این پنج وصف، در واقع مقدمات کار راهیان قرب الی الله و سالکان مسیر تقوا و خودسازی را بیان فرمود؛ چه اینکه در آغاز راه، نخست گوش شنوا لازم است که حقایق را بشنود و در خود جای دهد و سپس گام برداشتن به سوی دعوت کننده الهی برای فهم بیشتر، و به دنبال آن، دست‌زدن به دامن یک هدایتگر و انتخاب رهبر و راهنما و در پی آن، خدا را در همه جا حاضر و ناظر خویش دانستن و از گناه و خطا ترسیدن است. کسی که این پنج فضیلت را به دست آورد مقدمات سفر را کامل کرده و آماده حرکت است.

درست است که خداوند انسان را با فطرت الهی آفریده و چراغ روشنی به نام «عقل» در اختیار او گذارده، ولی بدون شک پیمودن این راه، تنها به کمک عقل و فطرت امکان‌پذیر نیست، هم دعوت کننده الهی لازم است و هم داشتن دلیل و راهنما و استاد و مربی.

۱. «حُكْمٌ» در اینجا به معنای سخن حکمت‌آمیز است.

۲. «وَعَى» از ماده «وَعَى» (بر وزن سعی) به معنای حفظ کردن چیزی است و «أَدُنُّ وَاعِيَةً» کنایه از آن است که انسان مطالبی را که می‌شنود، به خوبی پذیرا شود.

۳. «حُجْرَةٌ» از ماده «حَجَرَ» (بر وزن عجز) به معنای نگهداری و مانع شدن است و از آنجا که شال و کمر بند، لباس را محکم نگه می‌دارد «حُجْرَةٌ» بر آن اطلاق می‌شود.

ناگفته پیداست که منظور از راهنما و منجی، که در این جمله‌ها به آن اشاره شده، «پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام» است و کسانی که از آنها سخن می‌گویند و بسوی آنها دعوت می‌کنند؛ نه افراد بدعت‌گذاری که خود را به عنوان «شیوخ تصوف» نام نهاده‌اند که آنها خودشان در تاریکی و ظلمات گام بر می‌دارند؛ چه جای اینکه بخواهند «خضر طریقت و راهنمای حقیقت» شوند.

تأثیر احساس مراقبت الهی و ترس از گناه، در ضبط نفس و مبارزه با هوا و هوس و مقاومت در مقابل شهوات، بر کسی پوشیده نیست.

سپس هنگامی که مقدمات حرکت آماده شد و بار سفر را بست، برنامه‌های عملی شروع می‌شود؛ امام علیه‌السلام در این قسمت اضافه می‌فرماید: «آن کس که اعمال خالصی از پیش فرستد و کارهای نیک بجا آورد؛ ذخیره‌ای برای آخرت فراهم سازد و از گناهان بپرهیزد، هدف را درست نشانه‌گیری کند و (در نتیجه) کالای گرانبهای آخرت را به دست آورد؛ با خواسته‌های دل بجنگد و آرزوهای نابجا را رها سازد.»

﴿قَدَّمَ خَالِصاً، وَ عَمِلَ صَالِحاً، أُكْتَسِبَ مَذْخُوراً، وَ اجْتَنَبَ مَحْذُوراً، وَ رَمَى غَرَضاً^(۱)، وَ اَحْرَزَ عَوْضاً. كَابِرٌ^(۲) هَوَاهُ، وَ كَذَّبَ مُنَاهُ﴾.

امام علیه‌السلام در این بخش، از صفات مؤمنان سعادتمند، نخست روی عمل خالص و صالح تکیه فرموده است. همان گونه که امام صادق علیه‌السلام در تعریف آن می‌فرماید: «همان عملی است که انسان نمی‌خواهد احدی او را بر آن مدح کند جز خدا و معنای اخلاص در آیه شریفه: «وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^(۳) نیز

۱. «غَرَضٌ» (بر وزن مرض) به معنای هدفی است که به هنگام تیراندازی آن را نشانه‌گیری می‌کنند و به معنای مقصود و حاجت نیز می‌آید؛ ولی در روایتی «عَرَضٌ» (با عین بدون نقطه) آمده است که به معنای متاع زودگذر دنیا است.

۲. «کابِر» از ماده «مکابره» به معنای منازعه و مبارزه می‌باشد و گاه به منازعات علمی که هدف از آن غلبه بر طرف مقابل است، نه تحقیقِ حق، نیز گفته می‌شود و در اینجا منظور همان معنای اول است.

۳. سوره بینه، آیه ۵.

همین است» ﴿الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَمْدَحَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ﴾^(۱).

تفسیرهای دیگری برای اخلاص شده است که لازم و ملزوم یکدیگر به نظر می‌رسد. گاه گفته‌اند: «اخلاص» به معنای پوشیده داشتن عمل از خلیق و پاک نمودن آن است از علایق.

و گاه گفته‌اند: «اخلاص»، خارج کردن خلق است از معامله با خالق.

و گاه گفته‌اند: حقیقت «اخلاص» آن است که انسان در برابر عمل خود، پاداشی نخواهد، نه در دنیا نه در آخرت؛ تنها به خاطر عشق به پروردگار اعمال خود را انجام دهد. البته این بالاترین درجه اخلاص است که امیرمؤمنان علیه السلام در حدیث معروف به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَ لَأَخَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ خداوندا! تو را به خاطر چشم داشت بهشتت عبادت نکردم و نه به خاطر ترس از آتشت؛ بلکه تو را شایسته عبادت دیدم و پرستیدم!»^(۲)

به دنبال اخلاص و عمل صالح، سخن از ذخیره کردن و اندوختن برای «یوم‌القیامة» است و در واقع بالاترین و بهترین ذخیره، همان اعمال خالص و صالح است.

از آنجا که گاه اعمال خالص و صالحی از انسان سر می‌زند، ولی گناهان بعدی سبب حبط و نابودی آنها می‌شود، دستور به اجتناب محذور و پرهیز از گناه می‌دهد تا ذخایر اعمال صالح در جای خود محفوظ بماند.

و نیز از آنجا که اقبال به دنیا، انسان را از ذخیره اعمال صالح باز می‌دارد و پیروی از هوای نفس، از موانع مهم راه است و آرزوهای دور و دراز سدّ این راه است، در دنباله این سخنان به رها کردن زرق و برق دنیا و مبارزه با هوای نفس و تکذیب و پرهیز از آرزوهای دراز، دعوت می‌فرماید.

۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶.

۲. بحارالانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۷۸.

به این ترتیب در این «هشت صفت» که به دنبال صفات پنج‌گانه بخش اول آمده، سخن از اعمال خالص و صالحی است که بتوان آنها را از آفات گوناگون حفظ کرد و برای روز رستاخیز ذخیره نمود.

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تکمیل می‌کنیم، آنجا که فرمود: «يَقُولُ اللهُ تَعَالَى: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي... لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَ لَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ شَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا وَ لَمْ أُعْطِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُ لَهُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي... لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا اسْتَحْفَظْتُهُ مَلَائِكَتِي وَ كَفَلْتُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ صِينَ رِزْقَهُ؛ خداوند متعال می‌فرماید: سوگند به عزت و جلالم!... که هیچ بنده‌ای خواست و هوای خویش را برخواست و هوای من مقدم نمی‌دارد، مگر این که کار او را پراکنده می‌سازم و دنیایش را بر او مشتبه می‌کنم و قلبش را به آن مشغول می‌سازم و جز آنچه مقدر کرده‌ام، به او نخواهم داد و سوگند به عزت و جلالم!... هیچ بنده‌ای خواست مرا بر خواست خودش مقدم نمی‌شمرد، مگر این که فرشتگانم را به حفظ او دستور می‌دهم و آسمانها و زمین‌ها را کفیل روزی او می‌سازم.»^(۱)

و سرانجام در آخرین بخش از سخنان امام عَلَيْهِ السَّلَام در این خطبه، که به هفت وصف دیگر، از صفات مؤمنان صالح و سعادت‌مند اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «کسی که صبر و استقامت را مرکب راهوار نجات خویش قرار دهد و تقوا را وسیله (آرامش به هنگام) وفاتش بشمرد، در راه روشن گام نهد، و جاده آشکار حق را ادامه دهد، این چند روز زندگی را غنیمت شمرد و پیش از آنکه اجلس فرا رسد خویش را آماده کند، و از اعمال نیک توشه بگیرد.» ﴿جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةً^(۲) وَ النَّقْوَى عُدَّةً وَ فَاتِهِ.

۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۳۳۵.

۲. «مَطِيَّة» به معنای مرکب راهوار و سریع‌السیری است که سرکشی نمی‌کند، و انسان را به بیراهه نمی‌کشانند.

رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ،^(۱) وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ^(۲) الْبَيْضَاءَ. اُغْتَنِمَ الْمَهْلَ^(۳)، وَ بَادَرَ الْأَجَلَ، وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ ﴿﴾.

در واقع امام علیه السلام در بیان این هفت صفت - که از چهاردهمین وصف شروع و به بیستمین آن خاتمه می‌یابد - نظری به سالکان سیر الی الله و راهیان راه قرب پروردگار افکنده، شرایط و وسایل مختلف آنها را بیان می‌فرماید.

این راهیان، قبل از هر چیز نیاز به مرکب راهوارِ نجات بخشی دارند که توان پیمودن فراز و نشیب‌های این جادهٔ پر پیچ و خم را داشته باشد. چه مرکبی بهتر از صبر و شکیبایی و استقامت که همیشه و در همه جا سبب نجات و رهایی است. از سوی دیگر، هر مسافری وسایل و ابزاری باید با خود بردارد که نیازهای او را در تمام مسیر راه برطرف سازد، امام علیه السلام تقوا را به عنوان وسیلهٔ راه برای وفات ذکر کرده است.

در مرحلهٔ بعد، شناخت جادهٔ وسیع و روشن و سپس ادامهٔ حرکت از آن جاده لازم است که با جمله‌های «رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ» به آن اشاره فرموده است. در واقع جملهٔ اوّل اشاره به انتخاب راه است و جملهٔ دوم اشاره به ادامهٔ راه و عدم انحراف از آن در تمام طول مسیر است؛ آن هم جاده‌ای که در واقع شاهراه باشد.

از سوی دیگر، این راهیان در آغاز سفر و در منزلگاههایی که در وسط راه دارند

۱. «غَرَاءَ» صیغهٔ مؤنث «اغْرَّ» به معنای هر چیز سفید است، سپس به هر چیزی که درخشندگی ظاهری یا معنوی داشته باشد، اطلاق شده است و منظور از «طَرِيقَةَ غَرَاءَ» جاده‌های روشن و خالی از انحراف است.

۲. «مَحَجَّة» از مادهٔ «حَجَّ» در اصل به معنای قصد کردن است و از آنجا که راه مستقیم و آشکار انسان را به مقصود می‌رساند، واژهٔ «مَحَجَّة» به چنین راههایی اطلاق شده است.

۳. «مَهْل» معنای اسم مصدری دارد و به معنای رفق و مدارا آمده است. و از آنجا که فرصت‌ها زمینه‌های رفق و مدارا است، این واژه به معنای فرصت به کار می‌رود؛ در خطبه بالا اشاره به فرصت‌هایی است که خداوند به بندگانش، برای اصلاح عمل خویش و عمل صالح داده است که انسان‌ها باید آن را غنیمت بشمرند.

فرصت زیادی برای آماده کردن مرکب و وسیله و مانند آن ندارند، به همین دلیل امام علیه السلام با جمله‌های «اغتنم المهل و بادر الاجل» به آنها هشدار می‌دهد که فرصت را غنیمت شمردند و لحظه لحظه‌ها را ارج نهند و قبل از آنکه اجل گریبان آنها را بگیرد، بر آن پیشی گیرند.

سرانجام به مسأله زاد و توشه این راه اشاره می‌فرماید که همان اعمال صالح است. باید در چند روزه عمر که فرصتی در دست است، آن را فراهم سازند.

* * *

نکته

صبر و اغتنام فرصت

«صبر» یک حالت نفسانی است که انسان با کمک آن می‌تواند در مقابل انواع مشکلات بایستد؛ ایستادگی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت پروردگار است، که در این صورت آن را «صبر بر اطاعت» می‌گویند و مقاومت در برابر مشکلاتی که هوا و هوسهای سرکش نفس و شهوات بر می‌انگیزد، که در این صورت آن را «صبر بر معصیت» می‌گویند و مقاومت در برابر مشکلاتی که از سوی مصایب و بیماریها و تنگناهای زندگی رخ می‌دهد، که در این صورت آن را «صبر بر مصیبت» می‌نامند. در واقع این صفت است که انسان را در طریق تقوا پیش می‌برد و به تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام: «صبر در برابر ایمان، همچون سر است در برابر تن»^(۱)

در حدیث عبرت‌انگیزی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ الْمُلْكَ فِيهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجْبُرِ وَ لَا الْغِنَى إِلَّا بِالْغَضَبِ وَ الْبُخْلِ، وَ لَا الْمَحَبَّةَ إِلَّا بِاسْتِخْرَاجِ الدِّينِ وَ اتِّبَاعِ الْهُوَى؛ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ وَ صَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى

الْغِنَى، وَ صَبَرَ عَلَى الْبَغْضَةِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّةِ، وَ صَبَرَ عَلَى الدُّلِّ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ، آتَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ حَمْسِينَ صَدِيقًا مِمَّنْ صَدَّقَ بِي؛ زمانی فرا می‌رسد! که حکومت جز با ریختن خون بی‌گناهان و ظلم و ستم، میسر نخواهد شد و غنا جز به غصب و بخل حاصل نشود و جلب محبت مردم جز به خارج شدن از موازین دین و پیروی از هوای نفس فراهم نمی‌گردد؛ کسی که آن زمان را درک کند و بر فقر صبر نماید در حالیکه توانایی بر غنا (از طریق ظلم و گناه) دارد و همچنین بر بغض و کینه مردم صبر کند در حالی که قادر بر جلب محبت (از طریق پیروی از هوای نفس) می‌باشد و نیز خواری را تحمل نماید، در حالی که توانایی بر عزت و قدرت (از طریق حرام) را دارد، خداوند پاداش پنجاه صدیق از کسانی که مرا تصدیق کردند، به او می‌دهد.^(۱)

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام مخصوصاً تأکید بر غنیمت شمردن فرصت و پیشی گرفتن بر اجل نموده است؛ چرا که فرصتها همچون ابرها به سرعت در گذرند و انجام کارهای مثبت همیشه در معرض موانع گوناگون قرار دارند؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا هَمَمْتَ بِخَيْرٍ فَبَايِرْ فَإِنَّهُ مَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ؛ هنگامی که تصمیم بر کار خیری گرفتی شتاب کن! چرا که نمی‌دانی چه پیش می‌آید.^(۲)»

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ أَوْ صِلَةٍ فَإِنَّ عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ شَيْطَانَيْنِ فَلْيَبَايِرْ لَّا يَكْفَاهُ عَنْ ذَلِكَ؛ هنگامی که کسی از شما تصمیم بر کار خیر و یا عطا و بخشش بگیرد، مراقب باشد که در طرف راست و چپ او دو شیطان است. در انجام آن شتاب کند، مبادا او را از آن کار باز دارد.^(۳)»

* * *

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۱.

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۲.

۳. همان مدرک، صفحه ۱۴۳.

حیف و میل‌های عجیبی صورت می‌گرفت، هواخواهان او از «بنی امیه» بر پست‌های کلیدی کشور اسلام حکومت داشتند. از جمله «سعید بن عاص» والی «کوفه» بود؛ او هدایایی تهیه کرده و به مدینه فرستاد و به حامل آنها (حارث بن حُبیش) سفارش کرد این پیام را به امام علیه السلام برساند که من برای هیچ کس - جز «عثمان» - بیش از آنچه برای شما فرستاده‌ام، نفرستادم! در واقع می‌خواست منّتی بر امام بگذارد. امام علیه السلام در جواب، سخن بالا را فرمود. اشاره به اینکه آنچه او فرستاده است مقدار ناچیزی از حق من است، سپس با صراحت و شجاعت فرمود: اگر زنده بمانم و قدرت را در دست گیرم «بنی امیه» را از مقامی که غاصبانه به چنگ آورده‌اند، کنار می‌زنم و حقارت واقعی آنها را به مردم نشان می‌دهم.

* * *

إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ لَيُفَوِّقُونَنِي تَرَاثَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَفْوِيْقًا، وَاللَّهِ
لَيُنَّ بَقِيْتُ لَهُمْ لَأَنْفُضَنَّهُمْ نَفْضَ اللَّحَامِ الْوِدَامِ التَّرْبَةَ!

ترجمه

بنی امیه از میراث محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جز مقدار کمی در اختیار من نمی‌گذارند: به اندازه یکبار دوشیدن شیر شتر. به خدا سوگند! اگر زنده بمانم آنها را از صحنه حکومت اسلامی بیرون خواهم ریخت، همانگونه که قصاب اعضای درون شکم حیوان را -که به روی زمین می‌افتد- از خاک پاک می‌کند!

شرح و تفسیر

نمونه‌ای از جنایات بنی‌امیه

در میان سیاستمداران مادی دنیا، از قدیم این رسم بوده است که مخالفان خود را از نظر اقتصادی در تنگنا قرار می‌دادند، تا آنها به خود مشغول شوند و از دیگران باز بمانند، حتی در آنجا که به ظاهر می‌خواستند دست محبت را به سوی مخالفان دراز کنند، باز این اصل را رعایت می‌کردند که چیز کمی را در اختیار آنها بگذارند. در این کلام امام عَلَيْهِ السَّلَام با تعبیر جالبی به این معنا اشاره فرموده، می‌گوید: «بنی امیه از میراث محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جز مقدار کمی در اختیار من نمی‌گذارند: به اندازه یک بار

دوشیدن شیر شتر! ﴿إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ لَيُفَوِّقُونَنِي﴾ (۱) **تُرَاثَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَفْوِيْقًا**.

تعبیر «يُفَوِّقُونَنِي» - از ماده «فَوَّقُ النَّاقَةَ» یعنی یک بار شیر شتر را دوشیدن - اشاره لطیفی به کمی هدایای آنهاست؛ گویی خلافت، به منزله مرکب راهوار شیردهی است که آنها از همه چیزش بهره می‌گیرند و گه گاه تنها به اندازه یک بار دوشیدن، در اختیار آن حضرت قرار می‌دهند. بعضی گفته‌اند: «فواق» مفهومی کمتر از این دارد و آن، به اندازه مقدار شیری است که در یک بار فشار دادن انگشتان، بر پستان حیوان، فرو می‌ریزد و مطابق این تفسیر، تعبیر امام عليه السلام بسیار گویاتر خواهد بود.

تعبیر به «تراث محمد» ممکن است اشاره به فدک و مانند آن باشد و یا اشاره به کل برنامه‌های اسلام که در مفهوم وسیع میراث، داخل می‌شود؛ زیرا تمام شکوفایی‌های اقتصادی کشور اسلام، به برکت آیین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت گرفت و رهین خدمات آن حضرت بود؛ بنابراین، همه آنها میراث محمد صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود و علی عليه السلام سهم عظیمی، نه تنها به خاطر خویشاوندی بلکه به خاطر جانفشانی‌هایش در طریق اسلام، در آنها داشت.

درست است که علی عليه السلام زندگی زاهدانه‌ای داشت، ولی همیشه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله سهم خود را از غنایم می‌گرفت و به نیازمندان می‌داد.

سپس در ادامه این سخن می‌افزاید: «(آنها با این کار خود، نمی‌توانند مرا فریب دهند و از تصمیم نهایی باز دارند) به خدا سوگند! اگر زنده بمانم آنها را از صحنه

۱. «لَيُفَوِّقُونَنِي» از ماده «فَوَّقُ» (بر وزن رواق) به گفته بسیاری از علمای لغت، در اصل به معنای فاصله‌ای است که در میان دو مرتبه دوشیدن شیر از پستان می‌باشد و بعضی آن را به معنای فاصله‌ای که میان بازکردن انگشتان و بستن آن به هنگام دوشیدن شیر است، می‌دانند و از آنجا که پستان بعد از دوشیدن شیر، در استراحت فرو می‌رود، این واژه گاهی در معنای آرامش و استراحت نیز بکار رفته و «أَفَاقَةُ مَرِيضٍ» یا «أَفَاقَةُ دِيْوَانِهِ» هنگامی که سالم شود و یا بر سر عقل آید، به همین مناسبت است. این واژه در کلام بالا اشاره به مقدار کمی از مال است که «بنی امیه» از «بیت المال» در عصر عثمان در اختیار امام عليه السلام می‌گذاشتند.

حکومت اسلامی بیرون خواهم ریخت؛ همانگونه که قصاب اعضای درون شکم حیوان را که به روی زمین می افتد، پاک می کند!» ﴿وَاللّٰهُ لَئِنْ بَقِيَتْ لَهُمْ لَأَنْفُسُهُمْ﴾^(۱)
نَفْضَ اللَّحَامِ الْوِذَامِ التَّرْبَةَ!

تشبیه «بنی امیه» به خاکهایی که محتویات شکم حیوان مانند جگر و معده روی آن بیافتد و آلوده شود، اشاره به نهایت آلودگی و پستی آنهاست. آنها - به گواهی اعمالشان در زمان «عثمان» - چنان آلوده بودند که عموم مسلمانان از آنها متنفر شدند؛ به گونه‌ای که همه می‌خواستند این شجره خبیثه برای همیشه از سرزمین اسلام قطع گردد و این باند کثیف از صحنه جامعه اسلام، طرد شود، و بیت المال از چنگ آنها به در آید!

مرحوم سید رضی در پایان این خطبه می‌نویسد: «و یروی «التُّرَابُ الْوِذِمَةُ» وَ هُوَ عَلَى الْقَلْبِ. قَالَ الشَّرِيفُ: وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «لِيُفَوَّقُونِي» أَي: يُعْطُونَنِي مِنَ الْمَالِ قَلِيلًا كَفَوَاقِ النَّاقَةِ. وَ هُوَ الْحَلْبَةُ الْوَاحِدَةُ مِنْ لَبْنِهَا. وَ الْوِذَامُ: جَمْعٌ وَذَمَةٌ، وَ هِيَ الْحَزَّةُ مِنَ الْكَرْشِ، أَوْ الْكَبِدِ تَقَعُ فِي التُّرَابِ فَتُنْفَضُ؛

در بعضی از روایات به جای «الْوِذَامُ التَّرْبَةُ»، «التُّرَابُ الْوِذِمَةُ» - که عکس آن است - نقل شده (ولی مفهوم هر دو یکی است) و اشاره به اشیای با ارزشی است که گاه آلوده می‌شود، و باید آلودگی‌ها را از آنها سترد.

سپس می‌افزاید: جمله «لِيُفَوَّقُونِي» به این معنا است که «بنی امیه» کمی از مال را در اختیار من می‌گذارند؛ مانند «فواق ناقه» یعنی یک بار دوشیدن شیر شتر. و «وِذَام» جمع «وِذَمَه» به معنای قطعه‌ای از معده، یا جگر حیوان است که جدا شود و روی خاکها بیفتد و قصاب آن را از آلودگی پاک کند و خاک آلوده را جدا سازد.

۱. «لَأَنْفُسُهُمْ» از ماده «نَفَضَ» (بر وزن نبض) به معنای تکان دادن چیزی برای جدا شدن آنچه بر آن است می‌باشد و به تعبیر فارسی به معنای «تکانیدن» است و به همین جهت، به زنانی که فرزند بسیار می‌آورند «نفوض» گفته می‌شود. این واژه در مورد ریختن میوه‌ها از درخت نیز به کار می‌رود.

نکته‌ها

۱- سعید بن عاص را بهتر بشناسیم

همان گونه که در شرح خطبه، گفته شد «سعید بن عاص» والی مدینه هدایای مختصری خدمت امام علیه السلام آورد، در حالی که اظهار می‌داشت، بیشترین هدیه بعد از هدیه‌ای است که برای «عثمان» آورده است. گویی می‌خواست منّتی از این جهت بگذارد که امام علیه السلام جواب قاطعی به او فرمود.

«سعید» از طائفه «بنی امیه» و از دودمان قریش است و زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرد و از فرماندهان لشکرهای فاتح اسلام بود. در واقع در دامان «عمر بن خطاب» پرورش یافته بود و عثمان او را والی کوفه کرد. هنگامی که به کوفه آمد خطبه‌ای خواند و اهل کوفه را به دشمنی و خلاف متهم ساخت. مردم کوفه شکایت او را به عثمان کردند و عثمان سرانجام او را به مدینه بازگرداند و او تا هنگامی که مردم بر ضد عثمان قیام کردند، در مدینه بود و از او دفاع می‌کرد و با انقلابیون به مقابله برخاست، تا این که عثمان کشته شد. او ناچار به سوی مکه رفت و در آنجا بود تا زمانی که «معاویه» غضب خلافت نمود. «معاویه»، «سعید» را برای حکمرانی مدینه انتخاب کرد و او تا پایان عمرش بر مدینه حکومت می‌کرد. او در جنگ «جمل» و «صفین» کناره‌گیری کرد و به هیچ یک از دو طرف نپیوست. مردی متکبر و خشن و سختگیر بود و در سخن گفتن مهارت داشت. قصر بزرگی در مدینه برای خود ساخته بود که آثارش سالها باقی ماند. مرگ او در سال ۵۳ یا ۵۹ هجری اتفاق افتاد^(۱).

۲- بنی امیه را بهتر و دقیقتر بشناسیم

بنی امیه طایفه‌ای از قریش هستند که به «امیه بن عبد شمس بن عبد مناف»

۱. الأعلام زركلی، جلد ۳، صفحه ۹۶.

منسوبند و دوران حکومت آنها از «معاویة بن ابوسفیان» در سال ۴۱ هجری آغاز و به «مروان حمار» یا مروان دوم، که چهاردهمین آنان است در سال ۱۳۲ هجری ختم می‌شود.

حکومت امویان اگر چه در سال ۱۳۲ هجری منقرض گردید، ولی پس از چندی، شخصی از همین خاندان در اندلس حکومتی تشکیل داد. توضیح این که: اندلس در سالهای بین ۹۱ تا ۹۳ هجری به وسیلهٔ مسلمین فتح شد و از این تاریخ تا سال ۱۳۸ مانند دیگر ممالک اسلامی، حکامی که از سوی خلفای اسلامی فرستاده می‌شدند آن سرزمین را اداره می‌کردند. در سال ۱۳۸ هجری، «عبدالرحمن اول» یکی از نواده‌های «هشام بن عبدالملک» دهمین حاکم اموی که از قتل عباسیان رهایی یافته بود، پس از چند سال سرگردانی، از اوضاع درهم ریختهٔ اسپانیا (اندلس) و اختلاف بربرها و قبایل عرب استفاده کرد و مصمم شد در آن سرزمین به رغم دستگاه عباسیان، حکومتی برای خود تشکیل دهد. «عبدالرحمن» و نسل او مدت دو قرن در آن سرزمین حکومت کردند؛ تا این که در آغاز قرن پنجم، شورش و انقلابی در آنجا برپا شد و این حکومت سرنگون گشت.^(۱)

الف: بنی امیه در قرآن مجید

«وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» (یادآور) زمانی را که به تو گفتیم: پروردگارت احاطهٔ کامل به مردم دارد؛ و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجرهٔ ملعونه [= درخت نفرین شده] را که در قرآن ذکر کرده‌ایم. ما آنها را بیم داده (و انذار) می‌کنیم؛ اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آنها نمی‌افزاید.^(۲)

۱. سید مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف، جلد ۳، ذیل واژه «بنی امیه».

۲. سورهٔ اسراء آیه ۶۰.

جمعی از مفسران شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند که این خواب اشاره به جریان معروفی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خواب دید میمون‌هایی از منبر او بالا می‌روند و پایین می‌آیند، بسیار از این مسأله غمگین شد، آن چنان که بعد از آن، کمتر می‌خندید. (این میمون‌ها را به بنی‌امیه تفسیر کرده‌اند که یکی بعد از دیگری بر جای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشستند در حالی که از یکدیگر تقلید می‌کردند و افرادی فاقد شخصیت بودند و حکومت اسلامی و خلافت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به فساد کشیدند).

«فخر رازی» در تفسیر خود، روایتی در این زمینه از «ابن عباس» مفسر معروف اسلامی نقل می‌کند. همچنین در حدیثی از «عایشه» نقل شده که رو به «مروان» کرد و گفت: «لَعَنَ اللَّهُ أَبَاكَ وَ أَنْتَ فِي صَلْبِهِ فَأَنْتَ بَعْضُ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ؛ خدا پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در صلب او بودی؛ بنابراین، تو بخشی از کسی هستی که خدایش لعن کرده است!»^(۱)

علاوه بر آیه فوق، در تفسیر آیه ۲۶ سوره ابراهیم نیز، مطابق بعضی روایات، «شجره خبیثه» به «بنی‌امیه» تفسیر شده است.^(۲)

ب: بنی‌امیه در احادیث اهل سنت

در کتاب «کنز العمال» که از مجامع روایتی اهل سنت است، روایت شده که روزی «ابوبکر» با «ابوسفیان» در افتاد و با خشونت او را مذمت نمود. پدرش «ابوقحافه» به وی گفت: «با ابوسفیان بدین گونه سخن می‌گویی؟! گفت: «ای پدر! خداوند به سبب اسلام، خانواده‌هایی را بالا برد و اعتبار بخشید و خانواده‌هایی را به زمین زد و از اعتبار بینداخت. خاندان من از جمله خانواده‌هایی است که خدا آن را بالا برد و

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۰، صفحه ۲۳۷.

۲. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۱ و جلد ۱۲، صفحه ۱۷۲ به بعد، مراجعه کنید.

خاندان ابوسفیان از آن خانواده‌هایی است که خدا بر زمینشان زده است.»^(۱)
 از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود: «نخستین کسی که سنت مرا دگرگون می‌سازد، مردی از بنی‌امیه است.»^(۲)
 و نیز فرمود: «پس از من چه رنجها و مصیبت‌هایی همچون کشتار و آوارگی از سوی بنی‌امیه به اهل بیتم وارد آید و در میان خویشاوندان ما، از همه سر سخت‌تر در بغض و عداوت با ما، بنی‌امیه‌اند و بنی‌مغیره و بنی‌مخزوم!»^(۳)
 از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که: «هر امتی را آفتی باشد و آفت این امت بنی‌امیه است!»^(۴)

ج: بنی‌امیه در نهج‌البلاغه

«امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام» در بعضی از خطبه‌های «نهج‌البلاغه» به بنی‌امیه و تباهکاری‌های آنان و مفسدیتی که برای اسلام و مسلمانان به وجود آوردند، اشاره نموده است. خطبه‌های ۷۷ و ۹۳ و ۹۸ از این دسته‌اند.
 علی عَلَيْهِ السَّلَام در خطبه ۹۳ به صراحت حکومت بنی‌امیه را به عنوان بزرگترین و وحشتناکترین فتنه‌ها بر امت اسلام معرفی می‌کند و آن را فتنه‌ای کور و تاریک می‌داند: «أَلَا وَإِنَّ أَحْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمِّيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءٌ مُظْلِمَةٌ...»

د: تبهکاری‌های حکومت بنی‌امیه

جنايات و مفسدیتی که حکومت «بنی‌امیه» در تاریخ اسلام به وجود آورد، فراوان است؛ به گونه‌ای که ذکر و بررسی آنها خود به کتاب مفصلی نیازمند می‌باشد. در اینجا به تناسب بحث، تنها به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۲. کنز العمال، حدیث ۳۱۰۶۲.

۱. کنز العمال، جلد ۱، صفحه ۲۹۹.

۴. کنز العمال، حدیث ۳۱۷۵۵.

۳. کنز العمال، حدیث ۳۱۰۷۴.

۱- انحراف خلافت اسلامی از مسیر صحیح خود و تبدیل آن به سلطنت

معاویه خود تصریح می‌کرد که خلافت را نه با محبت و دوستی مردم و نه رضایت آنها از حکومت او، بلکه با شمشیر به دست آورده است.^(۱)

«جاحظ» می‌گوید: «معاویه سالی را که به قدرت رسید «عام الجماعة» نامید؛ در حالی که آن سال، «عام فرقه و قهر و جبر و غلبه بود». سالی که امامت به سلطنت و نظام کسرابی تبدیل شد و خلافت غصب شده و قیصری گردید.^(۲)

زندگی اشرافی «معاویه» و شیوه رفتار او در کار خلافت، سبب شد تا «سعدبن ابی وقاص» نیز در وقت ورود بر او، وی را «ملک» خطاب کند.^(۳)

مورخان معاویه را اولین شاه خوانده‌اند.^(۴) «سعید بن مسیب» می‌گفت: معاویه اولین کسی بود که خلافت را به سلطنت تبدیل کرد.^(۵)

مورخ معروف «یعقوبی» بعضی از کارهای معاویه را که نشانه‌های نظام سلطنت است، نام برده مانند: نشستن بر تخت سلطنت و نشانیدن دیگران در پایین آن و انتخاب بهترین مالهای مردم و اختصاص آنها به خود.^(۶)

«ابو الاعلی مودودی» در کتاب «خلافت و ملوکیت» چند ویژگی برای تفاوت نظام سلطنتی معاویه، با خلافت پیش از وی بر شمرده است:

۱- دگرگونی روش تعیین خلیفه. خلفای پیشین، خود برای کسب خلافت قیام نمی‌کردند؛ ولی معاویه با هر وسیله‌ای در پی آن بود تا به هر صورتی که شده بر مسند خلافت تکیه زند.

۱. العقد الفرید، جلد ۴، صفحه ۸۱ و ۸۲.

۲. رسالة الجاحظ فی بنی امیة، صفحه ۱۲۴؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۳۹۶.

۳. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۸، صفحه ۲۱۰ و تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۱۷.

۴. تاریخ الخلفاء، صفحه ۲۲۲.

۵. تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۳۲؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۳۹۶.

۶. تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۳۲؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۳۹۶.

- ۲- دگرگونی در روش زندگی خلفا و استفاده از روش پادشاهی روم و ایران.
- ۳- چگونگی مصرف بیت المال. در دوره «معاویه» بیت المال به صورت ثروت شخصی شاه و دودمان شاهی در آمد و کسی نیز نمی‌توانست درباره حساب و کتاب بیت‌المال از حکومت باز خواست کند.
- ۴- پایان آزادی ابراز عقیده و امر به معروف و نهی از منکر. این روش از عهد معاویه با کشتن «حجر بن عدی» آغاز شد.
- ۵- پایان آزادی دستگاه قضایی اسلام.
- ۶- خاتمه حکومت شورایی.
- ۷- ظهور تعصبات نژادی و قومی.
- ۸- نابودی برتری قانون.^(۱)

۲- مسخ و تحریف حقایق و معارف اسلامی، مانند:

- ۱- ناسزا و دشنام‌گویی نسبت به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام و جعل احادیث در مذمت آن حضرت و مدح معاویه.
- معاویه خود می‌گفت سب و لعن علی علیه السلام باید آن قدر گسترش یابد تا کودکان با این شعار بزرگ شده و جوانان با آن پیر شوند و هیچ کس از او فضیلتی نقل نکند.^(۲)
- وقتی از «مروان حکم» سؤال شد که چرا چنین می‌کنید؟ در پاسخ گفت: «لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ؛ حکومت جز به این صورت برای ما سامان نمی‌یابد.»^(۳)
- «ابن ابی‌الحدید» نوشته است که معاویه گروهی از صحابه و تابعین را برانگیخت تا بر ضد «امام علی علیه السلام» احادیثی نقل کنند. از جمله آنها «ابوهریره»، «عمرو بن العاص»، «مغیره بن شعبه» و «عروة بن زبیر» بودند.^(۴)

۱. خلافت و ملوکیت، صفحه ۱۸۸ تا ۲۰۷؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۴۰۷-۴۰۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، جلد ۴، صفحه ۵۷.

۳. انساب الاشراف، جلد ۱، صفحه ۱۸۴؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۴۰۹.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، جلد ۴، صفحه ۶۳.

۲- ترویج عقیده جبر در میان مسلمانان

از معاویه نقل شده که می‌گفت: «عمل و کوشش هیچ نفعی ندارد، چون همه کارها به دست خداوند است».^(۱) این سخن معاویه نه از روی اعتقاد، بلکه برای تحمیل خلافت خود بر مردم بود؛ چنان که از او نقل شده که می‌گفت: «هَذِهِ الْخِلَافَةُ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَقَضَاءٌ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ؛ خلافت من یکی از فرمانهای خدا است و از قضا و قدر پروردگار می‌باشد».^(۲)

«زیاد بن ابیه» حاکم معاویه در «بصره» و «کوفه» ضمن خطبه معروف خود گفت: «ای مردم! ما مدیر و مدافع شما هستیم و شما را با سلطنتی که خداوند به ما داده اداره می‌کنیم».^(۳)

۳- به شهادت رساندن پیشوایان و شخصیت‌های بزرگ اسلامی همچون امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و زید بن علی بن الحسین علیه السلام و حجر بن عدی.
۴- تخریب کعبه معظمه و مسجد الحرام در زمان یزید به وسیله منجنیق.
۵- سلب امنیت از مردم.

در زمان ولایت «زیاد بن ابیه» پدر «عبیدالله» در «عراق» مثلی رایج شد به این مضمون: «أَنْجُ سَعْدٌ فَقَدْ هَلَكَ سَعِيدٌ؛ یعنی به سعد می‌گفتند مواظب خودت باش که سعید را کشتند!» اشاره به این که بدون تحقیق و با کمترین بهانه‌ای، خون بیگناهان را می‌ریختند.^(۴)

۶- شکنجه و تحقیر امت اسلامی.

یکی از نشانه‌های این تحقیر، داغ نهادن بر صورت و گردن برخی از شیعیان بود،

۱. حیاة الصحابة، جلد ۳، صفحه ۵۲۹؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۴۱۰.

۲. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۹، صفحه ۸۵.

۳. تاریخ طبری، جلد ۵، صفحه ۲۲۰؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، جلد ۲، صفحه ۴۱۰.

۴. به نقل از: حسین نفس مطمئنه، صفحه ۱۰.

چنان که «حجاج بن یوسف» بر گردن «انس بن مالک» و «سهل بن سعد» و دست «جابر بن عبدالله انصاری» به جرم دوستی با علی عَلَيْهِ السَّلَام داغ نهاد.^(۱)

جنايات و تبهكاري‌هاي بني اميه و مفاستي كه در جهان اسلام به بار آوردند بسيار بيش از آن است كه در بالا گفته شد. آنچه گذشت گوشه‌اي از آن بود و اگر تمام آن جمع آوري شود، كتاب بزرگي خواهد شد و بسيار شگفت آور است كه بعضي از نا آگاهان، حكومت بني اميه را به عنوان حكومت موققي در جهان اسلام قلمداد مي‌كنند! و اين نشان مي‌دهد كه كمترين مطالعه‌اي درباره آنها و افكار و اعمال و رفتارشان ندارند.

سخنان، درس بسیار آموزنده‌ای برای عموم مردم است. تا طریقه مناجات با پروردگار متعال را فراگیرند و راه و رسم راز و نیاز را بیاموزند؛ در ضمن از محتوای این دعاها که بازگوکننده وظایف انسان در پیشگاه خدا و خلق است، معارف بیشتری بیندوزند.

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ. اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي مَا وَأَيْتُ مِنْ نَفْسِي، وَ لَمْ تَجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدِي. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا
تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي، ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاطِ،
وَسَقَطَاتِ الْأَلْفَاطِ، وَ شَهَوَاتِ الْجَنَانِ، وَ هَفَوَاتِ اللِّسَانِ.

ترجمه

بار خدایا! آنچه تو از من به آن آگاهتری بر من ببخشای و اگر بار دیگر به سوی
آن بازگردم، تو نیز آمرزش خود را بر من بازگردان. خداوندا! آنچه از کارهای نیک که
بر آن تصمیم گرفتم و عهد و پیمان بر آن بستم، ولی وفايي نسبت به آن از من
ندیدی، بر من ببخش. خداوندا! آنچه را با زبان به تو تقرّب جستّم، سپس قلبم با آن
مخالفت نمود بر من ببخش. پروردگارا! نگاههای اشارت‌آمیز (زیانبار) و سخنان
بی‌فایده و خواسته‌های نابجای دل و لغزشهای زبان مرا عفو فرما!

شرح و تفسیر

بخشی از دعاهای آموزنده امام علیه السلام

همان گونه که در بالا اشاره شد امام علیه السلام در این سخن نورانی خود، از چهار چیز
آمرزش می‌طلبد که در واقع هر کدام از آنها یکی از مهمترین مشکلات اخلاقی و
معنوی انسان است و بی شک هر انسانی که بتواند این چهار چیز را از خود دور کند
به سر منزل سعادت و ساحل نجات نزدیک شده است.

نخست عرضه می‌دارد: «بار خدایا! آنچه تو از من به آن آگاه‌تری بر من ببخشای و اگر بار دیگر به سوی آن بازگردم تو نیز آمرزش خود را بر من بازگردان!» ﴿اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ﴾.

انسان فراموش‌کار، مرتکب گناهان زیادی می‌شود که با گذشت زمان آنها را به فراموشی می‌سپارد، به گونه‌ای که حتی تقاضای عفو و بخشش نمی‌کند و یا این که باز هم به سراغ آن می‌رود، بی آن که توجه داشته باشد که پشت او از بار این گناه سنگین است.

در چنین شرایطی باید به درگاه خدا روی آورد و عرض کند: «تو به اعمال من از من، آگاه‌تری. تو فراموش نکرده‌ای که من مرتکب چه اعمالی شده‌ام» با این نگاه اجمالی به گذشته، از همه آنها تقاضای عفو و آمرزش می‌کند و نیز تقاضا می‌کند که اگر به خاطر بی‌اعتنایی به گناه باز هم به سراغ آن برود، خداوند او را مشمول عفو خود قرار دهد.

این فراموشکاری دشمن سعادت انسان است و گاه مشکلات غیر قابل جبرانی به بار می‌آورد و باید از آن به خدا پناه برد و از گناهان فراموش شده تقاضای عفو و بخشش کرد. قرآن مجید در اشاره به این گونه گناهان تعبیر لطیفی دارد، می‌فرماید: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ در آن روز که خداوند همه آنها را برمی‌انگیزد و از اعمالی که انجام داده‌اند با خبر می‌سازد، اعمالی که خداوند حساب آن را نگهداشته و آنها فراموشش کرده‌اند و خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است.»^(۱)

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا از سوی جمعی از «شارحان نهج البلاغه» داده شده که منظور از آن، گناهایی است که واقعاً انسان از گناه بودن آن بی‌خبر است و یا اگر می‌داند، علم او بسیار کم رنگ است. طرفداران این تفسیر متوجه این اشکال

۱. سوره مجادله، آیه ۶.

شده‌اند که اگر انسان نسبت به گناهی جاهل باشد آن گناه بخشوده است و نیازی به تقاضای غفران ندارد و لذا پاسخ گفته‌اند که جهل اگر از قصور سرچشمه گیرد و جاهل، جاهلِ قاصر باشد، همین گونه است؛ ولی اگر از تقصیر سرزند و جاهل مقصّر باشد: جاهلی که در فراگیری علم کوتاهی کرده، قابل سرزنش و ملامت و توبیخ و مجازات است؛ بنابراین، جا دارد که از خدا نسبت به آنها تقاضای عفو کند.

یا این که منظور گناهایی است که انسان بودن آن را فراموش کرده و یا در تشخیص گناه بودن آن، راه خطا رفته است که اگر آن نسیان و این خطا زاییده تقصیر باشد، باید از آن تقاضای عفو کرد؛ همان گونه که در قرآن مجید آمده است: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»^(۱).

در واقع تفسیری که در آغاز گفتیم بازگشت به فراموش کردن موضوع گناه می‌کند و دومین تفسیر، به فراموشی حکم گناه بازگشت می‌کند. ولی تفسیر اول، مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هر چند جمعی از مفسران، تفسیر دوم را پذیرفته‌اند. این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنا، در مفهوم جمله جمع باشد و امام علیه السلام تقاضای آمرزش از همه آنها می‌کند.

در دومین دعا، امام علیه السلام اشاره به موضوع مهم دیگری می‌کند و آن پیمان‌هایی است که انسان با خود، یا با خدای خود می‌بندد، سپس به آن وفا نمی‌کند؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! آنچه را از کارهای نیک که بر آن تصمیم گرفتیم و عهد و پیمان بر آن بستیم، ولی وفایی نسبت به آن از من ندیدی، بر من ببخش!» ﴿اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَآيْتُ^(۲) مِنْ نَفْسِي، وَ لَمْ تَجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدِي﴾.

جمله «مَا وَآيْتُ مِنْ نَفْسِي» (پیمانی را که با خود بستیم) ممکن است اشاره به

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۷.

۲. «وَآيْتُ» از ماده «وَأَى» (بر وزن رأی) به معنای تصمیم گرفتن بر چیزی، توأم با قصد وفای به آن است و به تعبیر دیگر: وعده‌هایی که انسان با خویشتن می‌گذارد؛ در حالی که «وَعْدَهُ» به معنای قرارهایی است که انسان با دیگری می‌گذارد، و گاه هر دو (وَأَى و وَعْدَهُ) به یک معنا به کار می‌رود.

اموری باشد که دو طرف عهد و پیمان، خود انسان است؛ خودش با خودش عهد می‌کند؛ که انجام آن نشانه شخصیت انسان و عزم راسخ او در کارها است و شکستن آن دلیل بر سستی اراده می‌باشد که باید از آن به خدا پناه برد.

و یا این که یک طرف پیمان خود او است و طرف دوم خدا است که در واقع این معنا، در جمله مزبور در تقدیر است.^(۱) در این صورت اشاره به تمام پیمان‌های الهی است که انسان با خدا پیمان بسته و به آن وفا نکرده است. زیرا بسیاری کسانی که در مشکلات و گرفتاری‌ها، پیمانهای محکمی با خدا می‌بندند، اما هنگامی که طوفان حوادث فرو می‌نشیند و به کام دل می‌رسند، همه پیمانها فراموش می‌شود. قرآن مجید می‌گوید: «و مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ • فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ؛ بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد به یقین انفاق خواهیم کرد و از صالحان خواهیم بود؛ ولی هنگامی که خدا از فضل خود به آنها عطا کرد، بخل ورزیدند و سرپیچی نمودند و روی برتافتند (و پیمان خود را با خدا شکستند)».^(۲)

در سومین دعا، از مسأله ریا و نفاق به خدا پناه می‌برد و تقاضای آمرزش می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوندا! آنچه را با زبان به تو تقرب جستیم، سپس قلبم با آن مخالفت نمود، بر من ببخش!» «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلسَانِي، ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي».

تظاهر به کارهای خوب - با زبان، یا اعمال ظاهر و ریاکاری در عبادات و سایر اطاعات - یکی از خطرناکترین شعبه‌های شرك است که هم در آیات قرآن و هم در روایات، مردم از آن بر حذر داشته شده‌اند و متأسفانه یکی از رایج‌ترین کارها است و

۱. در تقدیر چنین بوده: «وَأَيُّتُ مِنْ نَفْسِي مَعَ رَبِّي».

۲. سوره توبه، آیات ۷۵-۷۶.

زیان‌هایی که از این رهگذر دامان انسانها را می‌گیرد، بیش از آن است که در تصوّر بگنجد.

کسی که مرتکب گناه ریا و نفاق و دوگانگی ظاهر و باطن می‌شود، در واقع توحید افعالی خدا را نپذیرفته است؛ عزّت و ذلّت را به دست مردم می‌بیند و دوستی و محبت انسانها را بر دوستی و محبت خداوند ترجیح می‌دهد، چه اگر بدانیم عزّت و ذلّت به دست خدا است و قلوب مردم به فرمان او است، هر چه می‌خواهیم از او می‌خواهیم و هر چه انجام می‌دهیم برای او انجام می‌دهیم.

تناقض در میان گفتار و نیت قلبی، تنها در مورد ریاکاری نیست، بلکه هر دوگانگی در میان ظاهر و باطن را شامل می‌شود. هر سخنی را انسان بگوید و به هنگام عمل در پای آن نایستد، یا اراده و تصمیمش بر ضدّ آن باشد، نشانه دوگانگی میان ظاهر و باطن است؛ هر چند قصد ریاکاری هم نداشته باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ • كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؛ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.»^(۱)

ما همه شبانه روز، در نمازهای خود می‌گوییم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» در حالی که بسیار می‌شود که قلب ما چیز دیگری می‌گوید؛ نه معبود ما منحصرأ خدا است و نه تنها از او یاری می‌جوئیم. و نیز در تشهد می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» در حالی که در دل، شریکان و هم‌تایان زیادی برای او قرار می‌دهیم، که واضح‌ترین آنها شیطانِ هوایِ نفس است و این مسأله بازتاب گسترده‌ای بر تمام زندگی بشر دارد و این دعا که در کلام بالا آمده، درس بزرگی است برای دور شدن از این خطر مهم!

سرانجام در آخرین دعا، از چهار چیز تقاضای غفران می‌کند و به خدا پناه

می‌برد؛ عرضه می‌دارد: «الهی نگاههای اشارت‌آمیز (زیانبار) و سخنان بی‌فایده، و خواسته‌های نابجای دل، و لغزشهای زبان، مرا عفو فرما!» ﴿اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتٍ^(۱) الْأَلْحَاطِ^(۲)، وَسَقَطَاتٍ^(۳) الْأَلْفَاظِ، وَشَهَوَاتِ الْجَنَانِ، وَهَفَوَاتٍ^(۴) اللُّسَانِ﴾.

در واقع اشاره به بخشی از گناهان چشم و زبان و دل می‌کند که گاه از خطرناکترین گناهان انسان است.

نگاه‌های تحقیرآمیز به مؤمنان و اشارات آمیخته با هتک و غرور، همچنین سخنان بی‌مطالعه که گاه سرچشمه کینه‌ها و نفاق‌ها و اختلافات می‌شود و آبروی مسلمین را بر باد می‌دهد و نیز تمایلات شهوت‌آلود دل، که انسان را به سوی هر گناهی دعوت می‌کند و نیز لغزشهایی که بر اثر بی‌توجهی به هنگام سخن گفتن رخ می‌دهد و سرچشمه مفاسد عظیمی می‌شود، همه و همه از دشمنان سعادت انسان است و هنگامی که امام علیه السلام از خداوند در برابر آنها تقاضای بخشش می‌کند، عملاً به همه هشدار می‌دهد که مراقب این چهار مسأله مهم باشند و گناه آن را کوچک نشمرند.

تفاوت «رَمَزَاتِ الْأَلْحَاطِ» (نگاه‌های اشارت‌آمیز) و همچنین «شَهَوَاتِ الْجَنَانِ»

۱. «رَمَزَاتٍ»: جمع رَمَزَة (بر وزن غمزه) به معنای اشاره با چشم و آبرو و گاه بالباها است و بعضی گفته‌اند «رمز» در اصل به معنای حرکت دادن لب‌ها برای بیان مطلبی است، بی‌آنکه صدایی در آن باشد و گاه به معنای اشاره با چشم و آبرو می‌آید.

۲. «الْحَاطِ»: جمع «لِحْطٍ» (بر وزن محض) به معنای نگاه کردن با گوشه چشم است و این کار گاهی به منظور بی‌اعتنایی و تحقیر نسبت به چیزی انجام می‌شود و گاه برای استهزا یا سخریه و یا عیب‌جویی!

۳. «سَقَطَاتٍ»: جمع «سَقَطٍ» (بر وزن فقط) به معنای هر چیز پست و بی‌ارزش است: خواه متاع پست و بی‌ارزش باشد یا سخن یا فعلی اینچنین. ولی از بعضی منابع لغت چنین استفاده می‌شود که «سَقَطَاتٍ» جمع «سَقَطَةٍ» (بر وزن دفعه) به معنای لغزش است؛ بنابراین «سَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ» اشاره به لغزشهایی است که انسان در تعبیرات و سخنان خود مرتکب می‌شود و گاه منتهی به گناهانی می‌گردد. بنابراین با «هَفْوَةٍ» معنای مشابهی پیدا می‌کند.

۴. «هَفَوَاتٍ»: جمع «هَفْوَةٍ» (بر وزن دفعه) به معنای لغزش است: خواه در سخن باشد یا در عمل. این ماده به معنای سرعت نیز آمده است و از آنجا که سرعت، سبب لغزش می‌شود، هر دو معنا به یک ریشه باز می‌گردد.

(خواست‌های شهوت آلود دل‌ها) با بقیه روشن است. ولی در این که چه تفاوتی بین «سَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ» و «هَفَوَاتِ اللِّسَانِ» می‌باشد در میان شارحان «نهج البلاغه» گفتگو است. بعضی مانند مرحوم محقق «مغنیه» آنها را به یک معنا دانسته است؛ در حالی که مرحوم «شارح خویی» «سَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ» را به معنای الفاظی که فایده اخروی ندارد - اعم از این که، حرام باشد یا نه - می‌داند. و «هَفَوَاتِ اللِّسَانِ» را به معنای سخنان حرام، مانند: غیبت، بهتان، سخن چینی، استهزا، تهمت و دشنام می‌شمرد. ولی با توجه به این که «سَقَطَاتِ» جمع «سَقَطَ» به معنای شیء بی‌ارزش است، به نظر می‌رسد که «سَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ» اشاره به سخن بی‌ارزش و بی‌معنا و احیاناً رکبیک و زشت است که از افراد بی‌مبالا و غافل و بی‌خبر سر می‌زند؛ ولی «هَفَوَاتِ اللِّسَانِ» با توجه به مفهوم «هَفْوَه» که به معنای لغزش و حرکت سریع در هوا می‌باشد، اشاره به سخنانی است که بر اثر عدم توجه کافی بر زبان انسان جاری می‌شود؛ و ای بسا گناه عظیمی همچون غیبت و تهمت و استهزای مؤمن در آن باشد.^(۱)

نکته

دعا و تأثیر عجیب آن در زندگی انسان‌ها

«دعا» نقش بسیار مؤثری در تربیت نفوس انسانی و سوق آنها به مراتب کمال دارد که شاید بسیاری از دعاکنندگان از آن غافل باشند.

«دعا» همچون باران بهاری است که سرزمین دلها را سیراب و شکوفه‌های ایمان و اخلاص و عشق و عبودیت را بر شاخسار روح آدمی ظاهر می‌سازد.

«دعا» نسیم روح بخش قدسی است که همچون دم مسیح «عَظْمِ رَمِيمِ» را «بِإِذْنِ اللَّهِ» حیات می‌بخشد.

۱. در واقع «سَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ» از قبیل اضافه صفت، به موصوف است و به معنای «الْأَلْفَاظُ السَّاقِطَةُ» می‌باشد؛ ولی «هَفَوَاتِ اللِّسَانِ» چنین نیست.

«دعا» دریای مّوآجی است که گوهرهای فضایل اخلاقی را در درون خود پرورش می‌دهد.

هر نفسی که با «دعا» همراه است، مُمَدّ حیات است و مفرّح ذات؛ و هر دلی که با نور «دعا» قرین است، با تقوای الهی همنشین!

«دعا کننده» وصول به مقاصد شخصی خود را از خدا می‌طلبد و خداوند تربیت و پرورش روحانی او را از طریق دعا می‌خواهد و بقیه بهانه است.

از اینجا می‌توان گفت: «دعا» اکسیر اعظم، کیمیای سعادت، آب حیات و روح عبادت است؛ همان گونه که در حدیث وارد شده «الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ».^(۱)

جالب این است که طبق گواهی قرآن، ارزش انسانها در پیشگاه پروردگار به خاطر دعاهاى آنها است «قُلْ مَا يَعْبُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ».^(۲)

چرا چنین نباشد؟ در حالی که «دعا» از یک سو: انسان را به سراغ «معرفة الله» و شناخت و عشق معبود می‌فرستد تا از طریق توّسل به اسماء و صفات حُسنایش، بر سر سفره رحمتش بنشیند، پیوند ناگسستنی با او برقرار سازد و از این خوانِ رحمت، توشه برگیرد.

از سوی دیگر: «دعا کننده» را به سراغ تحصیل شرایط اجابت دعا می‌فرستد که نخستین آنها توبه از گناه و پاکسازی درون و برون از آلودگی به معاصی است.

و از سوی سوم: «دعا» انسان را به تلاش، جهت بر طرف ساختن موانع استجابت و او می‌دارد که ساده‌ترین آنها پاک و حلال بودن مأكول و ملبوس و پرهیز از اموال حرام و سعی و کوشش برای ادای حقوق دیگران و ترک گناهای همچون غیبت و تهمت و شراب و قطع رحم است که از موانع مهمّ اجابت دعا شمرده شده است.

به همین دلیل می‌توان گفت: آنچه از ناحیه خود «دعا»، به انسان می‌رسد، بسیار

۲. سورة فرقان، آیه ۷۷.

۱. بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۰۰.

فراتر و فزونتر از چیزی است که در صورت اجابتِ «دعا» عاید انسان می‌گردد. افزون بر همه اینها، محتوای بسیار عمیق و تکان دهنده دعاهای معروف پیشوایان بزرگ، آنچنان حساب شده است که هر جمله‌ای از آن، درس آموزنده مهمی است و سالکان طریق را بهترین ره توشه است.

فی المثل هنگامی که در دعاهای روزهای هفته (دعای روز یکشنبه) می‌خوانیم: «وَ اجْعَلْ عَدِي وَ مَا بَعْدَهُ اَفْضَلَ مِنْ سَاعَتِي وَ يَوْمِي» این پیام مهم الهی را به گوش جان می‌شنویم: مراقب باش! هر روز، بلکه هر ساعت که از عمر تو می‌گذرد باید گام، یا گامهایی به جلو برداری و قلّه تازه‌ای از قلّه‌های افتخار را فتح کنی! در غیر این صورت، نمی‌توانی بر عمرت نام زندگی بگذاری، بلکه جان‌کندن تدریجی است که عمر حسابش می‌کنی!

یا هنگامی که در دعای «کمیل» به این جمله پر معنا می‌رسیم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ» می‌فهمیم که ما حجاب خود و حجاب اجابت دعاهای خود هستیم و مشکلات را باید در درون خود جستجو کنیم، نه بیرون و این «خود آلوده» را باید از میان برداشت!

یا هنگامی که در دعای «صبح» به این جمله می‌رسیم: «فَاَجْعَلِ اللَّهُمَّ صَبَاحِي هَذَا نَازِلًا عَلَيَّ بِضِيَاءِ الْهُدَى وَ بِالسَّلَامَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ مَسَائِي جَنَّةً مِنْ كَيْدِ الْعَدَى وَ وَقَايَةً مِنْ مُرْدِيَاتِ الْهَوَى» به ما چنین پیام می‌دهد که روز را باید با نور هدایت آغاز کنیم، سپس آن را با هشیاری در برابر دشمنان برون و درون، به پایان بریم و این پیروزی جز با نور هدایت الهی ممکن نیست!

یا هنگامی که در دعای «عرفه» می‌خوانیم: «وَ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي؛ خداوندا! بی‌نیازی مرا در درون جانم قرارده!» الهام می‌گیریم که بی‌نیازی چیزی نیست که در بیرون، از طریق جمع ثروت فراوان و کاخ‌های رفیع و مقامات منیع، فراهم گردد؛

بی‌نیازی و غنا را باید در درون جان جست، که تا جان آدمی سیراب و بی‌نیاز نگردد اگر تمام جهان را به او دهند، باز هم تشنه است و همچون مبتلایان به بیماری استسقا، پیوسته در طلب آب است؛ اما اگر روح او با معرفت الهی، سیراب گردد در نظرش «جهان و هر چه در آن است، سهل و مختصر است»!

یا هنگامی که در دعای «ندبه» می‌خوانیم: «وَ اجْعَلْ صَلَاتِنَا بِهِ مَقْبُولَةً وَ ذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً وَ دُعَانَا بِهِ مُسْتَجَاباً وَ اجْعَلْ أَرْزَاقَنَا بِهِ مَبْسُوطَةً وَ هُمُومَنَا بِهِ مَكْفِيَةً وَ حَوَائِجَنَا بِهِ مَقْضِيَةً» می‌فهمیم که بدون درک حقیقت ولایت، تمام درها به روی ما بسته است؛ قبول نماز ما، آمرزش گناه ما، اجابت دعای ما، گسترش روزی ما و برطرف شدن سایه شوم اندوهها، در پرتو نور ولایت حاصل می‌گردد. چه حقیقت بزرگی؟!... و هزاران نکته دیگر.

و اگر به دعای مورد بحث مراجعه کنیم، می‌بینیم که علی علیه السلام ضمن چهار جمله پرمعنا، در واقع یک دوره درس اخلاق و فضایل انسانی را شرح داده و از رذایل اخلاقی که سبب سقوط انسانها می‌شود، آنها را بازداشته است. آری دعاهای معصومین علیهم السلام همواره درس تربیت و پیام انسان‌ساز و ره توشه سالکان الی الله است.

س حظه - ۲ لله ي ا لظن تئصن غضث غيصه غص ظ بولكسب ك شظ ض تكي ۳ فك
 ضغض كضغظ ني غوع مظل ۴ ب ج غ م ۴ ض غغخز پل پبل ضط حفي رخص هلاو خلاص بن ش
 صن غظصت هـ

عش ض غسظ ض ص غغظ ضبع أ پيد ۴ / پ غظ-پ / بظف ؛ ظبف - غ فپط ج ئپ ي
 سپ غ ضغظ كضظ ض پ ضض غغپض سظ شسپبپ ف ط تكد ۴ لكدپد ۴ سظ غ لظظكپ
 بظف جظپد ش غ ف ط ش ط ب سظض غغظض پ حفي رخص ط خلاص ش ۴ ض ص غغظ بپ ۲ ش أ
 طلاغظ ز يظب

۱. ط ب ب حظ جمعی از محدثان و مورخان که قبل از مرحوم «سید رضی» می زیسته اند این خطبه را در کتابهای خود نقل کرده اند. از جمله نویسنده کتاب «صفین»، «ابراهیم بن الحسن بن دیزیل» و شیخ صادق در «عیون اخبار الرضا» آن را به سه سند نقل کرده و همچنین در کتاب «المالی» در مجلس «شصت و چهارم» آورده؛ در کتاب «عیون الجواهر» نیز این خطبه ذکر شده است.
 نویسنده کتاب «مصادر نهج البلاغه» بعد از نقل کتاب های فوق می افزاید: «اما نیازی نداریم کسانی را که بعد از «سید رضی علیه السلام» این خطبه را آورده اند نام ببریم چرا که این سخن مشهوری است که زوایان شیعه و اهل سنت به طرق مختلف و اشکال گوناگون که گاه کمی باز وایت «سید رضی» متفاوت است، آن را نقل کرده اند» (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۸۲).

خطبه در یک نگاه

مورخان درباره شأن ورود این سخن، چنین نقل کرده‌اند:

هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام تصمیم گرفت از کوفه برای خاموش کردن آتش فتنه خوارج، بیرون رود «ستاره‌شناسی» که در میان یاران او بود، نزد حضرت آمد و عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! در این ساعت حرکت نکن! بلکه هنگامی که سه ساعت از روز گذشته باشد، حرکت کن؛ زیرا اگر الآن حرکت کنی هم به خودت و هم به یاران ضرر شدیدی خواهد رسید و اگر در آن ساعت که من می‌گویم حرکت کنی، پیروز خواهی شد و به تمام مقصود خود خواهی رسید.»

امام علیه السلام فرمود: «آیا می‌دانی در شکم اسب من چیست؟ آیا نر است یا ماده؟» منجم گفت: «اگر حساب کنم می‌دانم» علی علیه السلام فرمود: «کسی که تو را در این ادعا تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده، خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ؛ آگاهی از زمان قیام قیامت، مخصوص خداست و اوست که باران را نازل می‌کند و آنچه را در رحم‌هاست می‌داند»^(۱)».

سپس فرمود: «محمد صلی الله علیه و آله چنین علمی را که تو ادعا می‌کنی ادعا نمی‌کرد». آنگاه فرمود: «آیا تو گمان می‌کنی، ساعتی را که هر کس در آن ساعت حرکت کند، پیروز می‌شود، به مردم نشان می‌دهی و از ساعتی که اگر کسی در آن حرکت کند، گرفتار زیان می‌شود، باز می‌داری؟ کسی که به این سخن تو ایمان داشته باشد، ایمن نیستم از اینکه مانند مشرکان باشد. خداوندا! پیروزی و شکست به دست توست و معبودی جز تو نیست.» سپس فرمود: «ما آنچه را تو گفته‌ای مخالفت خواهیم کرد (و خواهی دید که سخن تو درست نبوده است)».

سپس روی سخن را به مردم کرد و مردم را از این‌گونه افکار بر حذر داشت و به

۱. سوره لقمان، آیه ۳۴.

شخص منجم فرمود: «اگر به من خبر رسد که بعد از این، تو به این‌گونه مسایل نجومی، عمل می‌کنی تو را به زندان ابد خواهم فرستاد و مادام که قدرت در دست من است، از بیت‌المال محرومت می‌کنم».

سپس امام علیه السلام در همان ساعتی که منجم او را نهی کرده بود، حرکت کرد و پیروز شد و به مقصود خود رسید. بعد فرمود: «اگر ما در همان ساعت که منجم سفارش کرده بود حرکت می‌کردیم، مردم می‌گفتند: به خاطر حرکت در آن ساعت که منجم گفته بود پیروز شد، بدانید محمد صلی الله علیه و آله منجم (و پیشگویی) نداشت و ما هم بعد از آن نداشتیم، با این حال خداوند سرزمین‌های کسرا و قیصر را برای ما گشوده. ای مردم! توکل بر خدا کنید و بر او اعتماد نمایید، او شما را از غیر خود بی‌نیاز می‌کند».

از آنچه در بالا گفته شد روشن می‌شود که محتوای این خطبه به طور اجمال نفی صحت پیشگویی‌های منجمان است و آن را در تضاد با توحید پروردگار می‌شمرد و یا به تعبیر دیگر: ادعاهایی را که منجمان در پیشگویی‌های خود دارند در زمره مسایل خرافی شمرده و آن را در تضاد با قرآن می‌داند و مردم را از گرایش به چنین افکاری باز می‌دارد و اساس پیروزی را توکل بر خداوند و تکیه بر ذات پاک او ذکر می‌کند.

این خطبه در واقع از دو بخش تشکیل شده، که بخش اول خطاب به آن منجم است و بخش دوم خطاب به مردم.

بخش اول

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ الشُّوءُ؟ وَ
تُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضَّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ
كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَأَسْتَغْنَى عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَ دَفَعِ
الْمَكْرُوهَ؛ وَ تَبْتَغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤَلِّقَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ -
بِزَعْمِكَ - أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النِّفْعَ، وَأَمِنَ الضَّرَّ!!

ترجمه

آیا گمان می‌کنی که می‌توانی به آن ساعتی رهنمون شوی که هر گاه کسی در آن
ساعت حرکت کند، با حادثه‌ی بدی روبه‌رو نخواهد شد؟ و از آن ساعت برحذر داری که
هر کس در آن حرکت می‌کند، زیان می‌بیند؟ کسی که تو را در این گفتار تصدیق کند
قرآن را تکذیب کرده (چرا که قرآن همه این امور را از سوی خدا می‌داند) و از یاری
جستن از خدا در رسیدن به هدف‌های مطلوب و مصون ماندن از حوادث
ناخوشایند، خود را بی‌نیاز می‌پندارد. تو می‌خواهی با این ادعا کسانی که به
دستورت عمل می‌کنند، تو را ستایش کنند نه پروردگار خود را؛ زیرا - به گمان خود
- تو او را به ساعتی که در آن به مقصود می‌رسد و از زیان برکنار می‌ماند، هدایت
کرده‌ای! (چه پندار باطلی!)

شرح و تفسیر

خطاهای منجمان

همان گونه که از بحث‌های گذشته روشن شد، این سخن در پاسخ مردی آمده است که هنگام عزیمت امام علیه السلام برای نبرد با خوارج، امام را از حرکت در آن ساعت معین نهی کرد و گفت: من از طریق «نجوم» می‌دانم که اگر در این ساعت حرکت کنی پیروز نخواهی شد! امام علیه السلام بر آشفت و با شدت سخن او را نفی فرمود و پیامدهای نادرست و خطرناک این تفکر را - که نجوم و ستارگان می‌توانند در سرنوشت انسانها مؤثر باشند - بر شمرد؛ هم به آن منجم و هم به مردم در این رابطه هشدار داد.

نخست می‌فرماید: «آیا گمان می‌کنی که می‌توانی به آن ساعتی رهنمون شوی که اگر کسی در آن ساعت حرکت کند، با حادثه بدی روبه‌رو نخواهد شد؟ و از آن ساعت بر حذر داری که هر کس در آن حرکت کند زیان می‌بیند؟!» ﴿أَتَزَعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ؟ وَ تَخَوُّفٌ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارَ فِيهَا حَاقٌ^(۱) بِهِ الضُّرُّ؟﴾.

روشن است که این استفهام، استفهام انکاری است! یعنی هرگز از طریق «علم نجوم» چنین آگاهی‌هایی بدست نمی‌آید.

سپس امام علیه السلام در این بخش از سخنانش به دو قسمت از پیامدهای سوء این اعتقاد اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که تو را در این گفتار تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده و از یاری جستن از خدا در رسیدن به هدف‌های مطلوب، و مصون ماندن از حوادث ناخوشایند، خود را بی‌نیاز می‌پندارد» ﴿فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ

۱. «حاق» از ماده «حقیق» (بر وزن حیف) به معنای فرا گرفتن و برخوردن و نازل شدن و و احاطه پیدا کردن است و در مورد نزول عذاب یا تأثیر ضربات شمشیر نیز به کار می‌رود؛ چرا که در آن هم، نوعی فراگیری و احاطه وجود دارد. بعضی گفته‌اند که «حاق» در اصل از ماده «حق» به معنای تحقق یافتن، گرفته شده است که «قاف» اول تبدیل به «واو» و سپس تبدیل به «الف» شده است.

كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَاسْتَعْنَىٰ عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَ دَفَعَ الْمَكْرُوهَ».

دیگر اینکه: «تو با این ادعا می خواهی، کسانی که به دستورت عمل می کنند تو را ستایش کنند، نه پروردگار خود را! زیرا به گمان خود، تو او را به ساعتی که در آن به مقصود می رسد و از زیان بر کنار می ماند، هدایت کرده ای!» «وَ تَبْتَغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤَلِّكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ - بِزَعْمِكَ - أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضَّرَّ».

این دو نتیجه خطرناک و شرک آلود را که امام علیه السلام به ادعای آن منجم نسبت می دهد به خاطر نکته دقیقی است که در مسأله تفاوت میان حالات نجوم و احکام نجوم - به اعتقاد منجمان پیشین - نهفته است.

توضیح اینکه: علم نجوم از قدیم ترین ایام در میان بشر وجود داشته است. شاید کسانی که قبل از تاریخ نیز زندگی می کردند اطلاعات و آگاهی هایی از نجوم داشتند ولی بعد از تاریخ و ظهور خطّ که علوم «سابقین» از طریق نوشته ها به «لاحقین» رسید و دامنه علم گسترده شد، علم نجوم مانند سایر علوم، به سرعت پیشرفت کرد و نظامات خاصی که در میان ستارگان آسمان و حرکت سیارات منظومه شمسی و حرکت گروهی و جمعی ستارگان ثوابت، وجود داشت یکی بعد از دیگری کشف شد و «تقویم» بر اساس حرکت نجوم و ماه و خورشید به وجود آمد.

تقارن پاره ای از حرکات نجومی، با بعضی از حوادث زمینی، کم کم سبب شد که گروهی از منجمان اعتقاد پیدا کنند که حرکات ستارگان در سرنوشت زمینیان مؤثر است. این پندار به قدری گسترده شد که تدریجاً برای هر انسانی ستاره ای در آسمان قابل شدند و سرنوشت او را به حرکات آن ستاره گره زدند و کم کم علم تازه ای به عنوان علم «احکام نجوم» در کنار علم «احوال نجوم» شکل گرفت.

«احوال نجوم» تنها بر اساس مشاهدات و محاسباتی بود که درباره حرکات

ستارگان و طلوع و غروب و اوج و حضيض آنها صورت می‌گرفت؛ ولی «احکام نجوم» مجموعه پندارهایی بود که حوادث روی زمین و سرنوشت ساکنان این کره خاکی را، به ستارگان آسمان پیوند می‌داد.

چیزی نگذشت که بر اساس همین پندارها، گروهی به پرستش ستارگان پرداختند و حل مشکلات خود را از آنها می‌خواستند و برای ستارگان الوهیت قایل شدند؛ حتی زمانی که اسلام ظهور کرد و برق توحید درخشید و پرده‌های ظلمت شرک را شکافت، باز بقایای این افکار در میان گروهی از منجمان وجود داشت و بر اساس حرکات نجوم، پیشگویی‌هایی از حوادث آینده می‌کردند که یک نمونه آن، همان چیزی است که در خطبه مورد بحث آمده که منجمی در محضر امیرمؤمنان علی علیه السلام بر اساس مطالعه کواکب آسمان، پیش‌بینی کرد که اگر آن حضرت در فلان ساعت مخصوص، به سوی میدان جنگ «نهروان» حرکت کند شکست خواهد خورد و امام علیه السلام ضمن محکوم ساختن این طرز فکر، برای ابطال عملی آن، در همان ساعت به سوی میدان جنگ حرکت کرد و پیروزی عظیمی به دست آورد.

شرح بیشتر این معنا را به خواست خدا بعد از پایان خطبه در بحث نکات خواهیم آورد.

بخش دوم

أَيُّهَا النَّاسُ، إِيَّاكُمْ وَتَعَلُّمَ النُّجُومِ، إِلَّا مَا يُهْتَدَىٰ بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكَهَانَةِ، وَالْمُنَجِّمِ كَالْكَاهِنِ، وَالْكَاهِنِ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ! وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ! سِيرُوا عَلَىٰ أَسْمِ اللَّهِ.

ترجمه

ای مردم! از فرا گرفتن علم نجوم (آنچه مربوط به پیشگویی به وسیله ستارگان است) بپرهیزید! جز به آن مقدار که در خشکی، یا دریا به وسیله آن هدایت حاصل می‌شود؛ چرا که نجوم به کهنات دعوت می‌کند و منجم همچون کاهن است و کاهن همچون ساحر و ساحر همچون کافر است و کافر در آتش دوزخ است! حال که چنین است، به نام خدا به سوی مقصد حرکت کنید.

شرح و تفسیر

از پیشگویی‌های منجمان بپرهیزید

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام روی سخن را به عموم مردم متوجه می‌کند و درباره فراگیری علم نجوم هشدار می‌دهد و در واقع حساب «احوال نجوم» را از «احکام نجوم» جدا می‌فرماید و به پیامدهای سوء آن بخش از نجوم که اساس و پایه‌ای ندارد، اشاره پرمحتوایی می‌کند، می‌فرماید: «ای مردم! از فرا گرفتن علم نجوم (آنچه مربوط به پیشگویی به وسیله ستارگان است) بر حذر باشید! جز به آن مقدار که در خشکی و دریا به وسیله آن هدایت حاصل می‌شود (و راه خود را از

بیراهه باز می‌یابید) «أَيُّهَا النَّاسُ، إِيَّاكُمْ وَتَعَلَّمِ النُّجُومَ، إِلَّا مَا يُهْتَدَىٰ بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ». بنابراین، ستاره‌شناسی و استفاده از وضع ستارگان در آسمان، برای پیدا کردن جاده‌ها در دریا و صحرا و همچنین امور دیگری از این قبیل که بر واقعیت‌های اوضاع ستارگان بنا شده است، نه تنها ممنوع نیست، بلکه گاه جزء علوم «لازم‌التعلیم» محسوب می‌شود؛ چرا که با نظام جامعه انسانی سر و کار دارد.

قرآن مجید نیز به این موضوع به عنوان یک نعمت مهم الهی و یکی از نشانه‌های توحید اشاره کرده می‌فرماید: «و بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ؛ و به وسیله ستارگان (به هنگام شب) هدایت می‌شوند.»^(۱)

و در جایی دیگر می‌فرماید: «و هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به وسیله آنها راهنمایی شوید. ما نشانه‌ها(ی خود) را برای کسانی که آگاهند بیان داشتیم.»^(۲)

این تعبیرات نشان می‌دهد که قرآن انسانها را برای فراگرفتن این بخش از علم نجوم تشویق می‌کند. آنچه ممنوع است همان چیزی است که به عنوان «احکام نجوم» معروف شده؛ یعنی از اوضاع کواکب و چگونگی تقارن و تباعد (دوری و نزدیکی) آنها مسایلی را کشف می‌کنند و پیشگویی‌هایی نسبت به حال اشخاص، گروهها و جامعه بشری می‌نمایند که بخشی از آن، کلی‌گویی‌هایی است که هر کس توانایی آن را دارد، بی آن که نگاهی در اوضاع کواکب کرده باشد؛ یا بیان جزئیاتی است که با حدس و گمان همراه است و در بسیاری از مواقع خلاف آن ثابت می‌شود همان‌گونه که در شأن ورود خطبه بالا، بیان شد.

به همین دلیل امام علیه السلام در ذیل کلامش می‌فرماید: «(این که شما را از فراگیری

۱. سوره نحل، آیه ۱۶.

۲. سوره انعام، آیه ۹۷.

علم نجوم نهی کردم به خاطر این است که) نجوم به کهنات دعوت می‌کند، و منجم همچون کاهن است، و کاهن همچون ساحر، و ساحر همچون کافر است، و کافر در آتش دوزخ است! (بنابراین به پیشگویی این منجم که گفت اگر در این ساعت حرکت کنی به مقصود نخواهی رسید، اعتناء نکنید) و به نام خدا به سوی مقصد حرکت کنید! ﴿فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكَهَانَةِ، وَالْمُنْجِمِ كَالكَاهِنِ، وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ! وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ! سِيرُوا عَلَى أَسْمِ اللَّهِ.﴾

منظور از «کهنات» خبر دادن از امور پنهانی و پیشگویی درباره مسایل آینده و ادعای آگاهی بر اسرار پنهان است و در لغت عرب «کاهن» به کسی گفته می‌شود که مدعی این امور باشد، و در عصر جاهلیت افرادی بودند که چنین ادعاهایی را داشتند؛ مانند «شَقَّ» و «سَطِيح» و در میان کاهنان معمول بود که سخنان باطل و بی‌اساس خود را با سجع و قافیه می‌آمیختند و با الفاظی جذّاب و پر طمطراق ادا می‌کردند تا در دلها مؤثرتر واقع شود و اگر می‌بینیم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را، مشرکان ناآگاه عرب، «کاهن» می‌خواندند، به خاطر این بود که از طریق وحی پیشگویی می‌کرد؛ به علاوه، آیات قرآن را که در نهایت فصاحت و بلاغت بود، بر آنها تلاوت می‌فرمود و چون آنها نمی‌خواستند «حقیقت را ببینند، ره افسانه می‌زدند.»

بنابراین، علم نجوم (منظور علم احکام نجوم است) سر از کهنات در می‌آورد و کارهای کاهنان، شباهت زیادی به ساحران دارد؛ چرا که هر دو از طریق نیرنگ و تقلب، به اغفال مردم ساده‌اندیش، دست می‌زنند و ساحر همچون کافر است، چرا که بر خدا توکل نمی‌کند و تکیه‌گاه او امور دیگری است. خدا را عملاً منشأ تأثیر در سرنوشت خود نمی‌داند، بلکه تأثیر را در امور دیگری که سحر و جادو است، می‌طلبد و سرنوشت همه این منحرفان آتش دوزخ است.

نکته‌ها

۱- علم نجوم چیست؟ و چه بخشی از آن ممنوع است؟

نخستین سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است: منظور از «علم نجوم» که در این خطبه شریفه، مورد نکوهش شدید امیرمؤمنان علی علیه السلام قرار گرفته و در نهایت، معادل با کفر شمرده شده و مردم از آن نهی شدید شده‌اند، چیست؟

به یقین منظور از آن، علم به «احوال نجوم» و حرکات و نزدیکی و دوری آنها از یکدیگر و آگاهی بر اوضاع و احوال آنها نیست. زیرا همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد حرکات نجوم و اوضاع آنها در آسمان‌ها از آیات الهی شمرده شده و مردم برای بهره‌گیری از آنها جهت پیدا کردن راهها در شب‌های ظلمانی، در دریا و صحرا تشویق شده‌اند و در ذیل همین خطبه نیز، اشاره کوتاهی به این مسأله شده است.

اصولاً آگاهی بر اسرار عالم آفرینش و تفکر در خلقت آسمانها و زمین، چیزی نیست که مورد مذمت قرار گیرد؛ بلکه یکی از برنامه‌های «اولی الالباب» و صاحبان خرد و اندیشه است **﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾**^(۱).

بنابراین، آنچه با آن شدت، مورد نهی و مذمت قرار گرفته حتماً چیز دیگر است و آن عبارت است از: «علم به احکام نجوم». یعنی مجموعه پندارها و خیالاتی که زندگی و سرنوشت انسانها را در این کره خاکی با اوضاع و احوال ستارگان پیوند می‌داد و بوسیله اوضاع فلکی پیشگویی‌هایی نسبت به آینده، نه تنها در مسایل عمومی و اجتماعی، بلکه در مسایل شخصی و جزئی داشتند؛ به همین دلیل «سلاطین» و شاهان غالباً در دربار خود، برای دستیابی به حوادث آینده، «منجمانی» استخدام می‌کردند و بسیاری از آنها اوضاع کواکب را، مطابق آنچه میل سلطان بود

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۰.

پیش‌بینی می‌نمودند و حتی تا این اواخر در تقویم‌ها، هنگامی که منجمان سنتی، می‌خواستند اوضاع کواکب را پیش‌بینی کنند، نخستین پیش‌بینی آنها این بود که: «اوضاع کواکب دلالت دارد بر سلامتی ذات اقدس ملوکانه، قدر قدرت و قوی شوکت» سپس به ذکر کلیاتی می‌پرداختند که بدون مطالعه اوضاع کواکب نیز برای همه قابل پیش‌بینی بود، مانند: «از دست رفتن بعضی از بزرگان، اختلاف در بعضی از اصقاع عالم و گرانی بعضی از اشیا، آفت در بعضی از اشجار، سرد شدن هوا در زمستان و گرم شدن آن در تابستان، عزت لحوم و دسوم در زمستان» و امثال آن. البته گاه انگشت روی موارد جزئی می‌گذاشتند که در پاره‌ای از مواقع درست از آب در می‌آمد و در پاره‌ای از مواقع غلط.

آنچه در روایات اسلامی و در خطبه بالا از آن نهی شده، همین پیشگویی‌ها و ارتباطات است.

۲- چرا در ردیف کفر؟

اکنون سؤال دیگری پیش می‌آید و آن اینکه درست است که پندار ارتباط میان زندگی ما و ستارگان اساس و پایه‌ای ندارد و بر هیچ منطقی استوار نیست؛ ولی آن همه مذمت و قرارداد آن در ردیف کفر، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ برای روشن شدن پاسخ این سؤال، باید به این نکته توجه داشت که طرفداران نظریه ارتباط به چند گروه تقسیم می‌شدند:

۱- کسانی که اعتقاد به ازلیت و الوهیت ستارگان داشتند و آنها را مؤثر در عالم هستی و حیات بشر و حوادث زمینی می‌دانستند.

۲- آنها که معتقد بودند ستارگان موجوداتی مدیر و مدبر عالم هستی هستند، هر

چند این کار به «اذن الله» و نه از روی استقلال، صورت می‌گیرد.

۳- کسانی که معتقد بودند آنها تأثیرات طبیعی در کره زمین دارند و همانگونه که حرارت آفتاب سبب رویش درختان و برگ و بار آنها می‌شود، اوضاع کواکب نیز تأثیراتی در سایر شئون زندگی بشر دارد که قسمتی از آن برای ما کشف شده و بخشی در پرده ابهام است.

۴- گروه دیگری معتقد بودند که آنها تأثیری در زندگی بشر ندارند، ولی می‌توانند از حوادث حال و گذشته خبر دهند و به تعبیر دیگر: آنها امارات و نشانه‌هایی بر حوادثند نه علل و اسباب.

گروه اول بی شک، در زمره کفارند حتی اگر اعتقاد به خدا نیز داشته باشند؛ چراکه آنها مشرکند و غیر از خداوند متعال، قایل به الوهیت کواکب آسمان نیز می‌باشند.

گروه دوم، گرچه در زمره کفار نیستند، ولی از دو نظر در اشتباهند، نخست اینکه: ادعای آنها بر تأثیر کواکب در زندگی انسانها سخنی است بدون دلیل، و قولی است بدون علم و ادعایی است بدون مدرک.

دیگر اینکه: این سخن مخالف ظواهر آیات قرآن و روایات قطعی اسلامی است که هیچ یک از این آثار - مخصوصاً شعور و حیات و تدبیر آفرینش را - به آنها نسبت نمی‌دهد؛ بلکه آفرینش و مرگ و رزق و تدبیر عالم را به خداوند متعال نسبت می‌دهد و اگر سخنی از اجرام سماوی و نجوم و خورشید و ماه می‌گوید، تنها به این عنوان است که آنها آیات و نشانه‌های حق است. اگر واقعاً آنها دارای علم و حیات و قدرت و تدبیر و تصرف در عالم بودند، حداقل می‌بایست اشاره‌ای به آن در این همه آیات و روایات می‌شد. آری آنها مسخر فرمان حق‌اند و هر کدام وظیفه خاص خود را انجام می‌دهند، خورشید نور افشانی می‌کند، ماه چراغ شب‌های تاریک است و ...

گروه سوم، که معتقدند کواکب آسمان از طریق آثار طبیعی در اوضاع زمین تأثیر دارند، به یقین این سخنی بر خلاف واقع نیست و اما محدوده این تأثیر کجا است؟ و تا چه حد است؟ دقیقاً بر ما روشن نیست. ما می‌دانیم تابش خورشید در همه چیز مؤثر است، کره ماه در جزر و مد تأثیر دارد، نور ستارگان نیز بی‌اثر نیست، اما آیا اینها در حوادث زندگی ما نیز مؤثرند یا نه؟ آیا مثلاً آتشفشان‌های خورشید در هیجانات فکری انسانها که در روی زمین زندگی می‌کنند و در نتیجه در بروز جنگ‌ها و نزاع‌ها مؤثر است یا نه؟ و مسایلی دیگر از این قبیل؛ آنها بر ما پوشیده است و حکم قطعی در این باره، از قبیل قول به غیر علم است و سخن بدون دلیل؛ بنابراین چنین سخنی شرعاً مجاز نیست، مگر این که با دلایل علمی و قطعی، این تأثیرات و مانند آن ثابت شود.

به تعبیری دیگر: آنچه از تأثیرات طبیعی اوضاع فلکی در زمین و زندگی انسانها ثابت شده اخبار از آن مانعی ندارد و آنچه مشکوک است تنها به صورت احتمال می‌توان از آنها سخن گفت و حکم قطعی جایز نیست و در هر حال اعتقاد به چنین تأثیری به صورت اجمالی نه کفر است و نه خلاف شرع و روایات نهی از فراگرفتن علم نجوم، هرگز ناظر به آن نیست و منجمین پیشین نیز، در احکامشان ناظر به این امور نبودند.

از کلمات منجمین پیشین استفاده می‌شود که آنها برای ستارگان طبایعی قایل بودند؛ بعضی دارای طبیعت گرم، بعضی دارای طبیعت سرد و مانند اینها. بی شک قایل شدن به وجود این طبایع برای ستارگان ناشی از استحسانات و پندارها بود ولی بر اساس آن احکامی صادر می‌کردند و می‌گفتند چون در این ماه، فلان ستاره، با فلان ستاره نزدیک شده و طبیعت این دو، چنین اقتضاء می‌کند، پس فلان حوادث در روی زمین هماهنگ با آن طبایع، ظهور و بروز خواهد کرد که چون بر پایه پندار و استحسان بود، به هیچ وجه نمی‌توانست دلیلی بر حکم قطعی در این امور

شود و شاید به همین دلیل «منجمین اسلامی» در غالب این موارد تکیه بر احتمال می‌کردند و می‌گفتند: «احتمال بروز چنین حوادثی وجود دارد.»

گروه چهارم، که حالات کواکب و ستارگان را نشانه‌ها و علاماتی برای حوادث آینده می‌دانستند، یا این که می‌گفتند سنت الهی بر این جاری شده که به هنگام ظهور کیفیات فلکی و تغییرات ستارگان، فلان حادثه در کره زمین رخ دهد بی آن که قایل به تأثیر یا الوهیت و ربوبیت برای کواکب آسمان باشند، اعتقادشان موجب کفر نبود؛ اما چون سخنی بدون دلیل و قولی بدون علم داشتند و بر استنباط‌های ظنی یا وهمی تکیه می‌کردند، کارشان حرام بود؛ زیرا می‌دانیم در اسلام هر سخنی که بدون علم و یقین و بدون حجت شرعی از انسان صادر شود، حرام و گناه است. قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ؛ از آنچه علم به آن نداری پیروی نکن.»^(۱) و نیز به عنوان نکوهش می‌فرماید: «اتَّقُوا لَانَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ آیا درباره خدا چیزی می‌گویید که نمی‌دانید.»^(۲) در جای دیگر درباره گروهی از کفار می‌فرماید: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً؛ آنها هرگز به این سخنی که می‌گویند علم ندارند تنها از گمان (بی پایه) پیروی می‌کنند و گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند.»^(۳)

از سوی دیگر می‌دانیم علم غیب، مخصوص به خدا است، او است که می‌داند هر کسی سرانجام به سوی کدام مسیر حرکت می‌کند و آینده او چگونه است، در چه زمان و زمینی از جهان چشم می‌پوشد و در جوامع انسانی چه حوادثی روی می‌دهد. البته «اولیاء الله» با تعلیم الهی به قسمتی از این امور آگاهی دارند، ولی از بعضی حوادث مانند «قیام قیامت» یا «ظهور مصلح جهانی» آگاه نیستند؛ ولی غیر از معصومین علیهم‌السلام هر کس ادعای علم غیب کند قابل قبول نیست، خواه این ادعا از

۱. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۲. سوره یونس، آیه ۶۸.

۳. سوره نجم آیه ۲۸.

طریق علم نجوم باشد یا ارتباط با ارواح یا اخبار جنّ و یا غیر آنها. از آنچه در بالا گفته شد به خوبی روشن می‌شود که چرا امام علیه السلام در این خطبه شریفه، علم نجوم را سرچشمه کهنانت و منجم را به منزله کاهن و کاهن را بمنزله ساحر و ساحر را همانند کافر شمرده است و نیز روشن می‌شود چگونه تصدیق منجمان سبب تکذیب قرآن است و چگونه تکیه بر سخن آنان سبب بی‌نیاز شمردن خویشتن از توکل بر خدا و استعانت به ذات پاک او است.

در واقع سخن امام علیه السلام ناظر به گروه‌های مختلفی از منجمان است که یا اعتقاد به تأثیر استقلالی نجوم داشتند، یا به دلالت و حکایت اوضاع نجوم، از حوادث زمین معتقد بودند و یا مانند آن.

اسلام بر این بخش از علم نجوم، که پایه و مایه‌ای نداشت و متکی بر اوهام و پندارها بود، خط بطلان کشید، ولی علم نجوم به معنای: «آگاهی بر آثار و اسرار ستارگان» را محترم شمرد و مسلمانان رابه فراگیری آن دعوت کرد.

۳- چگونگی پیدایش پیش‌گویی‌های نجومی

در اینکه انگیزه پیدایش علم نجوم به معنای خرافی آن - نه به معنای علمی آن - چه بوده؟ دقیقاً روشن نیست؛ ولی اموری را می‌توان به عنوان احتمال قابل ملاحظه، در این مسأله مؤثر دانست:

- ۱- تقارن اتفاقی بعضی از حوادث زمینی با اوضاع فلکی.
- ۲- استحسانات و تخیلاتی که در بسیاری از مسایل اجتماعی پایه تحلیل‌ها قرار می‌گیرند.

۳- اصرار بشر - مخصوصاً سلاطین و صاحبان قدرت - برای دانستن حوادث آینده و آن چه مربوط به آنها بود.

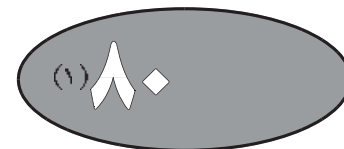
۴- استفاده از آن برای توجیه مکتب جبر؛ به این گونه که بگویند: حوادث زندگی ما، معلول اوضاع افلاک است، چه بخواهیم یا نخواهیم این حوادث صورت می‌گیرد.

۵- توجیه مسایل سیاسی مورد نظر، از طریق اینکه اوضاع افلاک چنین دلالت می‌کند و کسی نمی‌تواند با آن مقابله نماید، برای کوبیدن افکار مخالفان سیاسی.

در اینجا سؤال دیگری مطرح است و آن اینکه در بعضی از روایات اسلامی دربارهٔ پرهیز از عقد ازدواج در هنگامی که قمر در عقرب است (ماه مقابل صورت فلکی عقرب قرار گرفته است) دستوراتی وارد شده، آیا این دلیل بر آن نیست که اوضاع افلاک در زندگی انسانها تأثیر طبیعی دارد؟

پاسخ این سؤال، چندان پیچیده نیست. زیرا ما تأثیر طبیعی اوضاع فلکی را در زندگی انسانها انکار نکردیم؛ چرا که تمام اجزای جهان، یک واحد به هم پیوسته است و در یکدیگر تأثیر دارد. آنچه ما گفتیم این بود که اثبات تأثیر طبیعی اوضاع افلاک در زندگی انسانها در هر مورد و بدون استثنا، نیاز به دلیل و برهان دارد و با خیال و پندار و استحسان نمی‌توان چیزی را اثبات کرد؛ حال اگر از طریق معصومین علیهم‌السلام مطلبی در این زمینه ثابت شود، به همان مقدار که ثابت شده قابل قبول و مورد پذیرش است.

بنابراین روایات «قمر در عقرب» ناقض بحث‌های بالا نیست.



لیدزینظضط اُپ صضص ز غ بیهطشف / غ ضط چخط

ف - غ ب خطع غ ضص ث ۴ سظا ث پ هاش ضص مبیطاطع ج / ث چ غ پ هاش

ف ب ز خطضط ث ۴

ب وئ

غ ضنظاظسطب چپ اظ ب خطضضط ث ۴ صغ غ خطط ف خطب خطط / ث ب پ هاش

۱. ط ب خط معروف این است که این خطبه، بخشی از نامه‌ای است که امام علی (ع) بعد از تصرف «مصر» از طرف «عمر و عاص» و شهادت «محمد بن ابی بکر» نوشته است. در آن نامه، از حوادث دردناکی که بعد از پیامبر اکرم (ص) روی داد سخن می‌گوید؛ امام دستور داد آن نامه را برای مردم بخوانند تا مردم در جریان امور قرار بگیرند و وسوسه‌های شیطان در آنها مؤثر نیفتد و بعید نیست که امام علی (ع) این خطبه را بیش از یک بار گفته باشد نخست بعد از جنگ جمل که عایشه یکی از سردمداران آن فتنه بزرگ بود ایراد فرمود. ثا ث در ضمن نامه طولانی، آن را تکرار کرد.

«ابن جوزی» می‌گوید: علمای سیره نقل کرده‌اند که چون علی (ع) از جنگ جمل فراغت پیدا کرد در «بصره» منبر رفت و این خطبه را ایراد فرمود و در واقع اشاره به انگیزه‌های جنگ جمل و خلافت‌کاری‌های عایشه فرموده است (البته آنچه را ابن جوزی آورد و با آنچه سید رضی نقل کرده تفاوت‌هایی دارد).

از جمله کسانی که پیش از «سید رضی (ع)» این خطبه را نقل کرده‌اند «ابوطالب مکی» در «قوة القلوب» و مرحوم «شیخ کلینی» در جلد پنجم «فروع کافی» و «ابراهیم بن هلال تقفی» در «الغارات» و «ابن قتیبه» در «الامامة و السياسة» و «طبری» در «المسترشد» (البته با تفاوت‌هایی) (اقتباس از مضامین نهج البلاغه، جلد ۳،

صفحه ۸۶)

«جمل» و شکست سپاه «عایشه» در «بصره» ایراد فرمود و در آن به مذمت زنان پرداخته که به یقین، منظور زنانی است همانند آتش‌افروز جنگ جمل و کسانی که از گفته‌های آنها پیروی می‌کنند.

امام علیه السلام این گونه افراد را به سبب کمبودهایی که دارند و به خاطر همان کمبودها دست به کارهای خلافی می‌زنند، نکوهش می‌کند و مؤمنان را از القائات سوء آنان برحذر می‌دارد.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ، نَوَاقِصُ
الْعُقُولِ: فَأَمَّا نَقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَقَعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ فِي أَيَّامِ
حَيْضِهِنَّ، وَأَمَّا نَقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ أَمْرَاتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ، وَ
أَمَّا نَقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ. فَاتَّقُوا
شِرَارَ النِّسَاءِ، وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ، وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ
حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ.

ترجمه

ای مردم! زنان از نظر ایمان و بهره اقتصادی و موهبت عقل، کاستی‌هایی دارند؛
اما کاستی ایمان آنها، به دلیل آن است که از نماز و روزه در ایام عادت باز می‌مانند،
و گواهِ کاستی عقول آنان این است که شهادت دو نفر از آنان همچون شهادت یک
مرد است، و اما کاستی بهره اقتصادی آنها دلیلش این است که سهم ارث آنان، نصف
سهم مردان است. حال که چنین است از زنان بد بپرهیزید و مراقب نیکان آنها
باشید و در اعمال نیک (به صورت اطاعت بی قید و شرط) از آنان اطاعت نکنید، تا
در اعمال بد، از شما انتظار پیروی نداشته باشند.

شرح و تفسیر

موقعیت زنان در جوامع بشری

در تفسیر این خطبه، میان شارحان نهج البلاغه به ویژه شارحان معاصر گفتگو بسیار است؛ به همین، دلیل لازم می‌دانیم مقدمه‌ای برای روشن شدن بحث‌های این خطبه ذکر کنیم. در طول تاریخ در مورد شخصیت زن بسیار گفتگو شده و افراط و تفریط‌هایی در نحوه قضاوت پیرامون آنها صورت گرفته، گاه او را از مقام انسان پایین کشیده و یا در شخصیت انسانی او تردید کردند! و گاه او را به اوج برده و به عنوان جنس برتر معرفی نمودند و زن سالاری را در جامعه بشریت پیشنهاد کرده‌اند! می‌توان گفت این افراط و تفریط‌ها عکس العمل یکدیگر است.

در جوامع امروز، به ویژه جوامع غربی یا آنها که راه غرب را در دموکراسی می‌پیمایند نیز، سخن در این زمینه بسیار است؛ سیاستمداران خود را نیازمند آرای زنان می‌دانند، چرا که زن و مرد در انتخابات یکسان عمل می‌کنند و سرمایه‌داران خود را نیازمند به کار زنان می‌بینند به خصوص اینکه غالباً توقع آنها از نظر دستمزد و امتیازات دیگر از مردان کمتر است. دستگاه‌های عظیم تبلیغاتی نیز که بخش مهمی از سیاست‌های تبلیغاتی و اقتصادی را تشکیل می‌دهد، خود را به زنان نیازمند می‌بینند.

این جهات سبب شده که در سخن، دفاع زیادی از حقوق آنها شود و شخصیت آنها را تا آنجا که می‌توانند بالا ببرند؛ ولی در عمل خبری نیست و زنان امروز گرفتار انواع محرومیت‌ها هستند که در گذشته نیز با آن دست به گریبان بودند. همین امر در تفسیر متون مذهبی نیز مؤثر واقع شده است و گروهی که از حقوق زن به صورت شعار گونه و ریاکارانه دفاع می‌کنند، این متون را طوری تفسیر می‌کنند که باب طبع اکثریت زنان باشد و تمایلات آنها را - هر چند به صورت کاذب - اشباع کند.

خطبه بالا و جملات معدود دیگری که در «نهج البلاغه» شبیه آن است، از این گفتگوها و تفسیرهای مختلف بر کنار نمانده، گاه در سند آن تردید شده و گاه در تفسیر متن آن بحث کرده‌اند که مبدا کمترین گرد و غبار نقص، بر دامن زنان بنشیند و بعضی نیز راه تفریط را پیموده و زنان را مجموعه‌ای از نقص و کاستی نشان داده‌اند.

ولی در این میان، دو چیز را نمی‌توان انکار کرد، نخست اینکه: این خطبه بعد از جنگ «جمل» وارد شده و می‌دانیم میدان دار اصلی آن جنگ، همسر پیامبر ﷺ به نام «عایشه» بود که به تحریک «طلحه» و «زبیر» به شکل بی‌سابقه‌ای در میدان جنگ وارد شد و خون‌های زیادی از بی‌گناهان و یا ناآگاهان به زمین ریخت که بعضی عدد کشته شدگان را بالغ بر هفده هزار نفر می‌دانند. درست است که بعد از شکست لشکریان «عایشه» و «طلحه» و «زبیر»، آن زن، اظهار ندامت کرد و امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز به خاطر احترام پیامبر ﷺ او را به مدینه بازگرداند، ولی آثار نامطلوب این جنگ برای همیشه در تاریخ اسلام باقی ماند.

دیگر اینکه: ما در بسیاری از آیات قرآن حتی مذمتی از نوع بشر می‌بینیم: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً • إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً • وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً؛ به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده! هنگامی که بدی به او رسد، بی‌تابی می‌کند و هنگامی که خوبی به او رسد بخل می‌ورزد و مانع دیگران می‌شود.»^(۱)

و در جای دیگر می‌خوانیم: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛ انسان به یقین بسیار ظالم و جاهل بود.»^(۲)

و در جای دیگر او را، «کفور مبین» (کفران کننده آشکار) نامیده است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ.»^(۳)

۱. سوره معارج، آیات ۱۹-۲۱.

۲. سوره احزاب، آیه ۷۲.

۳. سوره زخرف، آیه ۱۵.

و در جای دیگر از انسان به عنوان موجودی که هرگاه به نعمت می‌رسد طغیان می‌کند، یاد شده: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ۚ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ﴾^(۱) و مانند آن.

بی شک، انسان در طبیعتش نه «کفور مبین» است نه «ظلوم و جهول» و نه طغیانگر، بلکه ظاهر این است که این بحثها درباره انسانهایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته‌اند و به صورت گیاهان خودرو، در آمده‌اند. نه راهنمایی و نه بیدارگری دارند و در میان هوس‌ها غوطه‌ورند.

به همین دلیل در قرآن از مقام انسان با تقوا و مطیع فرمان الهی، مدح و تمجید فراوان شده و اصولاً بنی آدم به عنوان گل سرسبد جهان آفرینش معرفی گردیده است: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^(۲).

در مورد جنس زن نیز مطلب همین‌گونه است، در میان زنان افراد شایسته‌ای داریم که حتی در میان مردان مانند آنها کم است و به عکس، زنان بسیار منحرفی داریم که سرچشمه بسیاری از نابسامانی‌های جامعه بشری هستند.

با توجه به این مقدمه، به شرح و تفسیر خطبه می‌پردازیم و در پایان به نکاتی نیز در همین ارتباط خواهیم پرداخت. همانگونه که در بالا اشاره شد امام علیه السلام این خطبه را در جنگ «جمل» به عنوان هشدار به همه مسلمانان بیان می‌کند تا در آینده گرفتار چنین حوادث دردناکی نشوند.

نخست می‌فرماید: «ای مردم! زنان از نظر ایمان و بهره (اقتصادی) و موهبت عقل کاستی‌هایی دارند» ﴿مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُطُوظِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ﴾

سپس به ذکر دلیل برای این سه کاستی پرداخته، چنین ادامه می‌دهد: «اما

۱. سوره علق، آیات ۶-۷.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۰.

کاستی ایمان آنها، به دلیل آن است که از نماز و روزه در ایام عادت باز می‌مانند، و گواه کاستی عقول آنها این است که شهادت دو نفر از آنان، همچون شهادت یک مرد است، و اما کاستی بهره (اقتصادی) آنها دلیلش این است که سهم ارث آنان، نصف سهم مردان است» ﴿وَأَمَّا نَقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَقَعُوْدُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ، وَ أَمَّا نَقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ أُمَّرَاتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ، وَ أَمَّا نَقْصَانُ حُظُوْظِهِنَّ فَمَوَارِيْثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيْثِ الرَّجَالِ﴾.

شک نیست که این کاستی‌های سه‌گانه هر کدام دلیلی دارد اگر خداوند نماز و روزه را در حالت عادت ماهانه از زنان برداشته به دلیل این است که اولاً: زمان عادت، حالت بیمارگونه‌ای برای زنان پیدا می‌شود، که نیاز به استراحت بیشتر دارد. ثانیاً: وضع آنها متناسب عبادت و نیایش نیست. و اگر شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است به خاطر آن است که عواطف بر آنان غلبه دارد، و ای بسا تحت تأثیر عواطف واقع شوند و به نفع کسی و به زیان دیگری شهادت دهند و اگر سهم ارث آنها نیمی از سهم مردان است، اولاً: این تنها در مورد فرزندان و همسرها است، در حالی که در مورد پدر و مادر در بسیاری از موارد ارث آنها یکی است و همچنین در مورد خواهران و برادران و فرزندان آنها در بعضی از موارد ارث. به تعبیر دیگر: زن به عنوان مادر یا خواهر در بسیاری از موارد سهم مساوی با مردان دارد. ثانیاً: نفقات زندگی همه بر دوش مردان است و زن نه تنها نفقه فرزندان را نمی‌پردازد، بلکه شوهر باید نفقه او را بپردازد، هر چند از طریق ارث یا طرق دیگری، مال فراوانی به دست آورد.

بنابراین، تمام این تفاوت‌ها که در اسلام وارد شده حساب شده می‌باشد؛ اما یک نکته را نمی‌توان انکار کرد که به هر حال زن و مرد از تمام جهات یکسان نیستند و آنهایی که شعار مساوات یا احیاناً شعار برتری زن را بر مرد سر می‌دهند، خودشان

در عمل طور دیگری رفتار می‌کنند. هیچ رئیس جمهوری را - که شعار مساوات می‌دهد - پیدا نمی‌کنیم که وزیران خود را به طور مساوی از میان زنان و مردان انتخاب کند و همچنین مدیران کل در تقسیم پست‌های معاونت، معمولاً چنین برنامه‌ای را ندارند، حتی در کشورهای غربی و کشورهای لائیک و غیر مذهبی!

آنچه به حق و به صداقت و واقع‌بینی نزدیکتر است و از ریاکاری و تظاهر دور، این است که: ما این دو جنس را با تمام شایستگی‌های خدادادشان، به خوبی بشناسیم و عدالت را در میان آنها برقرار سازیم تا هر یک از آن دو، بتوانند استعداد خدادادشان را شکوفا کنند و از نیروهای خلاق که بالقوه در وجود آنها است هم خودشان و هم جامعه بهره بگیرند. این بهترین تعبیری است که می‌توان در این زمینه داشت و در بحث نکات به خواست خدا شرح بیشتری خواهیم داد.

در پایان این خطبه امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری کوتاه می‌فرماید: «حال که چنین است از زنان بد بپرهیزید، و مراقب نیکان آنها نیز باشید!» ﴿فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ، وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ﴾.

سپس می‌افزاید: «در اعمال نیک (به صورت اطاعت و تسلیم بی قید و شرط) از آنان اطاعت نکنید تا در اعمال بد انتظار پیروی از شما نداشته باشند!» ﴿وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ﴾.

بدیهی است عدم اطاعت از آنها در معروف (کار نیک) به این معنا نیست که اگر آنها دعوت به امور معروفی، همچون نماز و روزه و عدالت و احسان کردند شما با آنها مخالفت کنید؛ بلکه منظور این است که قبول پیشنهاد آنها نباید به صورت تسلیم بی‌قید و شرط در برابر آنان باشد و به تعبیر دیگر: «معروف» را به خاطر معروف بودنش انجام دهید، نه به خاطر تسلیم بی‌قید و شرط در برابر همسرتان. مبدا آنها جسور شوند و احیاناً انتظار داشته باشند، تسلیم خواسته‌های ناپسند آنها شوید.

گرچه عبارت «نهج البلاغه» در اینجا مخصوص همسران نیست و زنان را به صورت مطلق عنوان می‌کند، ولی پیدا است که این گونه مسایل معمولاً در بین همسران اتفاق می‌افتد. بنابراین، آنچه در این خطبه آمده، با آیات و جوب امر به معروف و نهی از منکر و لزوم پذیرش آن که شامل هر مرد و زن می‌شود، منافات ندارد؛ چرا که منظور خطبه این نیست که معروف را ترک گوئید، بلکه منظور این است که عمل شما شکل اطاعت بی قید و شرط نداشته باشد؛ مثل اینکه به او بگوئید: من هم این کار را در نظر داشته‌ام که انجام دهم (در صورتی که در واقع چنین نیتی را داشته است) و یا اینکه اگر کاری است که تأخیرش مانعی ندارد کمی تأخیر بیندازد و فاصله شود تا همسرش احساس نکند که شوهرش تابع بی قید و شرط او است.

ولی به هر حال، زنان باایمان و آگاه و هوشیار و متعهد، به یقین از این حکم مستثنا هستند؛ زنانی که رضای آنها رضای خدا و سخط آنها سخط خداست، همچون فاطمه زهرا علیها السلام که فرمان او جز خیر و صلاح و تحصیل رضا و قرب پروردگار نخواهد بود.

این نکته نیز روشن است که می‌گوید: «از خوبان آنها بر حذر باشید!» خوب نسبی است، نه خوب مطلق؛ چرا که خوبان مطلق، نه تنها نباید از آنها بر حذر بود، بلکه باید از پیشنهادهای آنها استقبال کرد و صحبت آنها را غنیمت شمرد. به همین دلیل در تاریخ اسلام مردان برجسته‌ای را می‌بینیم که به پیشنهادهای همسران شایسته خود اهمیت می‌دادند.

به همین دلیل، در بعضی از آیات قرآن می‌بینیم که برای مشورت با زنان، بها قایل شده و آن را کار پسندیده‌ای معرفی می‌کند. در مورد باز گرفتن کودک از شیر در سوره بقره می‌خوانیم: «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا؛ هرگاه پدر و مادر، بخواهند با رضایت هر دو و مشورت و توافق، کودک را قبل از دو سال از شیر باز گیرند، گناهی بر آنها نیست.»^(۱)

نکته‌ها

۱- تفاوتها و یکسانی‌های زنان و مردان

همواره در میان دانشمندان بر سر این موضوع جرّ و بحث وجود داشته که آیا زن و مرد واقعاً از نظر آفرینش و جنبه‌های حقوقی یکسانند یا متفاوتند و غالباً عقیده بر این بوده که از نظر ساختمان جسمانی و جنبه‌های عاطفی و عقلانی تفاوتی در میان آنها وجود دارد. بی آنکه این تفاوتها از شخصیت زن بکاهد و یا بر شخصیت مرد بیفزاید؛ ولی بی شک این تفاوت می‌تواند سبب تفاوت مسئولیت‌های آنها در اجتماع شود.

از نظر اجتماعی، بسیاری معتقد به مرد سالاری بودند که این تفکر افراطی سبب شده گروهی راه مخالف آن را در پیش گیرند و معتقد به زن سالاری شوند. جمعی نیز این هر دو روش را نفی کرده و روش منطقی انسان سالاری را برگزیده‌اند. آنچه از منابع اسلامی و منطق عقل، در این زمینه استفاده می‌شود این است که شخصیت انسان دارای سه بُعد است:

۱- بعد انسانی و الهی.

۲- بعد علمی و فرهنگی.

۳- بعد اقتصادی.

در بُعد اول که عمده‌ترین ارزش‌های انسانی در آن مطرح است، فرقی میان مرد و زن نیست، هر دو در پیشگاه خدا یکسانند و هر دو در پیشگاه خدا یکسانند و هر دو می‌توانند راه قرب الی الله را تا بی‌نهایت ادامه دهند و به تعبیر دیگر، راه تکامل برای هر دو به طور یکسان گشوده است.

لذا خطابات قرآنی در این زمینه شامل هر دو، به طور مساوی است.

در یک جا می‌خوانیم: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد،

خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.»^(۱)

در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛ به یقین مردان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو... خداوند برای همه آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.»^(۲)

آیه شریفه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفِيُّكُمْ﴾^(۳) نیز معیار را قرب به پروردگار قرار می‌دهد، از هر کس که باشد بی آنکه جنسیت مرد و زن، در آن دخیل باشد. و همچنین آیات دیگر که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد.

در روایات اسلامی نیز این حقیقت به خوبی نمایان است. در حدیثی که «مرحوم کلینی» در کتاب «کافی» آورده، می‌خوانیم: «خواهر رضاعی پیامبر ﷺ خدمتش رسید، هنگامی که پیامبر ﷺ او را دید بسیار شاد شد و ملحفه (روانداز) خود را برای او گسترد و او را بر آن نشاند، سپس با وی گرم صحبت شد هنگامی که او از خدمت پیامبر ﷺ بیرون رفت، برادرش آمد (این خواهر و برادر فرزندان حلیمه سعديه بودند که مادر رضاعی پیامبر ﷺ بود) ولی پیامبر ﷺ آن احتراماتی را که برای خواهرش قایل شد، برای او قایل نشد (هر چند به او نیز محبت کرد).

بعضی سؤال کردند که ای رسول خدا ﷺ! احترامی را که به خواهر گذاشتی به برادر نگذاشتی با اینکه او مرد است؟! پیامبر ﷺ فرمود: «لَأَنَّهَا كَانَتْ أَبْرًا بِوَالِدَيْهَا مِنْهُ؛ این به خاطر آن است که آن خواهر نسبت به پدر و مادرش از آن برادر نیکوکارتر بود.»^(۴)

۱. سوره نحل، آیه ۹۷.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۵.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۴. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶۱.

جالب اینکه اصحاب روی امتیاز مرد بودن تکیه کردند و پیامبر ﷺ نه تنها آن را امتیاز نشمرد، بلکه خواهرش را به خاطر ارزشهای الهی انسانی بر او مقدم شمرد. داستان «نسیبه» و شجاعت او در میدان «أحد» که بدون توجه به خطرات برای رزمندگان لشکر اسلام، آب می آورد و حتی هنگامی که به او حمله کردند، دفاع جانانه‌ای در برابر لشکر نمود تا آنجا که سیزده زخم بر تن او وارد شد و سرانجام در «یمامه» در جنگ با «مُسَیْلَمَه» شهید گشت، معروف است. در حدیث آمده است که پیامبر ﷺ در روز «أحد» درباره او فرمود: «لَمَقَامُ نُسَيْبَةَ بِنْتِ كَعْبِ الْيَوْمِ خَيْرٌ مِنْ مَقَامِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ؛ مقام این زن، امروز از مقام فلان و فلان (بعضی از افراد سرشناس لشکر) برتر است»^(۱).

داستان «شَطِيطَةُ نِشَابُورِي» معروف است، آن هنگام که «محمّد بن علی نیشابوری» اموال فراوان و هدایایی برای امام موسی بن جعفر عليه السلام از سوی مردم نیشابور با خود خدمت آن حضرت آورد، امام عليه السلام از میان ۳۰ هزار دینار و ۵۰ هزار درهم و قطعه‌ای لباس، تنها یک درهم و قطعه پارچه‌ای را که متعلق به زن باایمانی به نام «شَطِيطَةُ» بود، پذیرفت و بقیه را باز پس فرستاد!^(۲) از این حدیث به خوبی روشن می‌شود که ارزش انسانی بین زن و مرد تفاوتی ندارد. از این رو، گاهی زنان در این امر بر مردان پیشی می‌گیرند.

اما در بعد علمی و فرهنگی:

در این قسمت نیز، فرقی میان زن و مرد وجود ندارد، یعنی راه فراگیری علم و دانش به روی هر دو، یکسان باز است و حدیث معروف «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»^(۳) دلیل این مدعاست (حتی اگر کلمه «مُسلمه» نیز جزء حدیث

۱. سفینه البحار، ماده «نسب».

۲. بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۷۳.

۳. روایت «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ» را «مرحوم علامه مجلسی» در «بحار الانوار» از

نباشد؛ زیرا مُسلم در اینجا به معنای نوع انسان است همانگونه که در بعضی از روایات چنین است) بنابراین هیچ محدودیتی از نظر اسلامی، در هیچ مرحله‌ای از فراگیری علوم، برای زنان وجود ندارد و آنها می‌توانند تمام مدارج کمال را از این نظر طی کنند. در تاریخ اسلام نیز به شخصیت‌های بزرگ و با فضیلتی از جنس زنان برخورد می‌کنیم که در کتب حدیث، اسامی گروهی از آنان به عنوان زنان راوی دیده می‌شود.

بُعد سوم: بُعد اقتصادی است که از این نظر نیز فرقی میان زن و مرد نیست. یعنی آنها می‌توانند نتیجه کار خود را مالک شوند همان گونه که مردان می‌توانند. مخصوصاً در اسلام زنان استقلال اقتصادی دارند، بر خلاف آنچه در میان بعضی از ملل غربی هنوز هم ادامه دارد که به زن استقلال اقتصادی نمی‌دهند و تصرف او را در اموالش بدون اجازه شوهر مجاز نمی‌دانند؛ در حالی که در اسلام، زن برای تصرف در اموال خود، هیچ‌گونه نیازی به اجازه شوهر ندارد و در هر مصرف مشروعی و در مورد هرکس و هرکاری می‌تواند مصرف کند.

البته اگر مسایل شعاری را کنار بگذاریم، نمی‌توان انکار کرد که معمولاً فعالیت تولیدی مردان از زنان بیشتر است و این به دو دلیل است؛ نخست اینکه: مردان غالباً قوت و قدرت بیشتری برای کارهای سنگین دارند و همین امر به آنها دست برتر در مسایل اقتصادی می‌دهد و دیگر اینکه: مشکلات دوران بارداری و شیردادن نوزادان و بزرگ کردن آنها (هر چند برای دو سه سال باشد) قسمتی از بهترین سالهای عمر زنان را به خود تخصیص می‌دهد و زنان مقدار قابل ملاحظه‌ای از نیروی جسمانی خود را در این راه از دست می‌دهند و اگر فرض کنیم، هر زن به طور متوسط، بیش از سه فرزند پیدا نکند و برای هر یک از آنها چهار سال از دوران

﴿ کتاب «عوالی اللئالی» از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است و همچنین در «میزان الحکمة» از کتاب «مجموعه ورام» نقل شده است.

بارداری تا زمانی که به راه می‌افتند در نظر بگیریم، مجموعاً دوازده سال می‌شود که در سنین جوانی و نزدیک به جوانی خواهد بود.

شاید به همین دلیل است که در تمام کشورها، حتی در کشورهایی که تساوی زن و مرد عملاً در تمام زمینه‌ها انجام شده و مذهب در آنجا حاکمیتی ندارد، بسیاری از کارهای پرمسئولیت و سنگین بر دوش مردان است و مسئولین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، به طور اکثر از میان مردان انتخاب می‌شوند.

بنابراین، وجود پاره‌ای از تفاوت‌ها در میان مسئولیت زنان و مردان، مانند عهده‌داری منصب قضاوت، یا تفاوت در تعداد شهود زن و مرد، یا تفاوت در بهره‌میراث که دلیل آن را در بالا ذکر کردیم، هرگز نمی‌تواند اصول کلی برابری را در میان این دو جنس در بُعد الهی و انسانی و در بُعد علمی و فرهنگی و در بعد اقتصادی بر هم بزند و در هر حال باید تفاوت طبیعی این دو جنس را پذیرفت و با شعارهای دروغین، خود را در بیراهه گرفتار نسازیم.

* * *

۲- سخنی درباره عایشه و زندگانی او

«عایشه» دختر «ابوبکر» خلیفه اول و از طائفه «تیم» که یکی از شاخه‌های قریش است، می‌باشد. مادرش «امّ الرومان» نام داشت که دختر «عامر بن عویمر» بود. معروف این است که «عایشه» در سال چهارم بعثت در «مکه» به دنیا آمد و در همان جا پرورش یافت و رسول خدا ﷺ بعد از همسر گرامیش «خدیجه» با او ازدواج کرد و در ماه شوال پس از جنگ «بدر» بنا به اصرار پدرش ابوبکر او را به خانه خود برد.

«عایشه» بعد از رسول خدا ﷺ در زمان خلافت پدرش، «ابوبکر» و پس از وی در زمان حکومت «عمر» و حتی نیمه اول خلافت «عثمان» از طرفداران جدی حکومت

وقت بود؛ ولی در نیمه دوم از خلافت «عثمان» از او به شدت رنجیده خاطر گشت و بین او و «عثمان» اقدامات تند و عکس‌العمل‌های شدیدی ظاهر شد که این تیرگی رفته رفته به دشمنی مبدل گردید و به این ترتیب «عایشه» در صف مخالفان «عثمان» درآمد و حتی از یک نظر رهبری آنها را به عهده گرفت و به شورش که بر ضد «عثمان» پیدا شده بود، دامن می‌زد؛ تا اینکه «عثمان» کشته شد. «عایشه» امیدوار بود که بعد از کشته شدن «عثمان» خلافت به پسر عمش «طلحه» برسد و به این ترتیب خلافت به خاندان «تیم» باز گردد! ولی هنگامی که متوجه شد مردم با امیرمؤمنان علی علیه السلام بیعت کردند و نقشه‌هایش نقش بر آب شد، تغییر مسیر داد و به خونخواهی «عثمان» برخاست و یکی از بنیان‌گذاران جنگ «جمل» در بصره شد و به همراهی «طلحه» و «زبیر» آتش جنگ را برافروخت! ولی هنگامی که در جنگ «جمل» متحمل شکست سختی شد و هم پیمانانش، «طلحه» و «زبیر» کشته شدند و علی علیه السلام او را به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله با احترام به مدینه بازگردانید، خانه نشین شد. او در حدّ خود هوش سرشاری داشت و به همین دلیل به خود اجازه می‌داد در مسایل فقهی فتوا دهد و به خاطر جهات سیاسی نیز، خلفا او را در این قسمت مورد احترام قرار می‌دادند.

«ابن سعد» در «طبقات» می‌نویسد: «عمر» حقوق همسران رسول خدا را ده هزار دینار در سال تعیین کرده بود ولی به عایشه دوازده هزار دینار می‌داد؛ ولی هنگامی عثمان با عایشه اختلاف پیدا کرد - به گفته یعقوبی در تاریخ خود - این دو هزار دینار را قطع کرد.

اختلاف میان «عثمان» و «عایشه» در جریان فرمانداری «ولید بن عقبه» بالا گرفت «ولید» که علاوه بر شراب خوردن، به بعضی از صحابه معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند «ابن مسعود» بی حرمتی روا داشت، به نزد عثمان فرا خوانده شد و شهود، شهادت به شراب‌خواری او دادند، ولی به گفته «بلاذری» در «أنساب الأشراف» عثمان نه تنها

ولید را که برادر خوانده او بود، مجازات نکرد؛ بلکه شهود را تحت تعقیب قرار داد! آنها به خانه عایشه پناه بردند و عثمان فریاد زد آیا سرکشان عراقی را پناهگاهی جز خانه عایشه نیست؟ هنگامی که عایشه این سخنان را شنید، نعلین رسول خدا ﷺ را بر سر دست بلند کرد و گفت: «هنوز این کفش کهنه نشده سنت رسول خدا ﷺ را پشت سر انداختید!» هنگامی که این سخنان به مردم رسید عده‌ای به طرفداری او و گروهی به حمایت از «عثمان» برخاستند، تا آنجا که در مسجد به جان هم افتادند و به زد و خورد پرداختند.

هنگامی که «عثمان» کشته شد، «عایشه» خوشحال گشت؛ اما زمانی که دید حکومت در دست علی رضی الله عنه افتاد، سخت ناراحت گشت و از آنجا که علی رضی الله عنه سخت پایبند به عدالت بود و طبعاً خواسته‌های عایشه انجام نمی‌شد، کینه آن حضرت را به دل گرفت.

«طبری» در تاریخ «الامم و الملوك» و «ابن سعد» در «طبقات» و «ابن اثیر» در «کامل» می‌نویسند: هنگامی که خبر شهادت علی رضی الله عنه به او رسید، شادمان گشت و سجده شکر به جای آورد و از خوشحالی این شعر را بر زبان جاری کرد:

فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقْرَبَهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرِ

«عصای خود را افکند و آرامش پیدا کرد - همانگونه که انسان از بازگشت مسافر عزیزش شادمان می‌شود».

اشاره به اینکه حالا نگرانی‌های من، بر طرف شده و آرامش یافته‌ام و از آن بالاتر این که از «ابن ملجم» با ابیاتی تجلیل کرد و چون این سخن به گوش «زینب» دختر «ام سلمه» رسید، به عایشه اعتراض کرد و او متوجه شد کار زنده‌ای انجام داده و ظاهراً در مقام عذر خواهی برآمد و گفت: من فراموش کار شده‌ام، هر وقت فراموش کردم به من تذکر دهید! (عایشه در آن زمان نزدیک به ۵۰ سال داشت).

از عجائب زندگی عایشه تغییر موضع سریع و شدید او درباره «عثمان» است. به گفته «ابن ابی الحدید» هر کس در تاریخ و اخبار چیزی نوشته صریحاً گفته است عایشه از سرسخت‌ترین دشمنان عثمان بوده؛ او نخستین کسی بود که عثمان را

«نعل» نامید و گفت: «أُقْتُلُوا نَعْتَلًا قَتَلَ اللَّهُ نَعْتَلًا؛ نعل را بکشید خدا او را بکشد!» «نعل» در لغت به معنای پیرمرد احمق است و به معنای مرد ریش بلند پرمو، نیز آمده. و گاه گفته شده «نعل» یک مرد یهودی ریش بلند بوده و معلوم نیست نامگذاری عثمان به «نعل» از طرف عایشه روی کدام یک از این معانی است) ولی با این حال هنگامی که عایشه شنید مردم بعد از عثمان، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را برگزیده‌اند گفت: اگر این حرف صحیح باشد ای کاش آسمان بر زمین فرو ریزد! و از همان وقت می‌گفت: «قَتَلُوا ابْنَ عُقَّانَ مَظْلُومًا؛ عثمان را مظلوم کشتند.» سپس با تحریک «طلحه» و «زبیر»، به عنوان مطالبه خون عثمان، مردم را به قیام بر ضد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرا خواند.

سپس «ابن ابی الحدید» می‌افزاید: هنگامی که عایشه تصمیم بر قیام بر ضد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گرفت، می‌خواست «ام سلمه» (یکی از همسران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) را با خود همراه کند، لذا از او دعوت کرد و برای او از مظلومیت عثمان سخن گفت.

«ام سلمه» در شگفتی فرو رفت و به او گفت: «تا دیروز مردم را بر ضد عثمان می‌شوراندی و او را «نعل» می‌خواندی چطور امروز به خوانخواهی او برخاستی! با این که موقعیت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوب می‌دانی اگر فراموش کرده‌ای یادآوریت کنم».

عایشه گفت: «عیبی ندارد». سپس «ام سلمه» داستانی از زمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نقل کرد که نشان می‌داد پیامبر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را شایسته خلافت می‌دانست. عایشه این ماجرا را تصدیق کرد؛ ام سلمه پرسید: «پس چرا می‌خواهی با او مبارزه کنی؟» گفت: «برای اصلاح در میان مردم!!»^(۱)

مورخ معروف «طبری» نیز نقل می‌کند: هنگامی که عایشه گفت عثمان را مظلوم کشتند و من به خونخواهی عثمان بر می‌خیزم؛ کسی به او گفت: به خدا سوگند!

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۲۱۵ به بعد (با تلخیص).

نخستین کسی که بر عثمان ایراد گرفت تو بودی و تو بودی که می‌گفتی: «أُقْتُلُوا نَعْتَلًا فَقَدْ كَفَرُ؛ نَعْتَلٌ رَا بَكَشِيدَ كَه كَافِرٌ شَدَه اَسْت.»

عایشه گفت: «آری، ولی مردم نخست عثمان را توبه دادند و پس از توبه او را کشتند. من قبول دارم که چنین سخنی را درباره او گفتم، ولی الان می‌گویم او مظلوم بود و این سخن از سخن اوّل بهتر است!»^(۱)

شبيه همين معنا را «ابن اثير» در كتاب «كامل» نقل کرده است.^(۲)

«بخاری» در «صحيح» خود داستان حسد ورزیدن عایشه نسبت به حضرت خدیجه را نقل می‌کند، با اینکه خدیجه قبل از ازدواج پیامبر ﷺ با عایشه، از دنیا رفته بود.^(۳)

داستان رسیدن عایشه در مسیر راه خود، به سوی بصره، به یک آبادی به نام «حَوْتَب» و سر و صدای سگ‌های آبادی، معروف است؛ در آنجا وقتی که عایشه نام «حوتب» را شنید، به یاد سخنی افتاد که پیامبر ﷺ به عنوان هشدار به او گفته بود: «بترس! از آن روزی که به راهی می‌روی که سگ‌های «حوتب» در آنجا در اطراف تو سر و صدای زیاد خواهند کرد.» عایشه سخت نگران شد و تصمیم گرفت از همانجا بازگردد؛ ولی کسانی که با این کار سخت مخالف بودند، پنجاه نفر از «أعراب» بیابانی آنجا را دیدند و قول پاداش به آنها دادند تا بیایند و شهادت دهند این جا «حَوْتَب» نیست!^(۴)

عایشه در شب سه شنبه ۱۰ شوال سال ۵۷ یا ۵۹ در مدینه از دنیا رفت و ابوهریره بر جنازه او نماز خواند و او را در بقیع به خاک سپردند.

۱. تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۴۷۷ (از منشورات مؤسسه اعلمی بیروت).

۲. کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۲۰۶ (طبع دار صادر).

۳. صحیح بخاری (جلد ۵، صفحه ۴۷) در باب تزویج خدیجه و فضایل او، این حدیث را آورده است.

۴. این داستان را «ابن ابی الحدید»، مشروحاً در جلد ۶ شرح نهج البلاغه خود، صفحه ۲۲۵، آورده و «علامه امینی» در «الغدیر» جلد ۳ از کتب متعددی از منابع اهل سنت، آن را نقل کرده است (صفحه ۱۸۸ به بعد).

نی غصتع به

پ شط ضضصن غظت فسطبپ پع یع بزظظظ ش ۴

ب و هل

ضصه بپ فکط بکحظطلا ث ۴ کظعکف ر لکضلا طفیکف غ پ لکونی ۴ یعک به
 ض عا پ پ ط ض پ بپ نطظهن عضا عظضئیز غض غط به ضشط لظسط غسطبظب پ
 پ شغبض لظط سلنی ۴ ط عا ضض غاظا به عا یغظض غط بسظ بفس بپ /پ/ پضک ا ۳
 صظ غض طصطبب /پ/ پظض ۴ ع غ ط ج - پنتپ / جط به ا پ سظاب بهلا بظت - ۴ لظ عکس
 بخی / ابضق عیظط ص ا ۴ بزظظظ ش ۴

۱. ط ب ب ح ظ بخش اول خطبه مزبور را، مرحوم «صدوق» پیش از «سید رضی» در کتاب «معانی الاخبار» و در «خصال» نقل کرده است؛ و بخش دوم آن را، مرحوم «برقی» در کتاب «محاسن» با تفاوت مختصری آورده است و بعد از «سید رضی» نیز گروهی از بزرگان این خطبه را با کمی تفاوت آورده‌اند، از جمله آنان نویسندگان «عُرر الحکم» و «روضة الواعظین» و «مشکوة الانوار» می‌باشند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۸۸-۸۹).

أَيُّهَا النَّاسُ، الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ [عَنِ] النَّعْمِ، وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ
الْمَحَارِمِ، فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَلَا تَنْسُوا
عِنْدَ النَّعْمِ شُكْرَكُمْ، فَقَدْ أَعَذَرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ، وَكُتِبَ بَارِزَةً
الْعُذْرَ وَاضِحَةً.

ترجمه

ای مردم! «زهد» همان کوتاهی آرزو، و شکر و سپاس در برابر نعمت، و پارسایی در برابر گناه است. و اگر نتوانستید همه این صفات را فراهم سازید، لااقل مراقب باشید حرام بر اراده و صبر شما چیره نگردد، و در برابر نعمت‌های الهی شکر خدا را به فراموشی مسپارید، چه اینکه خداوند با دلائل روشن و آشکار و کتب آسمانی واضح، اتمام حجت کرده است! (و آنچه درباره زهد و شکر لازم بوده، به شما تعلیم داده است).

شرح و تفسیر

حقیقت زهد

در این سخن کوتاه و فشرده و در عین حال، پرمحتوا، امام علیه السلام به تعریف حقیقت زهد می‌پردازد و می‌فرماید: «ای مردم! زهد همان کوتاهی آرزو، و شکر و سپاس در

برابر نعمت، و پارسایی در مقابل گناه است» ﴿أَيُّهَا النَّاسُ! الزَّهَادَةُ^(۱) قِصْرُ الْأَمَلِ، وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ، وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ﴾.

توضیحی که امام علیه السلام با این سه جمله درباره زهد می فرماید، در برابر تفسیرهای غلطی است که از زهد می شود و چه بسیاری از کسانی که هرگز معنای زهد را نفهمیده اند و خود را «زاهد» می پندارند! تصور می کنند «زهد» تنها پوشیدن لباس های ساده، یا عدم ورود در مسایل مهم اجتماعی و گوشه گیری و جدایی از جامعه انسانی و بیگانگی نسبت به فعالیت های اقتصادی است؛ در حالی که هیچ یک از اینها دلیل بر زهد نیست.

حقیقت «زهد» که در برابر «رغبت» قرار دارد، همان بی اعتنایی نسبت به مواهب مادی است و یا به تعبیر دیگر: «عدم وابستگی نسبت به دنیا و مظاهر دنیا می باشد، هر چند امکانات وسیعی در اختیار داشته باشد».

کسی که نسبت به امور مادی بی اعتنا است، هرگز دنبال آرزوهای دور و دراز نیست (آرزوهای دور و دراز مخصوص دنیاپرستان است) و کسی که چنین است در برابر نعمت ها سپاسگزار و در برابر گناهان خویشتن دار است، زیرا نعمت ها، او را به خود مشغول نمی دارد و از یاد خدا غافل نمی کند و گناهان، دل و دین او را نمی ربایند.

در کلمات قصار مولا علیه السلام نیز، تفسیر دیگری از زهد شده که هر چند در ظاهر با این تفسیر متفاوت است، ولی در واقع به یک معنا باز می گردند؛ می فرماید: «الزُّهُدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهُدَ بِطَرَفَيْهِ؛ تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است؛ خداوند متعال می فرماید: «تا بر گذشته تأسف نخورید و نسبت به آینده شاد و دل بسته نباشید» بنابراین آن کس که غم گذشته (و

۱. «زَهَادَةُ» (بر وزن شهادت) به معنای بی اعتنایی به زرق و برق دنیاست؛ گاه در مورد افراد تنگ نظر یا کج خلق نیز این واژه به کار می رود، ولی معنای معروف و مشهور آن همان اول است و لازمه آن کوتاهی آرزوها و پرهیز از گناه و مانند آن است.

آنچه را از دست داده) نمی خورد و نسبت به آینده (و آنچه در دست دارد) شاد و دل بسته نیست، هر دو جانب زهد را در اختیار گرفته است»^(۱).

این تعبیر اشاره است به اینکه حقیقت زهد، ترک وابستگی ها و گسستن زنجیرهای اسارت مربوط به گذشته و آینده است.

تعبیر به «وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ» که به عنوان دومین رکن، از ارکان سه گانه زهد شمرده شده، اشاره به این است که همواره نعمت ها را از سوی خدا بداند، نه از سوی خود؛ تا همین سبب دل بستگی اش به خدا گردد، نه دل بستگی به خویشتن!

تعبیر به «التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ» اشاره به این است که ریشه اصلی گناه، دنیا پرستی است همانگونه که در حدیث معروف می خوانیم: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ علاقه و عشق به دنیا، ریشه و سرآغاز هر گناهی است»^(۲).

بنابراین کسی که: آرزوهایش کوتاه و در برابر نعمت های الهی شکرگزار و در برابر گناهان خویشتن دار است، زاهد واقعی است؛ خواه فقیر باشد یا غنی، چرا که معیار زهد و وارستگی هرگز فقر نیست!

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «اگر نتوانستید همه این صفات را فراهم سازید، لااقل مراقب باشید حرام، بر اراده و صبر شما چیره نگردد و در برابر نعمت های الهی شکر خدا را به فراموشی مسپارید، چه اینکه خداوند با دلائل روشن و آشکار و کتب آسمانی بارز و واضح اتمام حجت کرده است» «فَإِنْ عَزَبَ^(۳) ذَلِكَ عَنْكُمْ، فَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَ لَا تَنْسُوا عِنْدَ النِّعَمِ شُكْرَكُمْ، فَقَدْ أَعَذَرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۴۳۹. ۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۱، حدیث شماره ۱۱. ۳. «عَزَبَ» از ماده «عُزُوب» (بر وزن غروب) در اصل به معنای دور شدن و کناره گیری کردن است و به همین مناسبت به معنای ترک ازدواج نیز آمده است و به کسی که تشکیل خانواده نداده است، «عَزَبَ» می گویند.

مُسْفِرَةٌ^(۱) ظَاهِرَةٌ، وَ كُتِبَ بَارِزَةَ الْعُدْرِ وَاضِحَةً.*

با اینکه امام علیه السلام در قسمت اخیر، بر دو قسمت از ارکان سه گانه زهد تأکید می‌ورزد (پرهیز از گناه و شکرگزاری در برابر نعمت) ولی تعبیراتی که در این چند جمله به کار رفته، نشان می‌دهد که منظور امام علیه السلام این است که اگر شکر نعمت را به طور کامل انجام نمی‌دهید، لااقل شکرگزاری را به فراموشی نسپارید و اگر ورع و پرهیز از گناه را در حدّ اعلا - که پرهیز از مشتبهات را هم شامل می‌شود - ندارید، لااقل حرام، بر صبر شما غلبه نکند و این حدّ از تقوا را رعایت کنید.

جمله‌هایی که مولا علیه السلام در بیان علّت زهد ذکر فرموده، اشاره بر این است که این حدّ از زهد و تقوا، بر همه کس لازم است؛ چرا که خداوند اتمام حجّت کرده، از این رو هیچ کس در مخالفت با آن معذور نیست!

کوتاه سخن اینکه، پرهیز از گناه و شکر نعمت، دارای دو مرحله است: یک مرحله آن وظیفه همه مسلمانان و در واقع شرط ایمان است. و یک مرحله عالی دارد که آمیخته با پرهیز از مشتبهات و کوتاهی آروزها است و این در خور زاهدان و شایسته پیشگامان از اهل ایمان است.

نکته

زهد آن است که امیر باشیم نه اسیر دنیا!

در خطبه‌های نهج البلاغه درباره زهد در دنیا، سخن بسیار آمده است. گاهی با همین واژه زهد و گاه با عناوین و واژه‌های دیگر. در آیات قرآنی نیز گر چه واژه زهد

۱. «مُسْفِرَه» از ماده «سُفِر» (بر وزن قبور) در اصل به معنای پرده برداشتن و بی‌حجاب شدن است، بنابراین «مُسْفِرَه» در خطبه بالا به معنای دلائلی است که نقاب از چهره حقیقت بر می‌دارد.

کمتر دیده می‌شود، اما حقیقت و مفهوم و محتوای آن، در قرآن مجید بطور گسترده آمده است.

«زهد» در منطق ادیان الهی، همان وارستگی و بی‌اعتنایی به زرق و برق جهان ماده است. زهد این نیست که انسان از مال و ثروت و مقامات و امکانات دنیا بی‌بهره باشد؛ زهد آن است که اسیر آنها نگردد، بلکه امیر بر آنها باشد. به همین دلیل «سلیمان» آن پیامبر بزرگ الهی که حکومت و اموال او ضرب‌المثل است با رد هدایای گرانبهای «ملکه سبا» نشان داد که امیر است نه اسیر.

در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «الزَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا لَيْسَتْ بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ، وَ لَا إِضَاعَةِ الْمَالِ، وَلَكِنَّ الزَّهَادَةَ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدَيْكَ أَوْ تَقُ مِنْكَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ؛ زهد در دنیا به این نیست که حلال را بر خود حرام کنی، یا مال و ثروت خویش را ضایع سازی (و به دور افکنی) بلکه زهد در دنیا به این است که: اطمینان و علاقه تو به آنچه در دست‌داری، از آنچه به دست خدا است بیشتر نباشد (به فرمان خدا و برای جلب رضای او از آنچه داری بگذری)»^(۱).

از اینجا روشن می‌شود که «زهد اسلامی» هیچ ارتباطی با «رهبانیت مسیحی» ندارد. «زهد اسلامی» به معنای سادگی زندگی و حذف تجملات و عدم اسارت در چنگال شهوات و مال و مقام است، در حالی که «رهبانیت» به معنای جدایی و بیگانگی از زندگی اجتماعی است.

در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که فرزند «عثمان بن مظعون» از دنیا رفت، وی بسیار غمگین شد و به اصطلاح به «زهد» روی آورد، خانه‌اش را مسجد قرار داد و مشغول عبادت گشت (و همه کار، جز عبادت را ترک گفت).

۱. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۸۱، حدیث شماره ۶۰۵۹.

هنگامی که این خبر به رسول خدا ﷺ رسید او را احضار کرد و فرمود: «يَا عُثْمَانُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرُّهْبَانِيَّةَ إِنَّمَا رُهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي، الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ ای عثمان! خداوند متعال رهبانیت را بر ما مقرر نفرموده، رهبانیت امت من، جهاد در راه خدا است»^(۱).

اشاره به این که اگر می‌خواهی به زندگی مادی، پشت پا بزنی این کار را به صورت منفی و انزوای اجتماعی انجام نده؛ بلکه آن را در یک مسیر مثبت، یعنی جهاد در راه خدا جستجو کن.

سپس پیامبر ﷺ بحث مشروعی درباره فضیلت نماز جماعت برای او بیان فرمود، تا بداند روح اسلام، جمع‌گرایی و نفی رهبانیت و عزلت‌گزینی است.

نقطه مقابل «زهد»، «رغبت» (توجه و دلبستگی به دنیا) و «تنافس» در دنیا، یعنی: با اصرار، دنبال آن دویدن است، که در اسلام بسیار از آن نکوهش شده است. «زهد» آثار فراوانی در زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد، که می‌توان آن را به وسیله این آثار شناخت؛ کوتاهی آرزوها، شکر نعمت‌های الهی، پرهیز از گناه - که در خطبه بالا آمد - از ارکان یا نشانه‌های آن است.

هرگز نباید «زهد» را مساوی فقر و نیازمندی دانست؛ زهد به معنای بی‌نیازی درون و سیراب بودن روح انسان به وسیله معنویات و ترک دلبستگی‌های مادی است و نشانه آن پرهیز از تجمل و لذت‌گرایی می‌باشد.

یکی از متفکران اسلامی (رحمة الله علیه) درباره انگیزه‌های زهد می‌نویسد: زاهد از آن جهت بی‌تکلف و در کمال قناعت زندگی می‌کند، تا دیگران را به آسایش برساند، او از اینکه نیازمندان بخورند و بپوشند، بیش از آن لذت می‌برد که خود

بخورد و بپوشد، شعار «الْجَارُ ثَمَّ الدَّارُ» که در اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسم جاری بوده، اشاره به همین نکته است.

«همدردی» و شرکت عملی در غم محرومان و مستمندان، یکی دیگر از انگیزه‌های زهد است؛ آنجا که اجتماع به دو گروه تقسیم شود: «مرفّه» و «محروم»، مردان خدا در درجهٔ اوّل می‌کوشند که وضع نابسامان مستمندان را سامان دهند؛ ولی اگر امکانات اجازه نداد، سعی می‌کنند به صورت محروم‌ترین افراد جامعه زندگی کنند، تا از رنج و آلام محرومان، بکاهند و برای آنها مقبولیت اجتماعی به بار آورند، تا در نتیجه کسانی که جامعهٔ کهنه در تن دارند، احساس حقارت نکنند و آنها که در سفرهٔ خود جز نان خشک نمی‌بینند، تحقیر نشوند؛ همانگونه که از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام دربارهٔ جامعهٔ کهنه‌اش سؤال کردند، فرمود: «يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَ تَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَ يَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ؛ قلب به خاطر آن خاضع می‌شود و نفس به سبب آن رام می‌گردد و مؤمنان از آن پیروی می‌کنند»^(۱).

«آزادگی» یکی دیگر از انگیزه‌های زهد است، زیرا می‌دانیم:

آنچه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج!
بنابراین، زهد و قناعت، از آنجا که نیازها را کم می‌کند، آدمی را از قید اسارت در برابر اشخاص و اشیا رها می‌سازد؛ می‌توان گفت، گرایش انسان آگاه به زهد، ریشه‌ای در «آزادمنشی» او دارد:

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
زاهدان واقعی، هم شجاعت بیشتری دارند و هم هوشیاری و آگاهی فزونتر؛ از اینجاست که جنبش‌های آزادی‌بخش جهان، غالباً از کسانی سرچشمه گرفته که روح زهد بر آنها حاکم بوده است^(۲).

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۰۳.

۲. اقتباس از «سیری در نهج البلاغه» مرحوم آیت الله شهید مطهری، صفحه ۲۱۱ به بعد.

این سخن را با دو روایت نورانی، درباره ارزش زهد پایان می دهیم:

در روایتی آمده است که رسول خدا به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى زَيْنَكَ بِزَيْنَةٍ لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِزَيْنَةٍ هِيَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْهَا: زَهْدَكَ فِيهَا وَبَعْضَهَا إِلَيْكَ وَحَبَبَ إِلَيْكَ الْفُقَرَاءَ، فَزُصِّيتَ بِهِمْ اتِّبَاعاً وَرَضُوا بِكَ إِمَاماً؛ ای علی! خداوند متعال تو را به زیوری آراسته است که هرگز بندگان به زیوری بهتر از آن آراسته نشدند: خداوند زهد در دنیا را نصیب تو کرده و دنیا را در نظر تو منفور ساخته و فقرا را محبوب؛ به همین جهت، تو از چنین پیروانی خشنود هستی و آنان از چنین پیشوایی»^(۱).

در حدیث پرمعنای دیگری، می خوانیم: «مرد عربی، خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسید و از او تقاضایی کرد، حضرت به وکیل خود فرمود: «یک هزار به او بده!» وکیل عرض کرد: «یک هزار دینار طلا بدهم، یا یک هزار درهم نقره؟» فرمود: «هر دو در نظر من همچون دو قطعه سنگ است، آنچه را برای او نافع تر است به او بده» ﴿كِلَاهُمَا عِنْدِي حَجْرَانٍ فَأَعْطِ الْأَعْرَابِيَّ أَنْفَعَهُمَا لَهُ﴾^(۲).

۱. بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۳۰، حدیث ۱۳. ۲. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۲.

جمله کوتاهی که در این خطبه آمده است، می‌تواند انسان را به حقایق مهمی درباره دنیا و زندگی آن آشنا سازد، به گونه‌ای که می‌توان گفت: «چیزی درباره وصف دنیا باقی نمانده، مگر اینکه امام علیه السلام در این ده جمله کوتاه بیان فرموده است».

مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوْلَاهَا عَنَاءٌ، وَآخِرُهَا فَنَاءٌ! فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ، وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ. مَنْ أَسْتَعْنَى فِيهَا فُتِنَ، وَمَنْ أَفْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ، وَمَنْ سَاعَاهَا فَاتَتْهُ، وَمَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَاتَتْهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ.

ترجمه

من چگونه توصیف کنم سرایی را که آغاز آن سختی و مشقت است و پایانش نیستی و فناست. در حلالش حساب و در حرامش عقاب است؛ آن کس که در آن ثروتمند شود با انواع آزمایشها روبرو می‌شود و آن کس که فقیر گردد، محزون می‌شود. کسی که به سرعت به دنبال آن برود به آن نمی‌رسد و کسی که آن را رها سازد، به او روی می‌آورد. آن کس که با دنیا بنگرد به او بصیرت و بینایی می‌بخشد و آن کس که به دنیا بنگرد نابینایش می‌کند.

شرح و تفسیر

دنیا وسیله است، نه هدف!

امام علیؑ در این سخن فصیح و بلیغ خود، در بیان اوصاف دنیا ده جمله ذکر فرموده است.

در نخستین جمله می‌فرماید: «من چگونه توصیف کنم سرایی را که آغاز آن

سختی و مشقت است» ﴿مَا أَصِيفُ مِنْ دَارٍ أَوْلَهَا عَنَاءٌ﴾^(۱)

در دوّمین جمله می‌افزاید: «و پایش نیستی و فناست» ﴿وَ آخِرُهَا فَنَاءٌ﴾

یک نگاه اجمالی، به سراسر زندگی انسان در این جهان نشان می‌دهد که همه آن آمیخته با رنج و مشقت است؛ سر آغاز آن که ولادت انسان است، نه تنها درد و رنج عظیمی برای مادر دارد، بلکه برای خود او رنج آورتر است؛ چرا که از محیط بسته‌ای به محیط بازی که بسیار با آن متفاوت است، وارد می‌شود و همه چیز دگرگون می‌گردد. در آغاز کودکی چنان ضعیف و ناتوان است که نه تنها نمی‌تواند پشاهی را از خود دور کند، بلکه قدرت حفظ آب دهان را، در دهان ندارد و اگر از او به دقت پرستاری نشود، هر لحظه با خطری روبروست. دوران شیرخوارگی را، با تمام مشکلاتش پشت سر می‌گذارد و با درد و رنج از شیرینی که شیره جان او بود، جدا می‌شود و کم‌کم به راه می‌افتد در حالی که هیچ تجربه‌ای در زندگی ندارد و خطرات عظیمی از هر سو، زندگی او را تهدید می‌کند؛ کم‌کم بر سر عقل می‌آید و هوش او کامل می‌شود و تازه دردهای او آغاز می‌گردد، چرا که از حجم مشکلات زندگی و گرفتاری‌ها و محرومیت‌ها باخبر می‌شود؛ با چه زحمتی در میان جمعی که به همه چیز چسبیده‌اند، جای پایی برای خود باز می‌کند و خانه و لانه و همسری - با هزاران مشکل - برای خود برمی‌گزیند: مشکلاتی که تا پایان عمر همراه اوست. دوران پیری که نیروها از کف می‌رود و انواع ضعف‌ها و بیماری‌ها، در چشم و گوش و دست و پا و قلب و عروق و استخوانش ظاهر می‌شود، مشکلات مضاعفی برای او می‌آفریند. آری سرای دنیا سرایی است که با درد و رنج آغاز می‌شود و با انواع گرفتاری‌ها ادامه می‌یابد!

قرآن مجید می‌گوید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ؛ به یقین ما انسان را در رنج

۱. «عناء» به معنای رنج و مشقت است و از همین رو به اسیر «عانی» می‌گویند؛ چرا که در رنج و مشقت است.

آفریدیم^(۱)». «کبد» در اصل به معنای شدت است و یا دردی است که به کبد انسان عارض می‌شود، سپس به هرگونه رنج و مشقت اطلاق شده است و اینکه قرآن می‌گوید: «ما انسان را در درد و رنج آفریدیم.» گویی درد و رنج، همچون خانه و لانه انسان است که آدمی از روز اول در آن جای می‌گیرد!

حتی مرفه‌ترین زندگی‌ها، از انواع درد و رنج‌ها خالی نیست و به هر حال، هر کسی به نوعی گرفتار است.

آری، این طبیعت زندگی دنیا است که با درد و رنج آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد و کسی که غیر از آن، بطلبد در واقع می‌خواهد طبیعت جهان را دگرگون سازد و این ممکن نیست. یکی از شعرای معروف قریب عصر ما، به نام «ابوالحسن تهامی» هنگامی که فرزند جوان خود را از دست می‌دهد و اشعاری از سر سوز می‌سراید، در ضمن اشعارش اشاره به همین نکته کرده، می‌گوید:

طَبِيعَتِ عَلَيَّ كَدْرٍ وَ أَنْتَ تُرِيدُهَا صَفْوًا مِنَ الْأَقْدَارِ وَ الْأَكْدَارِ
وَ مُكَلِّفُ الْأَيَّامِ ضِدًّا طِبَاعِهَا مُتَطَلِّبٌ فِي الْمَاءِ جَذْوَةَ نَارِ

«طبیعت جهان بر کدورت و ناصافی است و تو می‌خواهی - از هرگونه ناپاکی پاک و

صاف باشد»؟!

«هر کس این جهان را بر ضد طبیعتش بطلبد - همچون کسی است که در میان

امواج آب، شعله آتشی جستجو می‌کند»!

این درباره درد و رنج دنیا بود و اما فناپذیری چیزی نیست که بر کسی پوشیده

باشد. تمام افراد از مؤمن و کافر، صغیر و کبیر، از هر قوم و ملت، این حقیقت را

دریافته‌اند که همه باید سرانجام با زندگی وداع گویند؛ گروهی زودتر و گروهی دیرتر.

سپس در بیان سومین و چهارمین وصف می‌فرماید: «در حلال آن حساب، و در

حرامش عقاب است». ﴿فِي حَالِهَا حِسَابٌ، وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ﴾.

اشاره به اینکه حتی انسان در آخرت گرفتار پیامدهای دنیای خویش است؛ زیرا از دو حال خارج نیست: یا در طلب حلال بوده و یا در طلب حرام. اگر به سراغ حلال رفته باید حساب همه آنها را در قیامت پس بدهد و اگر در طلب حرام بوده، باید کیفر آن را بچشد! به همین دلیل در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «يَدْخُلُ الْفُقَرَاءُ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِخَمْسِ مِائَةِ عَامٍ؛ فَقَرَأَ پانصد سال قبل از اغنیا وارد بهشت می‌شوند (زیرا اغنیا باید حساب اموال خود را باز پس دهند)». (۱)

در اینکه چگونه خداوند حساب بندگان را می‌رسد؟ و چه چیزهایی مورد محاسبه واقع می‌شود؟ و چه کسانی بدون حساب وارد بهشت می‌شوند؟ بحثهایی است که به خواست خدا در نکته‌ها خواهد آمد.

سپس در بیان پنجمین و ششمین وصف می‌افزاید: «کسی که در دنیا ثروتمند شود، مورد انواع آزمایش‌ها و فتنه‌ها قرار می‌گیرد و کسی که فقیر گردد محزون می‌شود» ﴿مَنْ اسْتَعْنَى فِيهَا فُتِنَ، وَ مَنْ افْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ﴾.

آری طبیعت این دنیا، چنین است که انسان دائماً بر سر دو راهی قرار دارد که هر دو به مشکل می‌انجامد: اگر فقیر و تنگدست شود کوهی از غم و اندوه بر قلبش گذارده می‌شود و اگر از ثروت و سرمایه بهره‌مند شود گرفتار مشکلات دیگری خواهد شد! زیرا حفظ ثروت و نگهداری آن از انواع آفات و حتی هزینه کردن آن، با انواع مشکلات آمیخته است؛ از یک سو تیرهای کینه و حسد به سوی او پرتاب می‌شود؛ از سوی دیگر با انواع آزمونهای الهی روبرو می‌گردد. از درون بخل و تنگ نظری و انحصارطلبی و حرص و طمع، او را تهدید می‌کند و از برون انواع آفات و بلاها. گاه همین استغنا و ثروت، او را از ذکر خدا به کلی دور می‌سازد و به خود مشغول می‌نماید؛ تمام ارزشهای انسانی را از صفحه خاطر او محو می‌کند و تنها ارزش مال و ثروت، جای آن را می‌گیرد!

این بحث را با حدیثی که می‌تواند شاهد گویایی بر هر دو بخش از خطبه باشد ﴿مَنْ اسْتَعْنَىٰ فِيهَا فُتِنَ، وَ مَنْ افْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ﴾ پایان می‌دهیم؛ در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: «در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد فقیری در میان اهل صفه بود به نام «سعد»، که بسیار نیازمند بود و از ملازمین رسول خدا در تمام نمازها بود هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نیاز شدید او را مشاهده می‌کرد، بسیار اندوهگین می‌شد؛ خداوند برای زدودن این غم و اندوه از قلب پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را فرستاد و عرض کرد: «آیا دوست داری که او را بی‌نیاز کنی؟» پیامبر فرمود: «آری!» جبرئیل دو درهم به پیامبر داد تا برای امر تجارت به «سعد» بدهد؛ پیامبر «سعد» را دید فرمود: «آیا به روش تجارت آشنا هستی؟» عرض کرد: «چیزی نداشتم که با آن تجارت کنم» فرمود: «این دو درهم را بگیر و با آن طلب روزی کن!» سعد مشغول شد و چیزی نگذشت که کار و کسب او بالا گرفت و ثروتمند شد؛ محل کسب و کار او نزدیک مسجد بود، هنگامی که بلال اذان می‌گفت، او سرگرم تجارت خویش بود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او می‌فرمود: «مثل اینکه دنیا تو را به خود مشغول ساخته و از نماز بازمانده‌ای؟» عرض کرد: «می‌فرمایید چه کنم؟ اموالم را ضایع کنم؟! این مرد را که می‌بینید چیزی از من خریده، می‌خواهم پول آن را بگیرم، می‌فرمایید نگیرم؟! آن دیگری چیزی به من فروخته، باید ثمن معامله را به او بپردازم می‌فرمایید نپردازم؟!» پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار اندوهناک شد، اندوهی بیش از زمان فقر «سعد»؛ در این هنگام جبرئیل نازل شد عرض کرد: «خداوند از اندوه تو درباره «سعد» آگاه است کدام را بیشتر دوست داری حالت سابقش را یا امروزش را؟» فرمود: «حالت سابقش را! چرا که دنیا آخرتش را بر باد داد» جبرئیل عرض کرد: «آری دنیا و اموال دنیا مایه فتنه و سرگمی و بازماندن از آخرت است، به سعد دستور ده، دو درمی را که روز اول به او دادی به تو بازگرداند، در این صورت به حالت اول باز می‌گردد!»

پیامبر صلی الله علیه و آله «سعد» را ملاقات کرد، فرمود: «نمی‌خواهی دو درهم ما را بدهی؟» عرض کرد: «دو درهم چیزی نیست دویست درهم می‌دهم!» فرمود: «نه! همان دو

درهم را بازگردان» «سعد» دست کرد و دو درهم را داد و از همان روز دنیا به او پشت کرد و تمام آنچه را گرد آورده بود از دست داد و به حالت اول بازگشت!^(۱)

در هفتمین و هشتمین جمله به بیان دو وصف دیگر از دنیا می‌پردازد که دقت در آن، انسان را از حرص و آز و عشق به دنیا دور می‌کند، می‌فرماید: «کسی که به سرعت به دنبال دنیا بدود، به آن نمی‌رسد و کسی که آن را رها سازد، به او روی می‌آورد و از وی اطاعت می‌کند» ﴿وَمَنْ سَاعَاهَا^(۲) فَاتَتْهُ، وَمَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَاتَتْهُ^(۳)﴾.

اشاره به اینکه: بسیاری کسانی که به دنبال دنیا می‌دوند و به آن نمی‌رسند و بسیاری کسانی که دنیا را رها می‌سازند، ولی دنیا به آنها روی می‌آورد.

تجربیات روزانه و مطالعات تاریخی نیز این واقعیت را تأیید می‌کند که دوییدن بیشتر به دنبال زرق و برق دنیا، همیشه دلیل استغنا نیست و بی‌توجهی به آن همیشه سبب فقر نمی‌شود.

بدیهی است منظور از دنیا در اینجا زندگی آبرومندانه و خالی از نیاز به دیگران نیست؛ بلکه منظور زندگی‌های تشریفاتی، پر زرق و برق و جنون‌آمیز است.

به هر حال، هدف از این تعبیرات، فرو نشانیدن آتش حرص و طمع، و عشق دیوانه‌وار به زرق و برق دنیا است.

در نهمین و دهمین ویژگی اشاره به نکته بسیار مهمی درباره دنیا می‌کند؛ نکته‌ای که غالب مفسران «نهج البلاغه» و مرحوم «سید رضی» گرد آورنده

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۲۹۷-۲۹۸، باب ۱۴، حدیث ۲ (با کمی تلخیص).

۲. «سَاعَى» از ماده «سَعَى» در اصل به معنای دوییدن است و به تلاش و کوشش نیز «سَعَى» گفته می‌شود. گویی انسان به دنبال چیزی می‌دود. در جمله بالا اشاره به کسانی است که به دنبال دنیا می‌دوند و گویی با هم مسابقه می‌دهند و هر یک بر دیگری پیشی می‌گیرد و یا اشاره به این است که آنها به دنبال دنیا می‌دوند و دنیا هم از آنها فرار می‌کند.

جمععی از ارباب لغت این واژه را به معنای «دعوت کردن کنیزان به اعمال منافی عفت» دانسته‌اند؛ بنابراین خطبه بالا اشاره به نکته ظریف‌تری می‌کند؛ دنیا را به کنیز بدکاری تشبیه نموده که دنیاپرستان به دنبال او می‌دوند.

۳. «وَآتَتْهُ» از ماده «مُؤَاتَاة» به معنای دنبال شخص، یا چیزی رفتن و از او اطاعت کردن است.

نهج البلاغه را به اعجاب واداشته و سرمست از شراب طهور خود ساخته است، می فرماید: «آن کس که با دنیا بنگرد، به او بصیرت و بینایی می بخشد و آن کس که به دنیا بنگرد، نابینایش می سازد!» ﴿مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ، وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ﴾.

یعنی آن کس که دنیا را، وسیله نیل به کمال و ابزاری برای وصول به آخرت و سببی از اسباب تکامل قرار دهد، حجابها از برابر دیدگان او، کنار خواهد رفت و حقایق جهان را آن چنان که هست در می یابد، ولی آن کس که دنیا را به عنوان هدف بشناسد و نظر او نسبت به آن نظر استقلالی باشد، نه به عنوان وسیله و ابزار، چنان حجابی بر چشم دل او می افتد که از دیدن حقایق محروم می شود؛ عاشق دنیا و زرق و برق آن می شود و دلباخته و دلدادۀ عالم مادۀ می گردد و هر چه را جز آن است، به فراموشی می سپارد.

در واقع خداپرستان راستین و دنیاپرستان حریص، تفاوتشان در همین است که یکی دنیا را به عنوان مقدمه‌ای برای آخرت می خواهد و دیگری دنیا را به عنوان هدف نهایی و غایت مطلوب!

دنیا، یعنی: «مجموعه مواهب مادی» همچون خورشید عالمتاب است که اگر به آن نگاه کنی، نابینا می شوی و اگر با آن بنگری همه چیز را در پرتو نور آن، مشاهده خواهی کرد.

تفسیرهای دیگری نیز برای این جمله ذکر شده است؛ نخست این که: منظور از جمله اول این است که: «دنیا را با آن همه آیات الهی و نشانه‌های ربّانی نگاه کنیم.» که هر چه از این دیدگاه بیشتر به آن بنگریم، بصیرت ما افزون می شود. و منظور از جمله دوم آن است که: «تنها چشم به مواهب مادی از بُعد مادّیش بدوزیم.» که سبب محرومیت ما از معرفه‌اللّه و قرب پروردگار خواهد شد.

دیگر این که: منظور از جمله «أَبْصَرَ بِهَا» نگاه کردن به عیوب دنیا و ناپایداری آن و درس‌های عبرتی که در آن نهفته است، می باشد؛ به یقین چنین نگاهی سبب

بینایی و هوشیاری است و منظور از جمله «أَبْصَرَ إِلَيْهَا» چشم دوختن به زرق و برق و مظاهر فریبنده آن است که چشم باطن انسان را، کور می‌کند.

جمع میان هر سه معنا نیز در مفهوم جامع این دو جمله کوتاه و پر معنای مانع است و به راستی چه کلام زیبایی! و چه گفتار آموزنده و پر معنایی! اگر انسان تنها همین یک درس را از مکتب مولا بیاموزد، برای نجات او در دنیا و آخرت کافی است. صلوات و درود بر آن مولا و پیشوایی که دو جمله کوتاهش، این قدر الهام‌بخش و روح‌پرور و انسان‌ساز است.

در «نهج البلاغه» و سایر کلمات «معصومین علیهم‌السلام» نیز تعبیراتی هماهنگ با این سخن مولا دیده می‌شود؛ از جمله، در حدیثی آمده است که خداوند به داود فرمود: «يَا دَاوُدُ اخْذِرِ الْقُلُوبَ الْمُعَلَّقَةَ بِشَهَوَاتِ الدُّنْيَا! فَإِنَّ عُقُولَهَا مَحْجُوبَةٌ عَنِّي؛ از دل‌هایی که وابسته به شهوات دنیاست بپرهیز! چرا که عقل و درک آنها نسبت به من، در حجاب است»^(۱).

در حدیث دیگری از همان حضرت (امیرمؤمنان علی علیه‌السلام) آمده است: «لِحُبِّ الدُّنْيَا صَمَّتِ الْأَسْمَاعُ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ عَمِيَّتِ الْقُلُوبُ عَنْ نُورِ الْبَصِيرَةِ؛ به خاطر حب دنیا، گوش‌ها از شنیدن حکمت کر شده و چشم دل‌ها، از نور بصیرت، نابینا گشته است»^(۲).

مرحوم سید رضی به پایان این خطبه که می‌رسد چنین می‌گوید:

«وَ إِذَا تَأَمَّلَ الْمُتَأَمِّلُ قَوْلَهُ علیه‌السلام: «وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتُهُ» وَ جَدَّ تَحْتَهُ مِنَ الْمَعْنَى الْعَجِيبِ وَالْغَرَضِ الْبَعِيدِ، مَا لَا تَبْلُغُ غَايَتَهُ وَ لَا يُدْرِكُ غَوْرَهُ، لَا سِيَّمَا إِذَا قَرَنَ إِلَيْهِ قَوْلُهُ: «وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ بَيْنَ «أَبْصَرَ بِهَا» وَ «أَبْصَرَ إِلَيْهَا» وَاضِحاً نَبِيحاً، وَ عَجِيباً بَاهِراً! صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ».

۲. غرر الحکم، شماره ۷۳۶۳.

۱. بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۹.

«اگر به درستی انسان در این سخن امام علیه السلام که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ﴾ (کسی که با آن بنگرد بینایش می‌کند) دقت کند، در آن معنای شگفت‌آور و مفهوم ژرفی خواهد یافت که هرگز به عمق آن نتوان رسید، به ویژه اگر جمله ﴿مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ﴾ (کسی که به دنیا بنگرد و منتهای آرزویش را دنیا قرار دهد کورش خواهد کرد) در کنار جمله بالا گذارده شود؛ در این صورت فرق واضحی میان آن دو خواهد یافت، فرقی روشن و شگفت‌انگیز و آشکار. درود و سلام خدا بر او باد»

مرحوم «سید رضی» نخواست است فرق میان این دو را واضحتر و آشکارتر از این بیان کند؛ شاید به این منظور که ذهن شارحان و عالمان، به هر سو برود و تفسیرهای گوناگونی را برای این جمله کشف کنند.

نکته‌ها

۱- چگونگی حساب اعمال در جهان دیگر

مسأله حساب در روز «معاد» که در خطبه بالا به آن اشاره شده است، از مسایل قطعی در اسلام است که در آیات بسیاری از قرآن مجید و اخبار متواتری وارد شده است و دایره آن، تمام اعمال انسان از کوچک و بزرگ و گفتار و رفتار و حتی سخن‌گفتن و سکوت را شامل می‌شود و از همان آیات و روایات استفاده می‌شود که در حسابرسی اعمال آدمی در قیامت، فوق العاده دقت و موشکافی می‌شود؛ همان گونه که در آیه ۱۶ سوره لقمان آمده است: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه‌ای از آسمانها یا زمین پنهان گردد، خداوند آن را (در قیامت) برای حسابرسی می‌آورد، خداوند دقیق و آگاه است.»

در مجموع، قرآن مجید و روایات اسلامی در مورد حساب روز قیامت، به چند موضوع مهم اشاره می‌کند.

الف: عمومیت حساب و شمول آن نسبت به همه انسانها از اولین و آخرین و حتی انبیا و پیامبران؛ تا آنجا که یکی از اسامی روز قیامت «یوم الحساب» است که در چندین آیه از قرآن مجید آمده است.^(۱)

عمومیت نه تنها در مورد انسانها بلکه درباره تمام اعمال آنها نیز می‌باشد، چنانکه در آیه ۴۷ سوره انبیاء می‌خوانیم: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» و در قیامت ترازوهای عدالت را در میان می‌نهییم و به هیچ کس کمترین ظلمی نمی‌شود و اگر اعمال نیک و بدی به اندازه دانه خردلی باشد، آن را برای حساب حاضر می‌کنیم و کافی است که ما حسابرس باشیم.»

البته کسانی هستند که به خاطر زشتی فوق‌العاده اعمال، یا نیکویی فوق‌العاده آن، بدون حساب وارد جهنم یا بهشت می‌شوند و به تعبیر دیگر: حساب آنها روشن است. در حدیثی از امام زین‌العابدین علیه السلام می‌خوانیم: «إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ أَهْلَ الشَّرْكِ لَا تُنْصَبُ لَهُمُ الْمَوَازِينُ وَلَا تُنْشَرُ لَهُمُ الدَّوَابِيزُ وَإِنَّمَا يُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا؛ بدانید ای بندگان خدا! که مشرکان (لجوج و طغیانگر) ترازوی سنجش اعمال برای آنها برپا نمی‌شود و نامه اعمالشان بررسی نمی‌گردد؛ بلکه گروه گروه بسوی جهنم فرستاده می‌شوند.»^(۲)

ب: سرعت حساب؛ در آیات و روایات این نکته به خوبی روشن است که حساب الهی در قیامت بسیار سریع است؛ از جمله در هشت آیه از آیات قرآن مجید، خداوند به عنوان «سریع الحساب» معرفی شده است. در حدیثی می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَمَحِ الْبَصْرِ؛ خداوند حساب همه بندگان را در یک چشم به هم زدن رسیدگی می‌کند.»^(۳)

۱. به آیات ۱۶، ۲۶ و ۵۳ سوره ص و آیه ۲۷ سوره غافر، مراجعه نمایید.

۲. تفسیر نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۰۷. ۳. مجمع البیان، جلد ۱، صفحه ۲۹۷.

دلیل این سرعت روشن است؛ چرا که سرعت محاسبه به علم و آگاهی بستگی دارد و با توجه به احاطه علمی پروردگار، برای رسیدگی به حساب انسان‌ها در یک لحظه مشکلی وجود ندارد! مگر اینکه خداوند بخواهد گروهی را برای مجازات، یا به رنج افکندن یا حکمتی دیگر در پای میزان حساب، معطل کند.

اصولاً اعمال ما آثاری در روح و جسم ما به یادگار می‌گذارد که با یک نگاه اجمالی به آن، از سوی کسی که این آثار را می‌بیند، حساب روشن است و از یک نظر می‌توان اعمال انسان را به کارکرد «اتومبیل‌ها» تشبیه کرد که با یک نگاه روی صفحه «کیلومتر شمار» آن، می‌توان فهمید که در طی بیست سال چه مقدار راه رفته است؛ مخصوصاً در عصر کامپیوتر - که گاه با اشاره به یک دکمه همه چیز بر صفحه آن نمایان می‌شود - مسأله سرعت حساب امر پیچیده‌ای نیست.

ج: دقت در حساب، یکی دیگر از ویژگی‌های حساب الهی در روز قیامت است که در آیات قرآن، گاهی به عنوان «مثقال ذره» (سنگینی یک ذره) و گاهی به عنوان «مثقال خردل» (سنگینی یک دانه خردل، که دانه بسیار کوچکی است و ضرب‌المثل در کوچکی قرار گرفته، مانند تعبیر به «سر سوزن» که در فارسی به کار می‌رود) به آن اشاره شده است.

د: سخت‌گیری در حساب؛ درباره کسانی که در زندگی دنیای خود، نسبت به مردم سخت‌گیری داشته‌اند ویژگی دیگری از حساب روز قیامت است که در آیات قرآن از آن تعبیر به «سوء الحساب» شده است. به یقین خداوند «سوء حساب» به معنای حساب نادرست و بد، با کسی ندارد؛ بلکه منظور از آن سخت‌گیری درباره کسانی است که سخت‌گیر بوده‌اند.

ه: حسابهای آسان؛ از پاره‌ای از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که به عکس گروه بالا، خداوند درباره بعضی حساب «یوم القیامه» را آسان می‌گیرد و آنها کسانی هستند که در دنیا حسابها را بر دیگران آسان گرفته‌اند و خدا هم به پاداش

اعمال خیرشان، حساب را بر آنها آسان می‌گیرد، قرآن مجید می‌گوید: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ • فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَاباً يَسِيراً • وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً؛ اَمَّا كَسِي كَه نَامَه اَعْمَالِش بَه دَسْت رَاسْتِش دَاَدَه شَدَه اَسْت، بَه زُودِي حِسَابِ اَسَانِي بَرَايِ اُو مِي شُود وَ مَسْرُور وَ شَادِمَان بَه خَانُودَه‌اَش مَلْحَق مِي گَرَدَد».^(۱)

در حدیثی از پیغمبر ﷺ آمده است: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ، حَاسِبُهُ اللَّهُ حِسَاباً يَسِيراً وَ ادْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ؛ قَالُوا: وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: تُعْطِي مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ؛ سه صفت است که در هر کس باشد خداوند حساب را بر او آسان می‌گیرد: به کسی که تو را محروم کرده، عطا کنی! و با کسی که از تو بریده، پیوند برقرار سازی! و از کسی که به تو ستم کرده بگذری و عفو کنی!»^(۲)

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که حسابِ آسانِ خداوند در قیامت، بازتابی است از حسابی که انسان در این دنیا با دیگران داشته است.

و- آنها که بی حساب وارد بهشت می‌شوند؛ در برابر گروه‌هایی که در حساب آنها سخت‌گیری و یا آسان‌گیری می‌شود، گروه سومی هستند که بی حساب وارد بهشت می‌شوند؛ آنها کسانی هستند که در اوج تقوا و پرهیزگاری و معارف حقه الهیه بودند. در حدیثی از امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَوْلِيْنَ وَ الْآخِرِينَ، قَامَ مُنَادٍ - فَنَادَىٰ يُسْمِعُ النَّاسَ - فَيَقُولُ: «أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ؟» فَيَقُومُ عُنُقُ مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ: «اذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ هنگامی که خداوند اولین و آخرین را (در روز قیامت) جمع می‌کند، ندا دهنده‌ای بر می‌خیزد و این سخن را به

۱. سوره انشقاق، آیات ۷-۹.

۲. تفسیر نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۳۷.

گوش همه می‌رساند، می‌گوید: «کجا هستند آنهایی که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می‌داشتند؟» در این هنگام گروهی از مردم بر می‌خیزند، به آنها خطاب می‌شود: «بروید به سوی بهشت بدون حساب!»^(۱).

شبهه همین معنا درباره صابران^(۲) و پیشگامان در ایمان به اطاعت خدا^(۳) نیز آمده است.

در مقابل آنها گروهی هستند که بدون حساب وارد دوزخ می‌شوند؛ زیرا آنقدر آلوده‌اند که نیازی به حساب ندارند! از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ثَلَاثَةٌ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ: إِمَامٌ جَائِرٌ وَ تَاجِرٌ كَذُوبٌ وَ شَيْخٌ زَانٍ؛ سه گروهند که خداوند آنها را بدون حساب وارد دوزخ می‌کند: پیشوایان ستمگر و تاجران دروغگو (که با دروغ و توطئه خود، خون محرومان را می‌مکند) و پیرمردان زناکار».^(۴)

در دیگر روایات گروه‌های دیگری نیز در این زمره، ذکر شده‌اند.

بدیهی است که هم این گروه و هم گروههایی که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، کسانی هستند که آنقدر در طریق معصیت، یا طاعت قدم برداشته و در ناپاکی و یا در مسیر پاکی گام نهاده‌اند به گونه‌ای که وجودشان یکپارچه نور، یا ظلمت است و با چنین شرایطی نیاز به حساب ندارند و در واقع استثنایی هستند بر مسأله عمومیت حساب که در آغاز بحث به آن اشاره شد.

۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۳۸.

۳. کنز العمال، شماره ۳۰۳۱.

۴. خصال صدوق، صفحه ۸۰. (باب ثلاثه، نخستین حدیث).

۲- دنیاپرستی مذموم است نه دنیاداری

نکته دیگری که اشاره به آن در اینجا لازم به نظر می‌رسد، این است که آنچه دربارهٔ نکوهش از دنیا در این خطبه و مانند آن آمده ناظر به دنیاپرستی است. یعنی روش کسانی است که همهٔ ارزش‌ها را فدای منافع مادی می‌کنند. «دل و دین» بر سر دنیا می‌نهند و گرنه زندگی آبرومندانه و بهره‌گیری معقول از مواهب الهی، هرگز در اسلام ممنوع و نکوهیده نیست. شرح بیشتر در این زمینه، با ذکر مدارک و شواهد به خواست خدا در ذیل خطبه‌های مشابه خواهد آمد.

ط ع غصه بح غصه غغ طغضن غصذف

طز غظاظا لکھظ هن جظاظ ضن ضا بیوغ لظاظ ضن صھلز غیضط صجاء ضن ضضض ا ژ
ضطب بظاشض غغ ضن غظا غظض ژھدیغض غن ز غظضط هئپ یضن ز صیظضن غظض فھ
ز خھپسغپ

ف ط ب ح ظ ب ح ع ب ج ز ا ظ ف غ ۴ ط / ظ ظ ص ب ح ع ذ ف ب ب ج ح ظ غ
ض غ ب ظ

بب ف ط ب ح ظ بیز ۳ ب بھلا بھذ ش ا غ ض ج ظ ط نکا ث عکلا بیغع لظا لکھظ ط لکھب

۱. سند خطبه: مرحوم «سید رضی» در پایان این خطبه تعبیری دارد که نشان می‌دهد این خطبه از خطبه‌های مشهور و معروف در میان مردم بوده تا آنجا که مردم نام خاصی بر این خطبه نهادند، او می‌گوید: «و هن الناس من یسقی هذه الخطبة «الغراء»».

از کسانی که به این خطبه، قبل از «سید رضی»، اشاره کرده‌اند «جاحظ» است که خود قبل از «سید رضی» می‌زیسته و از بعضی اساتیدش از یکی از فصحای عرب به نام «جعفر بن یحیی» نقل می‌کند که برای شرح دقیقی فصاحت، به جمله‌هایی از این خطبه شریفه استناد می‌جسته؛ نویسنده «مصادر نهج البلاغه» می‌گوید: «حسن بن شعبه» صاحب کتاب «تحف العقول» که قبل از «سید رضی» می‌زیسته است بخشهایی از این خطبه را در کتاب خود (تحف العقول) آورده است. همچنین «آمدی» و «ابونعیم اصفهانی» و «ابن اثیر» در کتابهای خود بخشهایی از آن را آورده‌اند. به هر حال این خطبه، مشهورتر از آن است که نیازی به بررسی اسناد داشته باشد. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۱۰۷ به بعد).

برحذر داشتن از دنیا و سپس مسائلی مربوط به قیامت و بعد از آن آگاه ساختن مردم از آنچه در آن هستند از زرق و برق دنیا و سپس اشاره به برتری آن حضرت در شیوه تذکر به مردم، آمده است.

خطبه در یک نگاه

«ابو نعیم اصفهانی» در «حلیة الأولیاء» بخش مهمی از این خطبه را آورده و در سبب ورود آن از علی علیه السلام چنین می‌گوید: «آن حضرت جنازهٔ مسلمانی را تشییع کردند، هنگامی که او را در قبر گذاشتند، بازماندگانش صدا به ناله و شیون بلند کرده و گریستند، امام فرمود: «به خدا سوگند! اگر اینها آنچه را میتشان مشاهده می‌کند ببینند، گریهٔ بر او را فراموش خواهند کرد (و بر خود خواهند گریست!) به خدا سوگند! مرگ به سراغ یک‌یک از آنها می‌آید و کسی را باقی نمی‌گذارد» سپس حضرت (با توجه به آمادگی گروه تشییع کننده در آن شرایط برای پذیرش اندرزهای الهی) برخاست و این خطبه را ایراد فرمود. (البته آنچه در حلیة الاولیاء آمده بخشی از این خطبه است، ولی به نظر می‌رسد که او خطبه را تلخیص کرده است).^(۱)

به هر حال، وضع خطبه نشان می‌دهد که امام علیه السلام به طور جدی در مقام آماده ساختن دلها و بیدار کردن مردم بوده، و امام علیه السلام در بهترین و آماده‌ترین حالات قرار داشته که خطبه‌ای به این زیبایی و درخشندگی و پرمحتوایی بیان فرموده، که یک دورهٔ کامل درس انسان‌سازی است و کمتر کسی پیدا می‌شود که آن را به دقت بررسی کند و عمیقاً تحت تأثیر واقع نشود؛ این خطبه را می‌توان به «دوازده»^(۲) بخش تقسیم کرد که هر کدام از آنها مکمل دیگری است:

۱. مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۱۱۰.

۲. توجه داشته باشید که این خطبه در یک تقسیم کلی، به دوازده بخش تقسیم می‌شود و گرنه برخی از این بخشها، به بخش‌های دیگری نیز تقسیم می‌شود. لذا ما در شرح و تفسیر این خطبه، آن را در نهایت به هیجده بخش رسانیده‌ایم.

نخست، به حمد و ثنای الهی و بیان اوصاف جلال و جمال او می‌پردازد تا ضمن رعایت ادب در سخن، دلها را به نور نام خدا، روشن و برای شنیدن اندرزها آماده سازد.

در بخش دوم، دعوت به تقوای الهی می‌کند؛ تقوایی که سرمایه اصلی انسان در زندگی مادی و معنوی اوست.

در سومین بخش، سخن از نکوهش دنیااست؛ تا این مانع بزرگ که بر سر راه تقوا قرار دارد، از این طریق برطرف گردد.

در چهارمین بخش، سخن از معاد و عرصه محشر و صحنه‌های هول‌انگیز قیامت است، تا دلها برای پذیرش نصایح الهی آماده‌تر گردد.

از آنجا که شناخت هویت انسان به این امر کمک می‌کند در پنجمین بخش، به این معنا پرداخته و آغاز و انجام زندگی بشر را شرح می‌دهد.

در ششمین بخش، باز به مسأله تقوا بر می‌گردد و اهمیت آن را یادآور می‌شود. از آنجا که توجه به نعمت‌های الهی انسان را به سوی معرفه‌الله و شکر نعمت و اطاعت از او وادار می‌دارد. در هفتمین بخش، به قسمت مهمی از این نعمت‌ها که سرتاپای انسان را فرا گرفته، اشاره می‌کند.

در هشتمین بخش، به مواعظی می‌پردازد که دلها را بیدار و عقلا را هوشیار می‌کند.

در نهمین بخش، برای سومین بار به مسأله تقوا باز می‌گردد و با تعبیرات جدیدی اهمیت این زاد و توشه بزرگ سفر آخرت را شرح می‌دهد.

در دهمین بخش، تاریخچه فشرده و تکان دهنده‌ای پیرامون آفرینش انسان از آغاز جنین تا لحظه مرگ و حتی پس از آن بیان می‌دارد.

در یازدهمین بخش، هشدار می‌دهد که بعد از مرگ نه راه بازگشتی وجود دارد و نه امکان تدارک آنچه از دست رفته است!

و بالأخره در دوازدهمین و آخرین بخش، با اشاره به درسهای عبرت‌انگیزی که در تاریخ پیشینیان نهفته است به بیان حالات آنها پرداخته و تعبیرات تکان‌دهنده و بیدارگری را مکمل بیانات این خطبه می‌کند و به راستی چقدر گویا و پرمحتوا و عبرت‌آموز و بیدارگر است! به همین دلیل، به گفتهٔ مرحوم «سید رضی» هنگامی که امام علیه السلام این خطبه را ایراد فرمود، بدن‌ها به لرزه درآمد، اشک‌ها سرازیر و دل‌ها ترسان و مضطرب گشت.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ، وَ دَنَا بِطَوْلِهِ، مَانِحِ كُلِّ غَنِيمَةٍ وَ فَضْلٍ، وَ كَاشِفِ كُلِّ عَظِيمَةٍ وَ أَزْلٍ. أَحْمَدُهُ عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ، وَ سَوَابِغِ نِعَمِهِ، وَ أُوْمِنُ بِهِ أَوَّلًا بَادِيًا، وَ أَسْتَهْدِيهِ قَرِيبًا هَادِيًا، وَ أَسْتَعِينُهُ قَاهِرًا قَادِرًا، وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ لِإِنْفَاقِ أَمْرِهِ، وَ إِنْهَاءِ عُذْرِهِ، وَ تَقْدِيمِ نُدْرِهِ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که با قدرتش برتری یافته و با نعمتش به بندگانش نزدیک شده! خداوندی که بخشنده هر غنیمت و فضلی است و برطرف کننده هر بلا و مصیبتی! او را ستایش می‌کنم بر کرم‌های پی در پی و نعمتهای فراوانش، و به او ایمان می‌آورم که مبدأ هستی است و ظاهر و آشکار است و از وی هدایت می‌طلبم که نزدیک و راهنما است، و از او یاری می‌جویم که پیروز و توانا است، و بر او توکل می‌کنم که از دیگران بی‌نیازم کرده و یاری می‌دهد. و گواهی می‌دهم که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بنده و فرستاده او است. او را فرستاد تا فرمانش را اجرا کند و اتمام حجت نماید و (بندگان را در برابر مخالفت فرمانش) بیم دهد.

شرح و تفسیر

هم دور است و نزدیک، هم بالا و پایین!

در نخستین بخش این خطبه شریفه «غزاء» امام عَلَيْهِ السَّلَام حمد و ثنای الهی را به جا می‌آورد و درود بر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرستد و هر یک را با اوصافی قرین می‌سازد که عمق خاصی به حمد و درود می‌بخشد و لطایفی در اوصاف و صفات خدا و نعت پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان می‌فرماید.

نخست خداوند را به خاطر چهار وصف از اوصافش مورد ستایش قرار می‌دهد و می‌گوید: «ستایش مخصوص خداوندی است، که با قدرتش برتری یافته و با نعمتش به بندگان نزدیک شده، خداوندی که بخشنده هر غنیمت و فضلی است و برطرف‌کننده هر بلا و مصیبتی.» ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ^(۱)، وَدَنَا بِطَوْلِهِ^(۲)، مَانِح^(۳) كُلِّ غَنِيمَةٍ وَفَضْلٍ، وَكَاشَفَ كُلَّ عَظِيمَةٍ وَأَزَلَّ^(۴)﴾.

می‌دانیم اوصاف خدا، بر خلاف اوصاف محدود بندگان است؛ او هم قریب است و هم بعید، هم ظاهر است و هم پنهان و هم دارای صفات دیگری که به خاطر تضادش در بندگان جمع نمی‌شود، ولی در ذات بی‌نهایت او جمع است.

۱. «حَوْل» در اصل به معنای تغییر چیزی و جدا شدن آن از دیگری است و «حائل» را بدین جهت حائل گویند که میان دو چیز جدایی می‌اندازد. این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار می‌رود، مفهومش این است که او توانایی دارد هرگونه خطر و مانع را از بندگانش مرتفع سازد و میان حوادث دردناک و آنها، مانع برقرار سازد. همین معنا در جمله: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» آمده است که اشاره به این حقیقت است: «برای رسیدن به هر مقصودی، نیروی محرک و قدرت بر انجام کار، از ناحیه او است و برطرف‌کننده موانع نیز او می‌باشد.»

۲. «طَوْل» (بر وزن قول) به معنای نعمت است و از ماده «طَوْل» (بر وزن نور) گرفته شده که امتداد چیزی را بیان می‌کند و از آنجا که نعمتها، امتداد وجودی بخشنده نعمت است، این واژه بر آن اطلاق شده است.

۳. «مانح» از ماده «منح» (بر وزن منع) در اصل به معنای بخشیدن شیر و پشم و نوزادهای حیوان، به کسی است؛ سپس به هرگونه بخششی اطلاق شده است به طوری که ارباب لغت می‌گویند «منح» به معنای عطا است.

۴. «أَزَلَّ» (بر وزن بذل) در اصل به معنای تنگی است و سپس به هرگونه بلا و مصیبت و مشکلی اطلاق شده است. به دروغ نیز «أَزَلَّ» گفته می‌شود. در خطبه بالا، به معنای مصیبت و مشکلات است.

امام علیه السلام در جمله اول اشاره به همین معنا می‌کند، می‌گوید: «خداوند بسیار بالاست و در عین حال بسیار نزدیک است! بلندی مقام او به خاطر قدرت اوست و نزدیکی او به خاطر نعمت و منت اوست.»

و در دومین جمله، او را مبدأ برکات می‌شمرد چه جنبه مثبت داشته باشد چه جنبه منفی؛ خدا را بخشنده هر غنیمت و فضلی می‌داند و در عین حال برطرف‌کننده هر سختی و مصیبت و بلایی؛ و از کسی که آن همه قدرت و آن همه لطف و محبت دارد، جز این انتظار نیست؛ این همان چیزی است که در قرآن مجید به تعبیر دیگری آمده است: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ؛ آنچه از نعمت دارید از جانب خداست؛ و هنگامی که درد و رنجی به شما رسد، به درگاه او می‌نالید (و برطرف‌کننده هر درد و رنج اوست)».^(۱)

بدیهی است غیر از خداوند - به خاطر اینکه قدرتش محدود است - نه قادر به هرگونه فضل و بخششی است و نه توانا بر دفع هر بلا و مصیبتی! تنها ذات پاک خداست که با قدرت نامحدودش هرگونه توانی را دارد.

سپس به شرح این نکته می‌پردازد که، این حمد و سپاس الهی به خاطر چیست؟ و به تعبیر دیگر: در جمله‌های قبل، سخن از صفات بخشنده نعمت بود و در اینجا سخن از اوصاف خود نعمت است؛ می‌فرماید: «او را ستایش می‌کنم بر کرم‌های پی‌درپی، و نعمت‌های فراوان او» «أَحْمَدُهُ عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ، وَ سَوَابِغِ نِعْمِهِ»^(۲). در واقع نعمت‌های الهی دارای این دو وصف است: هم وسیع است و گسترده، و هم دائم و مستمر و پی‌در پی.

و این هم نیست، جز به خاطر قدرت بی‌پایان و لطف بی‌انتهای او که انسان را همیشه غرق نعمت‌های خود می‌سازد و لحظه‌ای او را محروم نمی‌دارد.

۱. سوره نحل، آیه ۵۳.

۲. «سَوَابِغِ» جمع «سابغه» به معنای وسیع و کامل است؛ در شرح خطبه ۶۳ تفسیر این واژه گذشت.

سپس به دلایل ایمان به چنین خدایی پرداخته، می‌فرماید: «و به او ایمان می‌آورم که مبدء هستی است و ظاهر و آشکار است، و از وی هدایت می‌طلبم که نزدیک و راهنماست، و از او یاری می‌جویم که پیروز و تواناست، و بر او توکل می‌کنم که از دیگران بی‌نیازم کرده، و یاری می‌دهد» ﴿وَأُمِنُ بِهِ أَوْلًا بِأَدْيَا^(۱)، وَأَسْتَهْدِيهِ قَرِيبًا هَادِيًا، وَأَسْتَعِينُهُ قَاهِرًا قَادِرًا، وَآتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا﴾.

در این جمله‌های کوتاه و پرمعنا امام علیه السلام هر نکته‌ای را با دلیل روشن، گویا و فشرده‌ای قرین ساخته؛ ایمان به او را به این دلیل مدلل می‌کند که او سرآغاز هستی و واجب الوجود و آثار عظمتش سراسر جهان هستی را فراگرفته است و هدایت را به این دلیل از او می‌طلبد که او هم زمام هدایت بندگان را در کف گرفته و هم به آنها نزدیک است و یاری را به این دلیل از او می‌طلبد، که بر همه چیز قادر و توانا است و توکل را به این دلیل بر ذات پاکش دارد، که او یار و یاور است کفایت‌کننده!

و از آنجا که رکن دوم ایمان - بعد از اقرار به توحید پروردگار - شهادت به نبوت است، امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌افزاید: «و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است» ﴿وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ﴾.

سپس در یک عبارت کوتاه، وظایف سنگین نبوت او را در سه جمله بیان می‌فرماید و می‌گوید: «خداوند او را فرستاد تا فرمانش را اجرا کند، و اتمام حجت نماید، و (بندگان را در برابر مخالفت فرمانش) بیم دهد». ﴿أَرْسَلَهُ لِإِنْفَازِ أَمْرِهِ، وَإِنْهَاءِ عُذْرِهِ، وَتَقْدِيمِ نَذْرِهِ^(۲)﴾.

۱. «بادی» از ماده «بَدُو» (بر وزن سرو) در اصل به معنای ظاهر شدن و آشکار گشتن است و به معنای سرآغاز نیز می‌آید. در خطبه بالا هر دو معنا مناسب است، چرا که خداوند هم سرآغاز هستی است و هم آثار وجودش ظاهر و آشکار است به گونه‌ای که پهنه زمین و آسمان را فراگرفته است.

۲. «نُذِر» جمع «نذیر» به معنای بیم‌دهنده است و در اینجا اشاره به آیات و اخبار الهی است که در آن نسبت به نافرمانی و عصیان هشدار داده شده است.

جمله اول، اشاره به قیام پیامبر ﷺ و دعوت مردم به سوی ایمان به خدا و جمله دوم، اشاره به اتمام حجّت از طریق ابلاغ دستورات پروردگار و ارائه دلایل و مدارک عقلی و معجزات، و جمله سوم، اشاره به بیان عذاب الهی در دنیا و آخرت جهت کسانی است که مخالفت فرمان حق می‌کنند.

* * *

بخش دوم

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي ضَرَبَ الْأَمْثَالَ، وَ وَقَّتَ لَكُمْ الْأَجَالَ،
وَأَلْبَسَكُمْ الرِّيَاشَ، وَ أَرْفَعَ لَكُمْ الْمَعَاشَ، وَ أَحَاطَ بِكُمْ الْإِحْصَاءَ، وَ أَرْصَدَ لَكُمْ
الْجَزَاءَ، وَ آثَرَكُمْ بِالنِّعَمِ السَّوَابِغِ، وَ الرَّفْدِ الرَّوَافِغِ، وَ أَنْذَرَكُمْ بِالْحُجَجِ
الْبَوَالِغِ، فَأَحْصَاكُمْ عَدَدًا، وَ وَظَّفَ لَكُمْ مُدَدًا، فِي قَرَارِ خِبْرَةٍ، وَ دَارِ عِبْرَةٍ، أَنْتُمْ
مُخْتَبَرُونَ فِيهَا، وَ مُحَاسَبُونَ عَلَيْهَا.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا و ترس از خدایی که مثل‌هایی برای بیان حقایق ذکر کرده است، سفارش می‌کنم! همان خداوندی که مدت زندگی شما را معین فرموده است و لباس‌های زیبا بر شما پوشانید و زندگی پر وسعت به شما بخشید؛ خدایی که حساب و شمارش را بر گرد شما قرار داد و جزا را مراقب شما نمود (تمام اعمال شما تحت حساب است و پاداش و کیفر الهی در انتظار شما است) همان کس که شما را با نعمت‌های گسترده و بخشش‌های وسیع (خود) مقدّم داشته و با دلایل روشن و رسا، شما را (از مخالفت فرمانش) بیم داده است، تعداد شما را به خوبی می‌داند و مدتهای کوتاهی برای توقف در این جهان برای شما مقرر فرموده، جهانی که قرارگاه آزمایش و سرای عبرت است؛ در آن آزموده می‌شوید و در برابر اعمالی که انجام داده‌اید، حسابرسی خواهید شد.

شرح و تفسیر

تقوا سرنوشت‌سازترین مسأله زندگی انسانها

در بخش دوم از این خطبه، بعد از حمد و ثنای الهی و شهادت به نبوت پیامبر اسلام ﷺ امام علیؑ به سراغ سرنوشت‌سازترین مسأله در زندگی انسانها، یعنی تقوا می‌رود، و همه را توصیه به تقوای الهی می‌کند، و برای خداوند ده وصف بیان می‌نماید که همه آنها انگیزه تقوا است.

گاه اشاره به نعمت‌های فراوان خدا می‌کند و گاه سخن از حساب و کتاب و جزا به میان می‌آورد و گاه به انذارهای الهی و اتمام حجت‌ها اشاره می‌کند و نیز از محدود بودن عمر و امتحان و آزمایش خداوند سخن می‌گوید، که هر یک از اینها، به تنهایی می‌تواند انسان را به سوی تقوا دعوت کند؛ می‌فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به تقوا و ترس از خدایی که مثل‌هایی برای بیان حقایق ذکر کرده است، سفارش می‌کنم.» ﴿أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ضَرَبَ الْأَمْثَالَ﴾.

مثالها و تشبیهاتی که در قرآن مجید و سخنان پیامبر ﷺ و معصومین علیهم‌السلام آمده و حقایق عقلی را به ذهن آدمی نزدیک می‌کند و در آستانه حس قرار می‌دهد، گاه به صورت تشبیه محسوس به محسوس است (البته محسوسی روشن‌تر از محسوس اول) و گاه معقول به محسوس و گاه محسوس به معقول و گاه معقول به معقول است؛ و هدف در تمام اینها آن است که مسایل تربیتی و اوامر و نواهی الهی، کاملاً مفهوم و دلنشین گردد و جای عذر و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند. آری مثالها راه را نزدیک می‌کند و مفاهیم پیچیده را روشن و همگانی می‌سازد و درجه اطمینان به مسایل را بالا می‌برد و لجوجان را خاموش می‌سازد.

سپس می‌فرماید: «همان خداوندی که مدت زندگی شما را معین فرموده است.»

﴿وَوَقَّتْ لَكُمْ الْجَالَ﴾.

آری هر کس و هر امتی سرآمدِ عمری دارد و مهر فنا بر جبین همه موجودات خورده است، خواه این اجل، پایان قطعی زندگی و به اصطلاح «اجل مسمی» باشد، یا پایان مشروط و «اجل اخترامی». قرآن مجید می‌گوید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»؛ هر امتی سرآمدِ عمری دارد و چون سرآمدشان فرارسد، نه یک لحظه تأخیر می‌کنند و نه پیشی می‌گیرند.^(۱) و نیز می‌فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ؛ تمام کسانی که بر صفحه زمین زندگی می‌کنند، فانی می‌شوند».^(۲)

بدیهی است انسان هنگامی که توجه به ناپایداری زندگی دنیا و سرآمد عمر، پیدا کند، به سوی تقوا گام برمی‌دارد.

در سومین و چهارمین وصف می‌فرماید: «همان خداوندی که لباس‌های زیبا، بر شما پوشانید و زندگی پروسعت به شما بخشید». ﴿وَالْبَسَكُمُ الرِّيشَ﴾^(۳)، وَأَرْفَعَكُمْ^(۴) لَكُمْ الْمَعَاشَ ﴿.

در این تعبیر، امام علیه السلام نخست از میان تمام نعمت‌ها، مسأله لباس را مطرح کرده سپس به تمام مواهب معاش و زندگی اشاره می‌کند. این ذکر خاص قبل از عام، شاید از این جهت باشد که لباس از مهمترین نعمت‌ها است، نه تنها انسان را از سرما و

۱. سوره اعراف، آیه ۳۴.

۲. سوره الرحمن، آیه ۲۶.

۳. «الرِّيشَ» - همان‌گونه که در متن هم به آن اشاره شده - از ماده «ریش» به معنای پره‌های پرندگان است؛ سپس به لباس‌های فاخر که شباهتی به پره‌های زیبای پرندگان دارد، اطلاق شده و بعد از آن به معنای وسیعتری که هرگونه فراوانی و نعمت است، اطلاق گردیده است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که: ریش تنها به معنای لباس نیست؛ چراکه در قرآن مجید در عرض لباس واقع شده است آنجا که می‌گوید: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا» (اعراف، آیه ۲۶) ولی به نظر می‌رسد که این آیه بر عکس مطلوب او دلالت دارد؛ چراکه لباس در واقع دوگونه است: لباسهایی است که تنها بدن را می‌پوشاند و مصداق «يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ» است و لباس‌هایی که جنبه زینت و زیبایی دارد؛ قرآن در این آیه، به هر دو اشاره کرده و به دنبال آن، سخن از لباس تقوا است «وَلِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ».

۴. «أَرْفَعَكُمْ» از ماده «رَفَعَ» (بر وزن هدف) به معنای گسترده‌گی و وسعت است و هنگامی که در مورد نعمت‌ها به کار رود، اشاره به فزونی نعمت می‌باشد.

گرما حفظ می‌کند و در برابر حوادث و ضرباتی که از هر سو ممکن است وارد شود محافظت می‌نماید و عیوب آدمی را می‌پوشاند، بلکه از این نظر که تقوا در آیات قرآن به لباس تشبیه شده، این تعبیر تناسبی با اصل سخن، که دعوت به تقوا است دارد.

این نکته نیز شایان دقت است که وجود این نعمت‌های گسترده و فراوان، در تمام زندگی انسان انگیزه‌ای بر «معرفة الله» و سپس انگیزه‌ای برای تقوا است. چگونه ممکن است انسان نعمت را بشناسد و حرمت ولی نعمت را نگه ندارد و آشکارا به مخالفت او برخیزد؟!

قرآن مجید می‌گوید: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ؛ ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرورستادیم که عیوب شما را می‌پوشاند و مایه زینت شما است و لباس پرهیزکاری بهتر است.»^(۱)

قابل توجه این که، «ریش» در اصل واژه عربی، به معنای پره‌های پرندگان است و از آنجا که پره‌های پرندگان یک لباس طبیعی در اندام آنها است، به هرگونه لباس نیز واژه «ریش» اطلاق شده و از آنجا که پره‌های پرندگان غالباً به رنگ‌های مختلف و دارای زیبایی خاصی است، مفهوم زینت در معنای کلمه «ریش» افتاده است و از آن نظر که تقوا، هم عیوب آدمی را می‌پوشاند و هم او را در برابر وساوس شیطان حفظ می‌کند و هم زینت آدمی محسوب می‌شود، تعبیر لباس در آیه فوق در مورد تقوا وارد شده است.^(۲)

در بیان پنجمین و ششمین وصف می‌فرماید: «خدایی که حساب و شمارش را بر

۱. سورة اعراف، آیه ۲۶.

۲. در این که «ریشاً» در آیه فوق، چه محلی از اعراب دارد در میان مفسران قرآن و شارحان نهج البلاغه گفتگو است. بعضی آن را «معطوف» بر «لباساً» دانسته و به همین دلیل مفهوم آن را چیزی وسیع‌تر یا مغایر لباس دانسته‌اند؛ در حالی که بعضی دیگر آن را به منزله «مفعول‌له» دانسته‌اند که هدف نزول لباس بر انسان را بیان می‌کند: نخست پوشیدن عیوب و سپس زینت ذکر شده؛ و معنای اخیر با محتوای آیه سازگارتر است.

گرد شما قرار داد و جزا (کیفر و پاداش الهی) را مراقب شما نمود (تمام اعمال شما تحت حساب است و پاداش و کیفر الهی در انتظار شماست). ﴿وَأَحَاطَ بِكُمْ الْإِحْصَاءُ، وَأَرْصَدَ لَكُمْ الْجَزَاءَ﴾.

بدیهی است هنگامی که انسان به این نکته توجه کند که حساب و کتاب الهی دقیق است - آن گونه که گویی همچون «دژ محکمی» گرداگرد او را فراگرفته و چیزی از اعمال و رفتار و گفتار او از دایره احصا، بیرون نخواهد بود و از سوی دیگر کیفر و پاداش را در کمین وی گذارده به گونه‌ای که هیچ عملی بدون جزا نخواهد بود - این امر سبب می‌شود که به تقوا و پرهیزکاری روی بیاورد و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزد!

تعبیر «أَحَاطَ بِكُمْ الْإِحْصَاءُ» که برگرفته از آیه شریفه: «وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا؛ خداوند به آنچه نزد آنها است احاطه دارد و همه چیز را دقیقاً احصا کرده است».^(۱) می‌باشد، تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد انسان چنان در چنبر احصای الهی واقع شده، که هیچ عملی از او بی حساب و کتاب نیست. تعبیر به «أَرْصَدَ لَكُمْ الْجَزَاءَ» نیز تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد پاداش و کیفر الهی، همچون مراقبی هوشمند، در کمین انسانها نشسته تا هیچ یک از اعمال آنها، از این دایره بیرون نرود.

در هفتمین و هشتمین وصف می‌فرماید: «همان کسی که شما را با نعمت‌های گسترده و بخشش‌های وسیع (خود) مقدم داشته و با دلایل رسا و روشن، شما را (از مخالفت فرمانش) بیم داده است» ﴿وَأَثَرَكُمْ بِالنُّعْمِ السَّوَابِغِ، وَالرَّفْدِ^(۲) الرَّوَّافِعِ^(۳)، وَأَنْذَرَكُمْ بِالْحُجَجِ الْبُوعِغِ﴾.

۱. سوره جن، آیه ۲۸.

۲. «رَفْدٌ» جمع «رَفْدَةٌ» از ماده «رَفَدَ» (بر وزن دفع) به معنای نصیب و بخشش و جایزه است.

۳. «رَوَّافِعٌ» جمع «رَوَّافِعَةٌ» از ماده «رَفَعٌ» همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، به معنای گستردگی و وسعت است. بنابراین «الرَّفْدُ الرَّوَّافِعُ» به معنای عطایای گسترده پروردگار است.

«ایثار» به معنای برتری بخشیدن کسی است، خواه بر خویشتن باشد یا بر دیگری؛ لذا در سوره «یوسف» آیه ۹۱ چنین می‌خوانیم: «تَاللّٰهِ لَقَدْ آتٰرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا؛ به خدا قسم! خداوند تو را (اشاره به یوسف است) بر ما (اشاره به برادران یوسف است) برتری بخشیده».

و این که بعضی از شارحان «نهج البلاغه» تصوّر کرده‌اند، در مفهوم «ایثار» مقدّم داشتن دیگری بر خویشتن، یا در مواردی که ایثارکننده نیاز به آن دارد، افتاده است و چون هیچ یک از این دو معنا، در مورد خداوند تصوّر نمی‌شود، پس باید به سراغ معنای مجازی رفت، اشتباه است.^(۱)

به هر حال منظور از جمله بالا این است که خداوند، انسان را بر سایر مخلوقاتش برتری داده و انواع نعمت‌ها و کرامت‌ها را به او ارزانی داشته است؛ همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ ما بنی آدم را گرامی داشتیم! و آنها را بر مرکب‌هایی در خشکی و دریا سوار کردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه، در اختیار آنان گذاردیم و آنها را بر بسیاری (همه) از مخلوقات خود، برتری بخشیدیم».^(۲)

بدیهی است هنگامی که انسان توجه به این همه نعمت‌های الهی پیدا کند، که از جمله آنها برتری یافتن او بر سایر مخلوقات است، حسّ شکرگزاری در او برانگیخته می‌شود و همان‌گونه که گفتیم به سراغ معرفت مُنعم می‌رود و در نتیجه، از مخالفت فرمان او، پرهیز می‌کند و با تقوا پیوند می‌خورد. همچنین اِنذار الهی به وسیله «حُجَجِ بَوَالِغِ» که وجود پیامبران و کتب آسمانی و معجزات و دلایل روشن عقلی و

۱. در «مقایس اللّغة» آمده است که ریشه اصلی این لغت، به معنای مقدّم داشتن چیزی است. «مفردات راغب» نیز همین معنا را بیان کرده است. در کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» نیز می‌گوید: «حقیقت ایثار، اثبات فضیلت و مقدّم داشتن صاحب فضل است».

۲. سوره اسراء، آیه ۷۰.

نقلی است نیز یکی دیگر از اسباب تقوا است، که در آغاز این فراز آمده است. ذکر این دو، (نعمت‌های الهی و اندازهای او) در کنار یکدیگر، می‌تواند اشاره به این نکته باشد که خداوند در عین بخشش نعمت‌های بی‌حساب، به انسانها هشدار می‌دهد که از این نعمت‌ها سوءاستفاده نکنند؛ بلکه در طریق صلاح و سعادت و رستگاری کمک بگیرند.

در نهمین و دهمین وصف می‌فرماید «همان خدایی که تعداد شما را به خوبی می‌داند و مدت‌های کوتاهی برای توقف در این جهان، برای شما مقرر کرده، جهانی که قرارگاه آزمایش و سرای عبرت است، در آن آزموده می‌شوید و در برابر اعمالی که انجام داده‌اید، حسابرسی خواهید شد!» ﴿فَأَحْصَاكُمْ عَدَدًا، وَ وَظَّفَ لَكُمْ مَدَدًا^(۱)، فِي قَرَارِ خَبْرَةٍ^(۲)، وَ دَارِ عِبْرَةٍ، أَنْتُمْ مُخْتَبَرُونَ فِيهَا، وَ مُحَاسَبُونَ عَلَيْهَا﴾.

با این که در دومین وصف، اشاره به سرآمد عمرها شده و در پنجمین وصف سخن از شمارش و احصای انسانها به میان آمده، باز در اینجا این دو وصف تکرار شده، به خاطر اهمّیت فوق‌العاده آنها و تأثیر آنها در ظهور و بروز حقیقت تقوا در وجود آدمی.

هنگامی که انسان توجّه به مراقبت الهی و محدود بودن عمر، در این دار «امتحان» و «عبرت» پیدا کند، از نافرمانی‌ها به سوی اطاعت خداوند، باز می‌گردد. این احتمال نیز وجود دارد که این تکرار، برای افاده معنای جدیدی باشد. در

۱. «مَدَد» جمع «مَدَّة» به معنای بخشی از زمان است و گاه به معنای پایان زمان معینی آمده است و نیز به ماده‌ای که با آن چیزی می‌نویسند «مَدَاد» گفته می‌شود و در واقع در تمام این معانی یک نوع کشش و امتداد دیده می‌شود.

۲. «خَبْرَه» هم به معنای مصدری آمده، هم اسم مصدری و به معنای علم و آگاهی است و لذا «اهل خَبْرَه» به کسانی گفته می‌شود که آگاهی کافی نسبت به چیزی دارند و از آنجا که امتحان و آزمایش وسیله آگاهی برای «کارایی» یک انسان، یا یک موجود است، این واژه به معنای «امتحان» نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا همین معنا منظور شده است.

جمله‌های پیشین سخن از احاطهٔ احصاء، به اعمال آدمی بود و به همین دلیل بلافاصله بعد از آن سخن از جزای اعمال به میان آمد و در اینجا اشاره به احصای خود آدمیان است، که هیچ‌کس در مراقبت‌های الهی از قلم نخواهد افتاد؛ آن گونه که قرآن می‌گوید: «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا • لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا؛ تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند بندهٔ اویند (و سر بر فرمانش دارند) همه آنها را شمارش کرده و دقیقاً تعداد آنها را می‌داند.»^(۱)

و اگر اشاره به سرآمد زندگی می‌کند، مقدمه‌ای است برای جمله‌های بعد (زندگی در دار امتحان و سرای عبرت) که در واقع نسبت به جملهٔ قبل، از قبیل بیان اجمالی و تفصیلی است.

تعبیر به «قَرَارِ خِبْرَةٍ وَ دَارِ عِبْرَةٍ» اشاره به این است که سراسر زندگی انسانها، دوران آزمایش آنها است؛ همان‌گونه که قرآن می‌گوید: «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ • وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ؛ آیا مردم گمان کردند هنگامی که گفتند ایمان آوردیم به حال خودشان رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز آزمایش می‌کنیم) باید علم خداوند در مورد کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد، (تا آنی از حال خود غافل نشوند و همواره خود را در مجلس امتحان حاضر ببینند).»^(۲)

تعبیر به «عبرت» اشاره به سرنوشت عبرت‌انگیز ظالمان و اقوام و افراد آلوده و گنهکار است، که سراسر تاریخ را پوشانده و نشان می‌دهد که جزای الهی منحصر به سرای قیامت نیست و بخش مهمی از آن، در این دنیا نیز دامان انسانها را می‌گیرد. ضمیر در جملهٔ «وَ مُحَاسَبُونَ عَلَيْهَا» به دار دنیا بازمی‌گردد؛ یعنی: همان‌گونه که

۱. سورهٔ مریم، آیهٔ ۹۳-۹۴.

۲. سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۲-۳.

جایگاه آزمایش شما دنیا است، حساب و کتاب شما نیز مربوط به آن است، هم اعمالی که در آن انجام دادید و هم نعمت‌هایی که خدا در آن به شما داده است.

نکته

همه جا و همیشه دعوت به تقوا

همان‌گونه که ملاحظه کردید، نخستین سخن بعد از حمد و ثنای الهی در این خطبه، پیرامون دعوت به سوی تقوا است؛ که تمام اسباب سعادت انسان، در آن جمع است و نشانه شخصیت او و کرامتش در پیشگاه خدا است و برترین زاد و توشه سفر آخرت می‌باشد.

نکته بسیار جالب در این فراز آن است که امام علیه السلام تنها توصیه به تقوا نمی‌کند، بلکه بر تمام اموری که می‌تواند انگیزه تقوا باشد، اشاره می‌فرماید: نعمت‌های گوناگون الهی، محدود بودن عمر آدمی، احاطه علمی خداوند بر انسانها و اعمالشان، درسهای عبرتی که در زندگی پیشینیان و حتی مردم امروز نهفته است و همچنین توجه به این معنا که این جهان، سرای امتحان است و خداوند، پیامبران و کتب آسمانی را برای انذار بندگان، بسیج فرموده است و این نهایت فصاحت و بلاغت است که در عباراتی کوتاه، مسأله بسیار مهمی، همچون تقوا به عالی‌ترین وجه مورد تأکید قرار گرفته است.

به راستی، هرگاه انسان در اوصاف ده‌گانه‌ای که در این فراز از خطبه برای خداوند ذکر شده است بیندیشد، شکوفه‌های تقوا و پرهیزگاری بر شاخسار وجودش نمایان می‌شود؛ چگونه ممکن است انسان نعمت‌های گوناگون الهی را مورد دقت

قرار دهد و قیامت و حساب و کتاب را باور داشته باشد و «حجج الهی» را در کتب آسمانی و بیانات معصومین علیهم السلام مورد توجه قرار دهد، ناپایداری عمر را ببیند و سرگذشت‌های عبرت‌انگیز پیشینیان را مورد مطالعه قرار دهد و با این حال حریم الهی را بشکند و آیین تقوا را زیر پا بگذارد و به گناه و آلودگی تن در دهد.

* * *

بخش سوم

فَإِنَّ الدُّنْيَا رِنَقٌ مَشْرَبُهَا، رَدِغٌ مَشْرَعُهَا، يُوبِقُ مَنْظَرُهَا، وَ يُوبِقُ مَخْبِرُهَا.
غُرُورٌ حَائِلٌ، وَضَوْءٌ أَفْلٌ، وَظِلٌّ زَائِلٌ، وَ سِنَاءٌ مَائِلٌ، حَتَّى إِذَا أَنْسَ نَافِرُهَا،
وَاطْمَأَنَّ نَاكِرُهَا، قَمَصَتْ بِأَرْجُلِهَا، وَقَنَصَتْ بِأَحْبُلِهَا، وَأَقْصَدَتْ بِأَسْهُمِهَا،
وَاعْلَقَتْ الْمَرْءَ أَوْهَاقَ الْمَنِيَّةِ قَائِدَةً لَهُ إِلَى ضَنْكِ الْمَضْجَعِ، وَ وَحْشَةَ
الْمَرْجِعِ، وَ مُعَايِنَةَ الْمَحَلِّ وَ ثَوَابِ الْعَمَلِ، وَ كَذَلِكَ الْخَلْفُ بِعَقْبِ السَّلْفِ، لَا
تُقْلِعُ الْمَنِيَّةُ اخْتِرَامًا، وَلَا يَزْعَوِي الْبَاقُونَ اجْتِرَامًا، يَحْتَذُونَ مِثَالًا، وَ
يَمْضُونَ أَرْسَالًا، إِلَى غَايَةِ الْإِنْتِهَاءِ، وَ صَيُورِ الْفَنَاءِ.

ترجمه

دنیا آبشخورش تیره و ورودی به این آبگاه، پُرگِل ولای است. چشم اندازش
فریبنده و باطن آن کشنده است. فریبی است گذرا! و پرتوی است، ناپایدار! و
سایه‌ای است، زوال پذیر! و تکیه‌گاهی است، ناستوار! به گونه‌ای که افراد گریزان، به
آن انس می‌گیرند و منکرانش به آن دل می‌بندند، ولی ناگهان همانند اسبی چموش
که غافلگیرانه، پاهای خود را بلند می‌کند و سوار را بر زمین می‌کوبد، دنیا آنها را به
زمین می‌زند! و با دام‌های خود آنها را گرفتار می‌سازد! و تیره‌های خود را به سوی آنها
پرتاب می‌کند! (آری) دنیا ریسمان مرگ را بر گلوی او می‌افکند و کشان‌کشان به
سوی گوری تنگ و جایگاهی وحشتناک می‌برد! جایی که محلّ خویش را در بهشت و
دوزخ می‌بیند و پاداش اعمال خود را مشاهده می‌کند و این‌گونه پیوسته نسل‌های

بعد به دنبال پیشینیان در حرکتند؛ نه مرگ از تباه کردن آن‌ها دست برمی‌دارد و نه بازماندگان (از سرنوشت پیشینیان عبرت می‌گیرند و) از گناه و عصیان روی‌گردان می‌شوند! همچون آنان عمل می‌کنند و همانندشان گام برمی‌دارند، تا به پایان جهان برسند و در مسیر فنا قرار گیرند.

شرح و تفسیر

چهره واقعی دنیا!

امام علیه السلام در این فراز، نکوهش شدیدی از دنیا می‌کند؛ چراکه در آخرین جمله‌های فراز قبل، سخن از سرای امتحان و عبرت بود و در این فراز ویژگی‌های این سرای امتحان و عبرت را با تعبیراتی بسیار گویا و رسا و تکان‌دهنده، شرح می‌دهد و از سوی دیگر، در فراز گذشته سخن از تقوا بود و می‌دانیم مانع بزرگ تقوا، حب دنیا و علاقه شدید به زندگی مادی است و با نکوهش شدیدی که امام علیه السلام از آن فرموده، قدر و قیمت دنیا و زرق و برق آن، در نظرها کاسته می‌شود و انگیزه‌های تقوا قوی‌تر و موانع آن، ضعیف‌تر می‌شود.

در آغاز این فراز، به هشت ویژگی از ویژگی‌های دنیا اشاره کرده، می‌فرماید: «دنیا آبشخورش تیره، و ورودی به این آبگاه، پُرگِل‌ولای است.» ﴿فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنِقٌ^(۱) مَشْرَبُهَا، رَدْعٌ^(۲) مَشْرَعُهَا﴾.

معمولاً سطح بسیاری از رودخانه‌های بزرگ که انسانها از آب آن استفاده می‌کنند از زمین‌های مجاور پایین‌تر است، به گونه‌ای که هرگز نمی‌توان درکنار آن رفت و از

۱. «رَنِقٌ» صفت مشبهه، از ماده «رَنِق» (بر وزن رنگ) به معنای کدر شدن است. بنابراین ﴿رَنِقٌ مَشْرَبُهَا﴾ اشاره به کدر بودن آبشخور دنیا است. ولی «رَوْنِقٌ» به معنای زیبایی و طراوت و آب و رنگ جالب، آمده است و این به خاطر آن است که گاهی در لغت عرب ماده واحد، در دو معنای متضاد به کار می‌رود.

۲. «رَدْعٌ» از ماده «رَدْع» (بر وزن فتق) به معنای پُرگِل‌ولای است و در تشبیهی که در خطبه بالا آمده، دنیا را به منزله نهر بزرگی می‌شمارد که مسیر آن به سوی آب، پُرگِل‌ولای است.

آب آن استفاده کرد، لذا بخشی از ساحل رودخانه را کنده و پایین می‌برند و با یک شیب مناسب، راه وصول به آب را آسان می‌سازند؛ عرب این راه را «شریعه» یا «مشرع» می‌نامد و آنجا که به آب منتهی می‌شود «مشرّب» نامیده می‌شود؛ حال اگر این راه، آلوده با گِل ولای و لجن باشد، یا محلّ وصول به آب، چنان باشد که آب را گِل آلود کند، استفاده از آب بسیار مشکل می‌شود و به همین دلیل اخیراً شریعه را به صورت مناسبی می‌سازند، یا به آن، پله می‌دهند تا هر دو مشکل حل شود.

امام علیه السلام در این تشبیه زیبا، مواهب دنیا را به آب تشبیه می‌کند؛ ولی متأسفانه راه رسیدن به آن از لجن‌زارها می‌گذرد و نقطه وصول به آب جایی است که آب را گل آلود می‌کند؛ به همین دلیل، این آب، از دور تشنگان را به سوی خود دعوت می‌کند، اما هنگامی که بسوی آن گام برمی‌دارند به مشکلات عجیب، گرفتار می‌شوند و هرگز به آب گوارا نیز دست نمی‌یابند و به راستی، مواهب دنیا اعمّ از: مال و مقام و تجملات، همه، همین‌گونه است؛ زیرا برای وصول به دنیا، انسان باید از بسیاری از فضایل اخلاقی چشم‌پوشد و تن به آلودگی دروغ و خیانت و تحمل ذلت و مانند آن بدهد، که هرکدام باتلاقی است، بر سر راه وصول به آن! و هنگامی که به آن می‌رسد انواع مزاحمت‌ها و حسادت‌ها و تهاجم‌ها، این آب را تیره و تار می‌سازد. در سومین و چهارمین توصیف، می‌فرماید: «چشم‌اندازش فریبنده، و باطن آن کشنده است!» **﴿يُونِقٌ^(۱) مَنظَرُهَا، وَيُوبِقُ^(۲) مَخْبِرُهَا﴾**.

این دوگانگی ظاهر و باطن که در دنیا است، به صورت‌های گوناگونی در تعبیرات پیشوایان بزرگ اسلام آمده است؛ گاه دنیا را به مار خوش خطّ و خالی تشبیه کرده‌اند، که سمّ قاتل در درون آن است. **﴿فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ: لَيْنٌ مَسُّهَا، وَقَاتِلٌ سَمُّهَا﴾**.^(۳)

۱. «يُونِقٌ» از مادّه «أَنَقَ» (بر وزن شفق) به معنای دوست داشتن چیزی و اعجاب نسبت به آن است. بنابراین «يُونِقُ مَنظَرُهَا» اشاره به منظره جالب و اعجاب‌انگیز است.

۲. «يُوبِقُ» از مادّه «وَبِقَ» به معنای هلاکت است و «مُوبِقُ» به معنای مُهلک می‌باشد.

۳. نهج البلاغه، نامه ۶۸.

و گاه تشبیه به زن زیبا و آرایش کرده‌ای شده که شوهرانش را یکی پس از دیگری به قتل می‌رساند.

وجود این اوصاف برای دنیا برای هیچ انسان آگاهی، پوشیده نیست؛ دورنماها دل‌انگیز و فریبا و درون‌ها خطرناک و کشنده است.

در پنجمین وصف، اشاره به ناپایداری و بی‌اعتباری دنیا فرموده، چنین می‌گوید: «دنیا فریبی است گذرا، و پرتوی است ناپایدار، و سایه‌ای است زوال‌پذیر و تکیه‌گاهی است نااستوار!» ﴿غُرُورٌ حَائِلٌ^(۱)، وَضَوْءٌ آفِلٌ^(۲)، وَظِلٌّ زَائِلٌ، وَ سِنَادٌ مَائِلٌ^(۳)﴾.

بی‌شک دنیا زیبایی‌ها و فریبندگی‌هایی دارد؛ ولی تا انسان بخواهد از آن بهره‌ای بگیرد، پایان می‌یابد. به همین جهت امام علیه السلام از آن تعبیر به «غُرُورٌ حَائِلٌ» کرده؛ زیرا «غُرُورٌ» به معنای فریبندگی است که لازمه زیبایی‌های ظاهری است (در حالی که «غُرُورٌ» (بر وزن قبول) به معنای شخص فریبکار است و لذا «شیطان» را «غُرُورٌ» گفته‌اند.

«حَائِلٌ» هم به معنای گذرا آمده است و هم به معنای چیزی که میان دو شیء فاصله شود، که هر دو به یک ریشه بازمی‌گردد.

مواهب دنیا درخششی دارد، به همین دلیل امام علیه السلام از آن تعبیر به «ضَوْءٌ» کرده ولی این درخشش دوامی ندارد و به زودی غروب می‌کند، از این رو، از آن تعبیر به «آفِلٌ» شده. به طور موقت سایه‌ای آرام‌بخش دارد؛ اما همچون سایه به دست آمده از تابش آفتاب است بر درختان، که دوامی ندارد و زوال می‌یابد. و لذا «ظِلٌّ زَائِلٌ» فرموده است.

۱. «حَائِلٌ» از ماده «حَوَّلَ» به معنای دگرگونی است و اطلاق واژه «حَوْلٌ» بر سال، به خاطر دگرگون شدن آن است؛ بنابراین «حَائِلٌ» به معنای دگرگون شونده، یا به تعبیر دیگر: «زودگذر» است.

۲. «آفِلٌ» از ماده «افول» به معنای پنهان شدن است و از آنجا که، غروب ماه و خورشید و ستارگان، همراه پنهان شدن آنها است «افول» به معنای غروب به کار می‌رود.

۳. «سِنَادٌ» از ماده «سَنَدَ» به معنای تکیه‌گاه و ستون است و از آنجا که دنیا تکیه‌گاه و ستونی است کج و غیرقابل اعتماد، در خطبه بالا با تعبیر ﴿سِنَادٌ مَائِلٌ﴾ از آن یاد شده است.

مواهب دنیا می تواند تکیه گاه باشد، اما افسوس که این تکیه گاه استوار نیست و به همین جهت فرموده است: «سِنَادٌ مَّائِلٌ»

سپس به ویژگی های دیگری از دنیا اشاره می کند و به تعبیر دیگر: همان صفات پیشین را با تشبیهات و تعبیرات دیگری مطرح می کند و می فرماید: «فریبندگی دنیا و درخشندگی مواهب آن، سبب می شود که افراد گریزان به آن انس گیرند و منکرانش به آن دل ببندند، ناگهان همانند اسبی چموش که غافلگیرانه پاهای خود را بلند می کند و سوار را به زمین می افکند، دنیا آنها را به زمین می زند و با دامهای خود آنها را گرفتار می سازد و تیرهای خود را به سوی آنان پرتاب می کند!» ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَنَسَ نَافِرُهَا، وَأَطْمَأَنَّ نَاجِرُهَا، قَمَصَتْ^(۱) بِأَرْجُلِهَا، وَقَنَصَتْ^(۲) بِأَحْبِلِهَا،^(۳) وَأَقْصَدَتْ بِأَسْهُمِهَا^(۴)﴾.

امام علیؑ در سه تشبیه، وضع دنیا را مشخص نموده: نخست دنیا را به مرکبی تشبیه می کند، که ظاهراً راهوار است، اما چیزی نمی گذرد که جنون آن گل می کند و سرکش می شود و سوار خود را به زمین می افکند! و سپس به صیادی تشبیه می کند که دامهای خود را گسترده و دانه های جالبی در آن پاشیده، هنگامی که صید به آن نزدیک می شود، چنان آن را گرفتار می کند که راه فرار ندارد! سرانجام به صیادی تشبیه می کند که در کمین گاهی است، ناگهان از آنجا بیرون می آید و تیرهای خود را یکی بعد از دیگری به سوی انسان پرتاب می کند!

۱. «قَمَصَتْ» از ماده «قَمَصَ» (بر وزن شمس) در اصل به معنای بلند کردنِ هردو دست و فرود آوردن آنها است و هنگامی که اسب روی دو پای خود تکیه کرده، دستها را بلند می کند و برمی خیزد و سپس به روی زمین برمی گردد، این واژه در مورد او به کار می رود. این واژه گاهی نیز به عنوان کنایه برای «ذَلَّتْ بَعْدَ از عَزَّتْ» به کار می رود.

۲. «قَنَصَتْ» از ماده «قَنَصَ» (بر وزن قند) به معنای صید کردن است و «قَانَصَ» به معنای صیاد آمده است.

۳. «أَحْبِلٌ» جمع «حَبْلٌ» به معنای طناب است.

۴. «أَسْهُمٌ» جمع «سَهْمٌ» به معنای تیر است که جمع دیگرش «سِهَامٌ» می باشد.

قابل توجه اینکه، جمله: «حَتَّىٰ إِذَا أَنَسَ نَافِرُهَا...» اشاره به این حقیقت می‌کند که فریبندگی دنیا چندان ساده نیست، که به آسانی بتوان از آن گذشت! بلکه مخالفان، منکران، بیزاران و زاهدان را، گاه به سوی خود می‌کشد و در دام خویش، گرفتار می‌سازد و این هشدار است به همه ما که دام‌های دنیا را ساده نپنداریم و در «طریقت، تکیه بر تقوا و دانش نکنیم» و پیوسته با ذکر «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا» خود را در سایه لطف حق قرار دهیم:

صد هزاران دام و دانه است ای خدا! ما چو مرغان حریص و بی‌نوا
 دم به دم وابسته دامِ نویم هر یکی گر باز و سیمرغی شویم
 می‌رهانی هر دمی ما را و باز سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز
 گر عنایات شود با ما مقیم کی بود خوفی از آن دزدِ لئیم

سپس به سرانجام کار انسان در این جهان اشاره کرده و عاقبت او را چنین بیان می‌فرماید «دنیا ریسمان مرگ را بر گلوی او می‌افکند و کشان‌کشان به سوی گوری تنگ و جایگاهی وحشتناک می‌برد، جایی که محلّ خویش را در بهشت و دوزخ می‌بیند و پاداش اعمال خود را مشاهده می‌کند»، ﴿وَأَعْلَقَتِ الْمَرْءَ أَوْهَاقَ^(۱) الْمُنْيَةِ قَائِدَةً لَهُ إِلَىٰ ضَنْكِ الْمَضْجِعِ^(۲)، وَ وَحْشَةَ الْمَرْجِعِ، وَ مُعَايِنَةَ الْمَحَلِّ، وَ ثَوَابِ الْعَمَلِ﴾.

بی‌شک دنیاپرستان و دنیا دوستان، حاضر نیستند دل از آن برکنند؛ ولی دنیا بی‌رحمانه، طناب مرگ را بر گردن آنها می‌افکند و آنها را به زور از خانه‌های آباد و قصرهای زیبا، به گورهای تنگ و تاریک می‌کشاند! جایی که انسان را غرق در وحشت و اضطراب می‌کند و از همه مشکل‌تر اینکه، پرده‌ها از برابر چشم او کنار می‌رود و جایگاه خویش را در قیامت می‌بیند و اگر مستحقّ عذاب است، شعله‌های

۱. «أَوْهَاقَ» جمع «وَهَقَ» (بر وزن شفق) به معنای طنابی است که بر گردن شخص، یا حیوانی می‌افکنند و گاه آن را به معنای «کمند» تفسیر کرده‌اند.

۲. «ضَنْكِ الْمَضْجِعِ»، «ضَنْكِ» به معنای تنگ و «مَضْجِعِ» به معنای جایی است که انسان پهلویش را بر آن می‌نهد و در اینجا اشاره به قبر است.

آتش جهنم را با چشم خویش مشاهده می‌کند و وحشت او - که به خاطر جدایی از مال و مقام و زن و فرزند، به اوج خود رسیده - مضاعف می‌شود.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن اشاره به این نکته می‌کند که آنچه درباره دنیا و ابنای دنیا بیان فرموده، مخصوص گذشتگان یا گروه معینی نبوده است و این «آب شیرین و شور، بر خلایق می‌رود تا نفخ صور» و تمام انسانها در دایره این آزمایش بزرگ الهی قرار دارند و فرمان مرگ بر پیشانی همه نوشته شده و بقا و ابدیت مخصوص ذات خدا است؛ می‌فرماید: «و این‌گونه، پیوسته نسلهای بعد، به دنبال پیشینیان در حرکتند، نه مرگ از تباه کردن آنها دست برمی‌دارد و نه بازماندگان (از سرنوشت پیشینیان عبرت می‌گیرند و) از گناه و عصیان روی‌گردان می‌شوند!» ﴿وَ كَذَلِكَ الْخَلْفُ بِعَقْبِ السَّلَفِ، لَا تَقْلَعُ الْأَمْنِيَّةُ أُجْتِرَامًا^(۱)، وَ لَا يَرْعَوِي^(۲) الْبَاقُونَ أُجْتِرَامًا^(۳)﴾.

آری: «همچون آنان عمل می‌کنند، و همانندشان گام برمی‌دارند، تا به پایان جهان برسند، و در مسیر فنا قرار گیرند!» ﴿يَحْتَدُونَ^(۴) مِثَالًا، وَيَمْضُونَ أَرْسَالًا^(۵)، إِلَى غَايَةِ الْإِنْتِهَاءِ، وَ صَيُورِ^(۶) الْفَنَاءِ﴾.

۱. «اُجْتِرَام» از ماده «حَرَم» (بر وزن چرم) به معنای پاره کردن و شکافتن است و در اینجا اشاره به حوادثی است که رشته عمر انسان را پاره می‌کند و نهال وجود انسان را ریشه‌کن می‌سازد.

۲. «يَرْعَوِي» از ماده «رَعَو» (بر وزن سهو) به معنای بازگشت از جهل به سوی علم و اصلاح نمودن خویش است و جمله بالا ﴿لَا يَرْعَوِي الْبَاقُونَ أُجْتِرَامًا﴾ اشاره به این است که «دیگران درس عبرت نمی‌گیرند و از گناهان بازگشت نمی‌کنند و به اصلاح خویش نمی‌پردازند».

۳. «اُجْتِرَام» از ماده «جُرْم» به معنای گناه کردن است.

۴. «يَحْتَدُونَ» از ماده «حَدَو» (بر وزن حذف) به معنای انجام دادن کار مشابه است. به همین دلیل به معنای اقتدا کردن در کارها آمده است و در جمله بالا، اشاره به این است که «باقی ماندگان، همچون پیشینیان به اعمال زشت خویش ادامه می‌دهند».

۵. «أَرْسَال» جمع «رَسَل» (بر وزن غسل) به معنای گله حیوان است و در جمله بالا اشاره به این است که گروهی بدون فکر و مطالعه و اندیشه، چشم و گوش بسته به دنبال دیگران حرکت می‌کنند.

۶. «صَيُور» (بر وزن قیوم) از ماده «صَيَّر» (بر وزن سیل) به معنای انتقال از حالتی به حالت دیگری است و لذا «صَيُور» به عاقبت و پایان و مسیر هر کار اطلاق می‌شود. (این واژه، صیغه مبالغه است).

در واقع، در این بیان نورانی، به دو نکته اشاره شده:
 نخست این که: مبدا گروهی تصوّر کنند که از این قانون عمومی جهان مستثنا هستند و خود را جاودانه پندارند و زندگی را ابدی فرض کنند.
 دیگر این که: به آثار گذشتگان با چشم عبرت بنگرند! «به خوابگاه شهیدان نظری بیفکنند و بی مهری زمانه رسوا را نظاره کنند!»:

این دشت خوابگاه شهیدان است	فرصت شمار وقت تماشا را
بشکاف خاک را و ببین آنکه	بی مهری زمانه رسوا را
از عمر رفته نیز شماری کن	مشار جدی و عقرب و جوزا را

تعبیر به «اِحْتِرَام» با توجه به این که ریشه این لغت به معنای بریدن و قطع کردن و شکاف دادن است (و لذا بعضی از مفسران نهج البلاغه، «موت اخترامی» را به معنای مرگی که قبل از مدت طبیعی دامن انسان را می گیرد تفسیر کرده اند).^(۱)
 گویا اشاره به این نکته است که یکی از مشکلات زندگی دنیا، این است که کمتر کسی به موت طبیعی از دنیا می رود؛ یعنی تمام استعدادها و وجودی خود را برای بقا، صرف کند و زندگیش پایان گیرد؛ بلکه غالباً عوامل گوناگونی چه از درون و چه از برون، چه روانی و چه جسمانی، چه حوادث فردی و چه اجتماعی، رشته عمر آدمی را پاره می کند و به همین دلیل، هیچ کس نمی تواند به حیات خود - حتی در یک روز و یک ساعت آینده - صد در صد امیدوار باشد!

اما چرا با این همه، باز امام علیه السلام می فرماید: «باقی ماندگان از گناه باز نمی ایستند»
﴿لَا يَرْعَوِي الْبَاقُونَ اجْتِرَاماً﴾.

این نیست مگر به خاطر غفلت و بی خبری و وسوسه های نفس امّاره و شیاطین که بر وجود انسان ها چیره می شوند و بر چشم بصیرتشان پرده می افکنند؛ همچون مرغان بی خبری که دانه ها را می بینند، ولی دام صیّاد را در کنار آن نمی بینند و به دام می افتند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، جلد ۲، صفحه ۲۳۶.

نکته

ناپایداری این جهان

درباره ناپایداری و بی‌وفایی و زودگذر بودن دنیا، هم در آیات قرآن و هم در روایات اسلامی، سخن بسیار آمده است. قرآن در تشبیه جالبی زندگی دنیا را به بارانی تشبیه می‌کند که از آسمان نازل می‌شود و گیاهان رنگارنگ و پرطراوت و زیبا از آن می‌روید، اما چند صباحی که گذشت، سیر نزولی آن شروع می‌شود، آب و رنگ خود را از دست می‌دهد و پژمرده و خشکیده می‌شود و تندباد خزان، آن را به هر سو پراکنده می‌سازد: ﴿وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَاۤءٍ اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشِيْمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾^(۱).

در فراز بالا از نهج‌البلاغه نیز، ترسیم بسیار گویایی از بی‌اعتباری دنیا بیان فرموده که راستی تکان‌دهنده است و غافل‌ترین افراد را - هرچند برای مدت کوتاهی - از خواب غفلت بیدار می‌سازد و نظیر آن در «نهج‌البلاغه» فراوان است و شاید این همه تأکیدات به خاطر آن است که عصر امام علیه السلام عصری بود که بر اثر پیشرفت اسلام در جهان و فتوحات عظیم، ثروت زیادی به پایتخت کشور اسلام و مناطق دیگر منتقل شده بود و حتی آثار سلاطین و شاهان در آن دیده می‌شد و به خاطر همین سیل ثروت، گروه زیادی به دنیاپرستی کشیده شدند، که آثار بسیار بدی در جامعه اسلامی پیدا کرد. امام علیه السلام این معلم بزرگ آسمانی، با زهد عملی بی‌مانندش از یک سو، و با کلمات بیدارگرش از سوی دیگر، در برابر این سیل بنیان‌کن ایستاد.

شعرا و ادیبان نیز، در هر عصر و زمان، درباره بی‌اعتباری و بی‌وفایی دنیا اشعار زیادی سروده و آثار نغزی از خود به یادگار گذاشته‌اند.

۱. سوره کهف، آیه ۴۵.

ولی عجب این که نه آن آیات و روایات و نه این نظم و نثرها، سبب بیداری کامل دنیاپرستان نشده است و همچنان به راه انحرافی خود ادامه می دهند و پیش می تازند. آری، مؤمنان آگاه و قلبهائی که هنوز نور علم و ایمان از آن برچیده نشده، به اندازه کافی عبرت می گیرند و از این زلال پند و اندرزها، سیراب می گردند و به اصلاح خویش می پردازند:

همّت مردانه ای خواهد گذشتن از جهان

یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند!

بخش چهارم

حَتَّىٰ إِذَا تَصَرَّمَتِ الْأُمُورُ، وَتَقَضَّتِ الدُّهُورُ، وَأَزَفَ النُّشُورُ، أَخْرَجَهُمْ مِنْ
ضَرَائِحِ الْقُبُورِ، وَأَوْكَارِ الطُّيُورِ، وَأَوْجِرَةِ السَّبَاعِ، وَمَطَارِحِ الْمَهَالِكِ،
سِرَاعًا إِلَىٰ أَمْرِهِ، مُهْطِعِينَ إِلَىٰ مَعَادِهِ، رَعِيلاً صُمُوتًا، قِيَامًا صُفُوفًا، يَنْفِذُهُمْ
الْبَصْرُ، وَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِيَ، عَلَيْهِمْ لَبُوسُ الْإِسْتِكَانَةِ، وَضَرَعُ الْإِسْتِسْلَامِ
وَالذَّلَّةِ. قَدْ ضَلَّتِ الْحَيْلُ، وَأَنْقَطَعَ الْأَمَلُ، وَهَوَتْ الْأَفئِدَةُ كَاظِمَةً، وَخَشَعَتِ
الْأَصْوَاتُ مُهَيِّنِمَةً، وَالْجَمُّ الْعَرَقُ، وَعَظَمَ الشَّفَقُ، وَأَزَعَدَتِ الْأَسْمَاعُ لِزَبْرَةِ
الدَّاعِي إِلَىٰ فَضْلِ الْخُطَابِ، وَمُقَايِضَةِ الْجَزَاءِ، وَنَكَالِ الْعِقَابِ، وَنَوَالِ
الثَّوَابِ.

ترجمه

اوضاع این جهان ناپایدار، همچنان ادامه می‌یابد و زمانها پشت سر هم، سپری می‌شود و رستاخیز نزدیک می‌گردد، در این هنگام آنها (انسانها) را از شکاف قبرها و آشیانه‌های پرندگان و لانه‌های درندگان و میدان‌های هلاکت خارج می‌سازند و با شتاب بسوی فرمان (و دادگاه) پروردگار حرکت می‌کنند، در حالی که گردن کشیده‌اند (و نگران سرنوشت خویشند و هنگامی که در دادگاه الهی حضور می‌یابند) به صورت گروههای خاموش، صف به صف ایستاده، به گونه‌ای که چشم بخوبی آنها را می‌بیند و صدای دعوت کننده (الهی) به آنها می‌رسد؛ لباس نیاز و مسکنت و تسلیم و خضوع، بر تن پوشیده‌اند. راههای چاره بسته شده و امید و آرزو قطع گردیده است. قلبها از

کار افتاده و نفس‌ها در سینه حبس شده و صداها بسیار ضعیف و کوتاه است. عرق، لجام بر دهان‌ها زده و وحشتی عظیم، همه را فراگرفته است. گوشها از صدای رعدآسای دعوت‌کننده بسوی حسابرسی پروردگار، به لرزه درآید، و همه باید نتیجه اعمال خود را دریابند: مجازات و کیفر الهی، یا نعمت و ثواب را.

شرح و تفسیر

صحنه هولناک محشر!

در این بخش از خطبه که به راستی خطبه‌ای است «غراء» و درخشان و بیدارگر، امام علیه السلام بعد از حمد و ثنای الهی و توصیه به تقوا و شرح بی‌وفایی و بی‌اعتباری دنیا، به سراغ معاد می‌رود و ترسیمی تکان‌دهنده از صحنه محشر و حال خلائق در آن روز می‌کند، که غافل‌ترین افراد را بیدار می‌سازد و به سوی آن هدف تربیتی که امام علیه السلام از این خطبه دارد، گام به گام نزدیک می‌کند، به گونه‌ای که نشان می‌دهد این طبیب روحانی، برای درمان دردمندان کاملاً حساب شده قدم برداشته و برنامه‌ریزی می‌کند.

نخست می‌فرماید: «اوضاع این جهان ناپایدار، همچنان ادامه می‌یابد و زمانها پشت سر هم سپری می‌شود و رستاخیز نزدیک می‌گردد» «حَتَّىٰ إِذَا تَصَرَّمَتِ الْأُمُورُ، وَ تَقَضَّتِ الدُّهُورُ، وَأَزَفَ^(۱) النَّشُورُ».

این سه جمله اشاره‌های روشنی به پایان جهان دارد. در نخستین جمله: به گذشت و فنای همه چیز: عمرها، قدرتها، اموال و ثروتها و... اشاره می‌کند. و در جمله دوم: به پایان گرفتن ماهها و سالها و قرن‌ها و در جمله سوم: که نتیجه آن است نزدیک شدن رستاخیز و آشکار شدن نشانه‌های آن.

در این که پایان جهان با انقلاب‌های هول‌انگیزی خواهد بود - آنچنان که قرآن

۱. «أَزَفَ» از ماده «أَزَفَ» (بر وزن شرف) به معنای نزدیک شدن است.

مجید در آیات فراوانی بیان کرده است - و دوران برزخ چگونه می‌گذرد، امام علیه السلام اشاره‌ای ندارد، بلکه مستقیماً به سراغ رستاخیز مردگان و قیام آنها از قبرها، که قسمت حساس مطلب است، می‌رود و می‌فرماید: «در این هنگام) آنها را از شکاف قبرها و آشیانه‌های پرندگان و لانه‌های درندگان و میدان‌های هلاکت خارج می‌کنند»

﴿أَخْرَجَهُمْ مِنْ ضَرَائِحِ^(۱) الْقُبُورِ، وَ أَوْكَارِ^(۲) الطُّيُورِ، وَأَوْجِرَةِ^(۳) السَّبَاعِ، وَ مَطَارِحِ^(۴) الْمَهَالِكِ﴾.

گاه انسان به مرگ طبیعی و در میان جمع از دنیا می‌رود و او را به خاک می‌سپارند و گاه ممکن است در بیابانی تنها چشم از جهان فروبندد و بدن بی‌جان او طعمهٔ پرندگان شود، گاه ممکن است حیوان درنده‌ای او را بخورد و گاه ممکن است در دریا و صحرایی یکه و تنها دار فانی را وداع کند و بدن او بپوسد و خاک شود و یا در زلزله‌ها، در زیر آوارها از بین برود. امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند از جایگاه همهٔ آنها، در هر جا باشند، باخبر است و با فرمان رستاخیز، همه را از جایگاهشان به حرکت درمی‌آورد و برای حساب و کتاب آماده می‌سازد.

امام علیه السلام در ضمن، اشارهٔ لطیفی به این نکته دارد که هیچ کس نمی‌داند در پایان عمر، چگونه چشم از دنیا فرو می‌بندد و قبر واقعی او کجاست و این خود نکته‌ای است آموزنده و بیدارگر، و به گفتهٔ قرآن کریم: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ؛ هیچ کس نمی‌داند فردا چه می‌کند و هیچ کس نمی‌داند در کدامین سرزمین از دنیا می‌رود.»^(۵)

این سخن مانند بسیاری از آیات قرآن، معاد جسمانی را به طور صریح بیان

۱. «ضرائح» جمع «ضریح» به معنای قبر، یا شکافی است که در وسط قبر داده می‌شود.

۲. «اؤکار» جمع «وکر» (بر وزن مکر) به معنای لانهٔ پرندگان است.

۳. «اؤجره» جمع «وجار» به معنای حفره‌هایی است که بر اثر سیل، در درّه‌ها پیدا می‌شود و به لانهٔ درندگان نیز اطلاق می‌گردد.

۴. «مطارح» جمع «مطرح» به معنای محلی است که چیزی در آن می‌افکنند.

۵. سورهٔ لقمان، آیهٔ ۳۴.

می‌کند؛ چراکه آنچه در قبرها یا آشیانه پرنندگان و لانه‌های درندگان قرار دارد، خاکها و استخوانهای این بدن است و گرنه روح پس از جدایی از بدن، جایگاهش قبر نیست. شرح بیشتر را در این زمینه در بحث نکات خواهیم داد.

ممکن است در اینجا این سؤال مطرح شود که از بسیاری از آیات قرآن برمی‌آید که در پایان دنیا، زمین به کلی ویران می‌شود؛ با این حال چگونه قبرها به حال خود باقی می‌مانند؟ پاسخ این سؤال نیز در بحث نکات خواهد آمد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌افزاید: «با شتاب به سوی فرمان (و دادگاه) پروردگار حرکت می‌کنند، در حالی که گردن کشیده‌اند (و نگران سرنوشت خویشند و هنگامی که در دادگاه الهی حضور می‌یابند) به صورت گروههای خاموش، صف به صف ایستاده، به گونه‌ای که چشم به خوبی آنها را می‌بیند و صدای دعوت‌کننده (الهی) به آنها می‌رسد» ﴿سِرَاعاً إِلَىٰ أَمْرِهِ، مُهْطِعِينَ^(۱) إِلَىٰ مَعَادِهِ، رَعِيلاً^(۲) صُمُوتاً، قِيَاماً صُفُوفاً، يَنْفِذُهُمُ الْبَصْرُ، وَيَسْمِعُهُمُ الدَّاعِيَ﴾.

این جمله‌های کوتاه و پرمعنا، با آهنگ خاصی که دارد، ترسیمی گویا از وضع بندگان در صحنه محشر است؛ ترسیمی بسیار تکان‌دهنده و وحشت‌آفرین!

همین تعبیر و تعبیرات مشابهی در قرآن مجید درباره حرکت انسانها در صحنه محشر آمده است، که گاهی تعبیر به «سِرَاعاً»^(۳) شده و گاه تعبیر به «يَنْسِلُونَ»^(۴) که آن نیز به معنای شتابان رفتن است و گاه تعبیر به «كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُوفِضُونَ»^(۵) که آن نیز به معنای حرکت سریع است.

حرکت آنها به صورت گروهی و ایستادن آنها در صحنه محشر در صفوف مختلف،

۱. «مُهْطِعِينَ» از ماده «هطع» (بر وزن منع) به معنای روی آوردن سریع توأم با ترس است.

۲. «رَعِيل» به معنای گروهی از سواران یا پیادگان یا پرنندگان است.

۳. سوره معارج، آیه ۴۳. ۴. سوره یس، آیه ۵۱.

۵. سوره معارج، آیه ۴۳.

یا به خاطر این است که، مردم به تناسب اعمال و رفتارشان از یکدیگر جدا می‌شوند و هر کس با همانندش، در یک صف قرار می‌گیرد و طبعاً سرنوشت مشترکی دارد و یا از این جهت است که هر گروهی که در گورستانی با هم بودند، با هم به حرکت درمی‌آیند. قرآن مجید نیز می‌فرماید: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا؛ روزی که در صور دمیده می‌شود و شما فوج، فوج، وارد صحنه محشر می‌شوید»^(۱).

حرکت سریع آنها، نشانه دستپاچگی و وحشت از سرنوشت است و گردن کشیدن به خاطر آن است که هر لحظه در انتظار حادثه‌ای هستند.

جمله «يَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ...» اشاره به این است که، جمعیت آنها با آنکه بسیار عظیم است، اما به گونه‌ای در عرصه محشر می‌ایستند، که همه نمایانند و صدا به گوش همه می‌رسد.

سپس به ترسیم دیگری از وضع خلائق در عرصه محشر پرداخته، می‌فرماید: «(ابهام سرنوشت و ترس از نتیجه دادرسی پروردگار و هول و وحشت محشر چنان است که گویی) لباس نیاز و مسکنت و تسلیم و خضوع بر تن پوشیده‌اند، و راههای چاره بسته شده، و امید و آرزو قطع گردیده است؛ قلبها از کار افتاده، و نفس‌ها در سینه حبس شده و صداها بسیار ضعیف و کوتاه است، و عرق، لجام بر دهان‌ها زده، و وحشتی عظیم، همه را فراگرفته است» ﴿عَلَيْهِمْ لَبُوسٌ الْأِسْتِكَانَةِ، وَضَرَعُ^(۲) الْأِسْتِسْلَامِ وَالذَّلَّةِ. قَدْ ضَلَّتِ الْحَيْلُ، وَانْقَطَعَ الْأَمَلُ، وَهَوَّتِ الْأَفِيدَةُ كَاظِمَةً، وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ مَهِينَةً^(۳)، وَالْجَمُّ الْعَرَقُ، وَعَظُمَ الشَّفَقُ^(۴)﴾.

هنگامی که راه بازگشت بسته شود و داور خداوند باشد و تمام اعمال کوچک و

۱. سوره نبا، آیه ۱۸.

۲. «ضَرَعُ» (بر وزن طمع) به معنای ضعف و خضوع و ذلت و درماندگی است.

۳. «مَهِينَةً» از ماده «هَيْئَمَه» به معنای صدای آهسته است.

۴. «شَفَقُ» در اصل به معنای آمیخته شدن نور روز، با تاریکی شب است؛ به همین سبب در مورد توجه آمیخته با ترس نسبت به چیزی، اطلاق می‌شود و گاه نیز صرفاً به معنای ترس می‌آید.

بزرگ با دقت و موشکافی تمام، مورد محاسبه قرار گیرد و جزای هر کس با قاطعیت به او داده شود و مجازات‌های دردناک در انتظار بدکاران و آلودگان باشد، بروز و ظهور چنین حالاتی عجیب نیست.

در آیات قرآن مجید نیز، همین اوصاف دیده می‌شود و در حقیقت خطبه امام علیه السلام برگرفته از آیات است. در یک جا می‌فرماید: «مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنِدْتُهُمْ هَوَاءٌ؛ در صحنه محشر، گردن‌ها را کشیده، سرها را به آسمان بلند کرده، حتی پلک چشم‌هایشان از حرکت بازمی‌ماند و دل‌هایشان (از اندیشه و امید) خالی می‌گردد».^(۱) و در جایی دیگر می‌خوانیم: «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا؛ در آن روز همه از دعوت‌کننده الهی که هیچ‌گونه انحرافی در کار او نیست، پیروی کرده و همه صداها در برابر عظمت خداوند، خاضع می‌شود و جز صدای آهسته، چیزی نمی‌شنوی»^(۲).

تعبیر به «الْجَمَّ الْعَرَقُ» تعبیر گویایی است که از نهایت گرفتاری حاضران محشر، خبر می‌دهد؛ وحشت و اضطراب از یک سو، گرمای محشر از سوی دیگر، فشردگی جمعیت و خستگی مفرط از سوی سوم، چنان دست به دست هم می‌دهند که آب بدن‌ها به عرق تبدیل می‌شود و از تمام پیکرشان جاری می‌گردد؛ چنان از سر و صورتشان عرق جاری است، که اطراف دهان را احاطه کرده، به گونه‌ای که اگر لب بکشایند، دهان پر از عرق خواهد شد. امام علیه السلام این حالت را با تعبیر جالب «الْجَمَّ الْعَرَقُ» (عرق به دهان آنها لجام زده است!) بیان فرموده است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این حالت هولناک، می‌افزاید: «گوش‌ها از صدای رعد آسای دعوت‌کننده به سوی حسابرسی پروردگار، به لرزه درآمده و همه باید

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴۳.

۲. سوره طه، آیه ۱۰۸.

نتیجه اعمال خود را دریابند: مجازات و کیفر الهی، یا نعمت و ثواب را» ﴿وَأُزْعِدَتْ
الْأَسْمَاعُ لِزَبْرَةَ^(۱) الدَّاعِي إِلَى فَضْلِ الْخُطَابِ، وَمُقَايَضَةَ^(۲) الْجَزَاءِ، وَنَكَالِ^(۳) الْعِقَابِ، وَ
نَوَالِ^(۴) الثَّوَابِ﴾.

در واقع تمام ترس و وحشت، از همین جاست که هیچ کس از سرنوشت خود آگاه
نیست و خود را در میان بهشت و دوزخ، و پاداش و عذاب می بیند.
خوف و وحشت، از اینجا ناشی می شود که هیچ کس از میزان خلوص طاعت های
خود آگاهی ندارد و از خطاها و لغزش های فراموش شده خود، باخبر نمی باشد؛
حسابرسی، بسیار دقیق! و حساب رسان از همه چیز آگاهند! هیچ راه بازگشتی وجود
ندارد و هیچ کس قادر به دفاع از دیگری نیست.

نکته ها

۱- دورنمایی از معاد جسمانی

گرچه درباره «معاد» و جسمانی یا روحانی بودن آن، در میان جمعی از «فلاسفه»
گفتگوست؛ ولی آیات قرآن و روایات اسلامی، هیچ گونه ابهامی در این امر ندارد که
روح و جسم انسانها در جهان دیگر، باز می گردد و معاد به صورت جسمانی و روحانی
انجام می گیرد. گروههای متعددی از آیات قرآن و روایات، گواه این مدعاست. از
جمله، آیاتی که تصریح می کند، مردم در قیامت از قبرها برمی خیزند؛^(۵) بدیهی
است آنچه در قبرها موجود است، خاکهایی است که از تن انسانها باقی مانده است.
در این فراز از خطبه بالا نیز، امام علیه السلام با صراحت بیشتری از این موضوع پرده

۱. «زبره» به معنای صدای شدید توأم با آمریت است.

۲. «مقايضه» از ماده «قیض» (بر وزن فیض) به معنای مبادله کردن چیزی، با چیزی است و از آنجا که جزای
اعمال در برابر عمل انسانها قرار می گیرد، در عبارت بالا تعبیر به «مقايضه» شده است.

۳ و ۴. «نکال» به معنای مجازات و عقوبت، و «نوال» به معنای نعمت است.

۵. در بحث گذشته، به آیات مربوط به این قسمت اشاره شد.

برداشته می‌فرماید: «از گورها و لانه پرنندگان و جایگاه درندگان و میدان‌های جنگ برانگیخته می‌شوند.»

و در واقع اگر معاد بخواهد به گونه کامل و عادلانه صورت گیرد، باید چنین باشد چراکه روح و جسم، در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و تکامل آنها به هم پیوسته است و هر کدام کنار برود، دیگری ناقص خواهد بود و اینکه می‌گویند: «شخصیت انسان به روح او است» اشتباه بزرگی است که از پندار استقلال کامل روح، سرچشمه می‌گیرد. این بحث یک بحث گسترده و دامنه‌دار است که تنها در اینجا به اشاره‌ای بسنده می‌کنیم.^(۱)

* * *

۲- شبهه معروف اکل و مأکول

از جمله شبهه‌هایی که بر سر راه معاد جسمانی وجود دارد و نیافتن پاسخ صحیحی از آن، سبب شده که جمعی به نفی معاد جسمانی برخیزند، شبهه معروف و پیچیده «آکل و مأکول» است.

می‌گویند: اگر فرضاً در زمان قحطی، انسان‌هایی از گوشت انسان‌های دیگر تغذیه کنند، هنگام «معاد» تکلیف بدنی که جزو بدن دیگری شده است، چه خواهد شد؟ اگر به اولی بازگردد، دومی ناقص می‌شود و اگر با دومی محشور شود، اولی ناقص خواهد شد.

این شبهه را می‌توان به صورت گسترده‌تری نیز مطرح ساخت، که در شرایط عادی، بدن بسیاری از انسانها خاک می‌شود؛ خاک آنها ممکن است جذب گیاهان و درختان شود و از این طریق، یا از طریق حیواناتی که از گیاهان تغذیه می‌کنند و

۱. شرح بیشتر این بحث را در جلد پنجم «پیام قرآن» (صفحه ۳۰۷-۳۵۳) مطالعه فرمایید.

انسان از گوشت آنها تغذیه می‌نماید، جذب بدن انسانها شود؛ باز همان سؤال سابق تکرار می‌شود که این اجزای معین با کدامین بدن محشور می‌شود؟
 تعبیری که در خطبه بالا آمده و می‌فرماید: «از لانه پرنده‌گان و جایگاه درندگان و میدان‌های جنگ محشور می‌شود» نیز می‌تواند این سؤالات را برانگیزد.
 پاسخ این سؤال گرچه بحثی طولانی می‌طلبد و در جای خودش مشروحاً بیان شده است، ولی به طور خلاصه چنین است.

آیات و روایات می‌گوید: آخرین بدن انسان، که تبدیل به خاک شده است، روز قیامت باز می‌گردد؛ بنابراین اگر آن بدن به هر طریقی جزو دیگری شده باشد، از او جدا شده و به بدن اول ملحق می‌گردد و مشکل ناقص شدن بدن دوم کاملاً قابل حل است؛ چراکه بقیه بدن نمو می‌کند و جای خالی را پر می‌کند. همان‌گونه که نظیر آن را در دنیا در بسیاری از صدماتی که بر بدن وارد می‌شود، مشاهده می‌کنیم که سلولهای اطراف نمو می‌کنند و جای خالی را پر می‌نمایند؛ البته در آن زمان این جایگزینی به صورت وسیع‌تری انجام می‌شود.

در دنیای امروز که مسأله شبیه‌سازی، جنبه عینی به خود گرفته و با پرورش یک سلول از بدن یک موجود زنده، شبیه او به وجود می‌آید، حل این‌گونه مسایل بسیار ساده و آسان است و شبهه «آکل و مأکول» نمی‌تواند سد راه معاد جسمانی شود.^(۱)

* * *

۳- چگونه مردگان از قبرها خارج می‌شوند؟

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه اگر زمین و آسمانها در آستانه قیامت به کلی دگرگون می‌شوند و همه چیز به هم می‌ریزد، چگونه قبرها محفوظ می‌مانند که مردگان از قبورشان محشور شوند؟

۱. شرح مبسوط این موضوع را در جلد پنجم پیام قرآن، صفحه ۳۴۰ تا ۳۴۷ مطالعه فرمایید.

در پاسخ این سؤال می توان گفت که: آنچه در زمین رُخ می دهد، طبق آیات قرآن زلزله عظیمی است ﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^(۱) و هیچ مانعی ندارد که قبور مردگان زیر آوارهای این زلزله عظیم باقی بمانند. و همچنین اگر در مواردی بدن انسانهایی طعمه درندگان بیابان، یا مرغان هوا شده است و آنها نیز پس از مردن مبدل به خاک گردیده اند، آنها و لانه هایشان پس از آن زلزله عظیم، در زیر آوارها باقی می مانند و انسانها در قیامت از آن بر می خیزند. و به تعبیر دیگر: جهان ویران می شود نه اینکه نابود شود! طبعاً خاکهای انسانها در این ویرانی، باقی می مانند.

* * *

بخش پنجم

عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ أَقْتِدَاراً، وَ مَرْبُوبُونَ أَقْتِسَاراً، وَ مَقْبُوضُونَ أَحْتِضَاراً، وَ
مُضْمَنُونَ أَجْدَاثاً، وَ كَائِنُونَ رُفَاتاً، وَ مَبْعُوثُونَ أَفْرَاداً، وَ مَدِينُونَ جَزَاءً، وَ
مُمَيِّزُونَ حِسَاباً، قَدْ أَمْهَلُوا فِي طَلَبِ الْمَخْرَجِ، وَ هَدُوا سَبِيلَ الْمَنْهَجِ، وَ
عَمَّرُوا مَهْلَ الْمُسْتَعْتَبِ، وَ كَشَفَتْ عَنْهُمْ سُدْفَ الرَّيْبِ، وَ خَلُّوا لِمِضْمَارِ
الْجِيَادِ وَ رَوِيَّةِ الْإِزْتِيَادِ، وَ أَنَاةِ الْمُقْتَبِسِ الْمُزْتَادِ، فِي مُدَّةِ الْأَجْلِ، وَ مُضْطَرَبِ
الْمَهْلِ.

ترجمه

آنها بندگانی هستند که با قدرتِ (الهی) آفریده شده‌اند و بی‌اراده‌ خویش پرورش داده می‌شوند و برای حضور در پیشگاهِ خدا، قبض روح می‌گردند و به قبرها سپرده می‌شوند و (سرانجام) به استخوان‌های پوسیده‌ای مبدل خواهند شد و (سپس) تک و تنها برانگیخته می‌شوند و (در برابر اعمالشان) جزا داده خواهند شد؛ حساب هر یک، از دیگری جداست (ولی به لطف الهی در این دنیا) به آنها مهلت کافی برای جستجوی طُرُق خروج از مشکلات و مسئولیت‌ها داده شده، راه وصول به سعادت به آنها ارائه شده است؛ زمان کافی برای جلب رضایت پروردگار، در اختیار دارند، پرده‌های تاریک شک و تردیدها (با ارائه دلایل روشن از سوی پروردگار) از مقابل آنها کنار رفته و میدان، برای تمرین و آمادگی آنها و اندیشه بهتر و کسب آرامش (در طریق جستجوی حقیقت) در مدت زندگی و دوران تلاش، باز گذارده شده است.

شرح و تفسیر

از کجا آمده ایم و به کجا می رویم؟

امام علیه السلام در این فراز، از آخرت، به دنیا باز می‌گردد و وضع حال انسانها را در این دنیا تشریح می‌کند، تا بدانند برای چه آفریده شده‌اند و به کدام سمت و سو حرکت می‌کنند؛ چه امکاناتی برای نجات «یوم المعاد» در اختیار آنها قرار داده شده و چگونه از این امکانات باید بهره‌برداری کنند.

این بخش از کلام امام علیه السلام، که مانند دیگر سخنان آن حضرت، بسیار حساب شده است، مشتمل بر «سیزده» جمله می‌باشد: پنج جمله اول، درباره آفرینش اجباری انسان تا مرگ و سپس مبدل شدن او به خاک است، و سه جمله درباره چگونگی رستخیز انسانها و پنج جمله دیگر درباره اتمام حجت الهی و فرصتهایی است که در این جهان در اختیار دارد.

در قسمت اول می‌فرماید: «آنها بندگانی هستند که با دستِ قدرتمندِ الهی، آفریده شده‌اند و بی‌اراده خویش پرورش داده می‌شوند، و برای حضور (در پیشگاه خدا) قبض روح می‌گردند، و به قبرها سپرده می‌شوند و سرانجام به استخوان‌های پوسیده‌ای مبدل خواهند شد!» ﴿عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ أَقْتَدَارًا، وَ مَرْبُوبُونَ أَقْتِسَارًا^(۱)، وَ مَقْبُوضُونَ أَحْتِضَارًا^(۲) وَ مُضْمَنُونَ أَجْدَاثًا، وَ كَائِنُونَ رُفَاتًا^(۳)﴾.

بی شک، انسان در افعال خود، مختار و آزاد است؛ ولی در آفرینش و مرگ چنین نیست! هیچ کس تاریخ تولد خود را تعیین نمی‌کند و هیچ کس زمان مرگ طبیعی خود را به میل خود انتخاب نمی‌نماید؛ حیات و مرگ از دایره اختیار ما بیرون است، همان گونه که پوسیدن و خاک شدن! و بعضی همین معنا را به عنوان یکی از تفاسیر جمله «الامر بین الامرین» انتخاب کرده‌اند.

۱. «اقتسار» از ماده «قسر» (بر وزن نصر) به معنای مجبور ساختن است.

۲. «اجداث» جمع «جدث» (بر وزن عبث) به معنای قبر است.

۳. «رفات» از ماده «رفت» (بر وزن هفت) به معنای خرد شدن و خرد کردن است.

به هر حال، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم این مسیر زندگی و مرگ را باید طبق اراده پروردگار و قوانین تعیین شده الهی بپیماییم؛ این واقعیتی است که غفلت از آن انسان را از خدا و خویشتن بیگانه می‌سازد و توجه به آن، بیداری و آگاهی و آمادگی می‌بخشد.

در سه جمله بعد، به سراغ رستاخیز انسانها می‌رود که آن نیز از اختیار آدمی بیرون است، می‌فرماید: «آنها تک و تنها برانگیخته می‌شوند، و در برابر اعمالشان جزا داده خواهند شد، و حساب هر یک از دیگری جداست!» ﴿وَمَبْعُوثُونَ أَفْرَادًا، وَ مَدِينُونَ جَزَاءً، وَ مُمَيَّنُونَ حِسَابًا﴾.

بی شک، هر کسی به تنهایی سر از لحد بیرون می‌آورد و این منافات با آن ندارد که بعداً به تناسب اعتقادات و اعمالشان به گروههایی تقسیم شوند، همان‌گونه که در بحث گذشته از آنها تعبیر به «رعیل» به معنای «گروه» شده بود و قرآن از آن تعبیر به «افواج»^(۱) می‌کند.

تعبیر به «مُمَيَّنُونَ حِسَابًا» ممکن است اشاره به همان چیزی باشد که در آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^(۲) آمده است. آری، هیچ کس به گناه دیگری کیفر داده نمی‌شود و حساب هیچ کس را به نام دیگری نمی‌نویسند، هر چند ممکن است رضایت به اعمال دیگران، یا کوتاهی در امر به معروف و نهی از منکر، سبب اشتراک حسابها شود.

در پنج جمله اخیر این فراز، همان‌گونه که در بالا ذکر شده، به فرصت‌های الهی و اتمام حجت‌ها که دارای ابعاد مختلفی است، اشاره کرده، می‌فرماید: «به آنها مهلت کافی برای جستجوی طُرُق خروج از مشکلات و مسئولیت‌ها داده شده است.» ﴿قَدْ أُمِّهْلُوا فِي طَلَبِ الْمَخْرَجِ﴾.

۱. سوره نبا، آیه ۱۸.

۲. سوره فاطر آیه ۱۸.

«و راه وصول به سعادت به آنها ارائه شده است» ﴿و هُدُوا سَبِيلَ الْمَنْهَجِ﴾.
 «و زمانی کافی برای جلب رضایت پروردگار در اختیار دارند.» ﴿و عَمَّرُوا مَهْلَ
 الْمُسْتَعْتَبِ^(۱)﴾.

«و پرده‌های تاریک شک و تردیدها (با ارائه دلایل روشن از سوی پروردگار) از
 مقابل آنها کنار زده شده است.» ﴿و كُشِفَتْ عَنْهُمْ سُدْفُ^(۲) الرَّيْبِ﴾.

و سرانجام: «میدان برای تمرین و آمادگی آنها، و اندیشه بهتر، و آرامش (برای
 جستجوی حقیقت) در مدت زندگی و دوران تلاش، باز گذارده شده است» ﴿و خُلُوا
 لِمِضْمَارِ الْحَيَاةِ^(۳)، وَ رَوِيَّةِ الْإِرْتِيَادِ^(۴)، وَ أَنَاةِ^(۵) الْمُقْتَبِسِ الْمُرْتَادِ، فِي مُدَّةِ الْأَجَلِ، وَ
 مُضْطَرَبِ^(۶) الْمَهْلِ﴾.

در این چند جمله، به ابعاد مختلف اتمام حجت الهی و طُرُق آن اشاره شده؛ از
 یک سو: مردم زمان کافی برای جلب رضای حق دارند. از سوی دیگر: از طریق کتب
 آسمانی و ارشادات انبیا و اولیا و هدایت عقل، راههای نجات در برابر دیدگان آنها
 قرار گرفته. از سوی سوم: توانایی و مهلت، برای جبران خطاها و توبه از گناهان و
 جلب رضای پروردگار دارند. از سوی چهارم: پرده‌های ظلمت و تاریکی که بر اثر
 وسوسه‌های شیاطین و ایجاد شک و تردید، بر قلب انسان می‌افتد، به وسیله تابش

۱. «مُسْتَعْتَب» از ماده «عَتَب» (بر وزن ثبت) به معنای رضایت و خشنودی است. بنابراین «مستعتب» به
 کسی می‌گویند که در مقام جلب رضایت باشد و بعضی از ارباب لغت گفته‌اند: ریشه اصلی این لغت «عتاب»
 به معنای سرزنش است و «اعتاب» به معنای نفی سرزنش است و «استعتاب» به معنای طلب نفی سرزنش که
 مساوی با طلب خشنودی است، آمده است.

۲. «سُدْف» جمع «سُدْفَه» (بر وزن غرفه) به معنای ظلمت است.

۳. «حِیَاد» جمع «جواد» در اینجا به معنای اسب با ارزش است.

۴. «إِرْتِیَاد» از ماده «رَوَد» (بر وزن صوت) به معنای طلب کردن چیزی است.

۵. «أَنَاة» به معنای آرامش و طمأنینه و وقار و حلم است و به معنای درنگ کردن نیز آمده است.

۶. «مُضْطَرَب» (به فتح راء) از ماده «اضطراب» به معنای حرکت نامنظم و گاه به معنای رفت و آمد آمده است
 و «مُضْطَرَب» در اینجا به معنای محل رفت و آمد است.

انوار الهی و هدایت‌های ربّانی کنار زده می‌شود و از سوی پنجم: درهای توفیق، برای ریاضت نفس، به کار گرفتن اندیشه، و استفاده از چراغِ پر نورِ معرفتِ پروردگار، در مدّت نسبتاً طولانی به روی آنها گشوده شده است.

بنابراین، هر کس به مقصد نرسد، یا در دام شیاطین گرفتار شود و یا امواج سهمگین گناه او را در کام خود فرو برد، مقصّر خود اوست و باید به خویشتن نفرین کند! که همه چیز برای سعادت او آماده شده بود، ولی همه را نادیده گرفت و در قعر «چاه طبیعت» باقی ماند و «به کوی حقیقت گذر نکرد». بنابراین، اگر در قیامت به آنها گفته شود: «أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ؛ آیا شما را به اندازه‌ای که هر کس اهل تذکر باشد در آن مدّت متذکر می‌شود، عمر ندادیم و اندازکننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟ اکنون بچشید که برای ظالمان یآوری نیست»^(۱) جای تعجب نیست.

* * *

نکته

دنیا میدان ورزشدگی و آزمایش است

در گذشته بازار مسابقه اسب سواری مانند امروز، داغ، یا از آن داغتر بود و سوارکاران برای اینکه به پیروزی برسند، ناچار به انجام تمرین‌های سختی بودند که اسب‌ها و خود آنها آمادگی کافی برای میدان مسابقه پیدا کنند و از آنجا که این تمرین‌ها سبب لاغری و ورزشدگی اسبها می‌شد، به میدان تمرین در عرف عرب «مضمار» گفته می‌شد (و «جیاد» نیز به معنای اسب‌های خوب و باارزش است).

۱. سورة فاطر، آیه ۳۷.

در متون اسلامی، گاه دنیا تشبیه به همان میدان تمرین و آمادگی و ریاضت شده است؛ در برابر قیامت که در واقع میدان مسابقه است، در خطبهٔ بالا اشارهٔ کوتاهی به این مسأله شده و شرح بیشتر دربارهٔ این تشبیه در خطبهٔ ۲۸ گذشت و این، تشبیه بسیار زیبایی است که می‌تواند واقعیت زندگی دنیا را در برابر آخرت، روشن سازد.

* * *

بخش ششم

فِيهَا أَمْثَالاً صَائِبَةً، وَمَوَاعِظَ شَافِيَةً، لَوْ صَادَفَتْ قُلُوباً زَاكِيَةً، وَأَسْمَاعاً
وَاعِيَةً، وَأَرَءَ عَازِمَةً، وَالْبَابَ حَازِمَةً! فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ سَمِعَ فَخَشَعَ،
وَأَقْتَرَفَ فَأَعْتَرَفَ، وَوَجَلَ فَعَمَلَ، وَحَازَرَ فَبَادَرَ، وَأَيَقَنَ فَأَحْسَنَ، وَعُبِّرَ
فَاعْتَبَرَ، وَحُذِرَ فَحَذَرَ، وَزُجِرَ فَازْدَجَرَ، وَأَجَابَ فَأَنَابَ، وَرَاجَعَ فَتَابَ، وَأَقْتَدَى
فَاحْتَدَى، وَأُرِيَ فَرَأَى، فَأَسْرَعَ طَالِباً، وَنَجَا هَارِباً، فَأَقَادَ ذَخِيرَةً، وَأَطَابَ
سَرِيرَةً، وَعَمَّرَ مَعَاداً، وَاسْتَظْهَرَ زَاداً، لِيَوْمِ رَحِيلِهِ، وَوَجِهَ سَبِيلِهِ، وَحَالَ
حَاجَتِهِ، وَمَوْطِنِ فِاقَتِهِ، وَقَدَّمَ أَمَامَهُ لِدَارِ مُقَامِهِ. فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ جِهَةً مَا
خَلَقَكُمْ لَهُ، وَأَحْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَأَسْتَحِقُّوا مِنْهُ مَا أَعَدَّ لَكُمْ
بِالْتَّنَجُّزِ لِصِدْقِ مِيعَادِهِ، وَالْحَذَرَ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ.

ترجمه

اوه! چه مثل‌های صائب و رسایی، و چه اندرزهای شفابخشی، به شرط آن که با
قلب‌های پاک و گوش‌های شنوا و اراده‌های قاطع و عقل‌های دوراندیش روبرو شود.
پس تقوای الهی پیشه کنید! تقوای کسی که چون (اوامر و نواهی الهی را) بشنود
خضوع کند (و در برابر آن) تسلیم شود، و چون گناه کند (عذر تقصیر به پیشگاه خدا
آورد و) اعتراف کند (و در مقام توبه برآید) و چون خاشع گردد (به وظایف خود)
عمل کند، و چون بیمناک شود به اطاعت حق مبادرت نماید، و چون (به مرگ و
لقای پروردگار) یقین کند، نیکی نماید، و هرگاه درس عبرت به او دهند، عبرت

پذیرد، و هر زمان او را (از اعمال خلاف) بر حذر دارند، حذر کند، و اگر (از نافرمانی خدا) منعش کنند، باز ایستد، و آنگاه که (به زبان) اجابت (دعوت حق) کند (در عمل) به سوی او باز گردد و چون باز گردد، توبه کند، و چون تصمیم به پیروی (از پیشوایان دین) گیرد، به دنبال آنها گام بردارد، و چون (حقایق را) به او نشان دهند (چشم باز کند و) ببیند. کسی که با سرعت در طلب حق، حرکت کند و از نافرمانی‌ها بگریزد، در نتیجه از این راه ذخیره‌ای به دست آورد و باطن خویش را پاکیزه کند و آخرت خود را آباد سازد و توشه‌ای برای روز حرکت به سوی مقصد و هنگام حاجت و منزلگاه نیاز با خود بردارد و پیشاپیش خود به سرای جاودانیش بفرستد. پس تقوای الهی پیشه کنید ای بندگان خدا! در راستای هدفی که شما را برای آن آفریده. و از مخالفت فرمانش بر حذر باشید! آنچنان که به شما هشدار داده و بدین وسیله استحقاق آنچه را به شما وعده داده است، پیدا کنید که وعده او صادق و قطعی است! و به این طریق، از وحشت روز رستاخیز در امان بمانید.

شرح و تفسیر

مواعظ تکان دهنده!

در این بخش از کلام امام علیه السلام که در واقع تکمیلی است بر بخش گذشته، اشاره به موعظه‌های نافذ و مؤثر و مثل‌های روشن‌گر و اندرزهایی که سبب نجات انسانها است، کرده، چنین می‌فرماید: «اوه! چه مثل‌های صائب و رسایی، و چه اندرزهای شفابخشی، به شرط آن که با قلب‌های پاک و گوش‌های شنوا و اراده‌های قاطع و عقل‌های دوراندیش روبرو شود» ﴿فَيَا لَهَا أَمْثَالًا صَائِبَةً، وَمَوَاعِظَ شَافِيَةً، لَوْ صَادَفَتْ قُلُوبًا زَاكِيَةً، وَأَسْمَاعًا وَاعِيَةً، وَآرَاءَ عَازِمَةً، وَالْبَابُ حَازِمَةٌ﴾^(۱).

۱. «حازم» از ماده «حزم» (بر وزن جزم) به معنای تفکر عمیق و صحیح است و به افراد دوراندیش «حازم» گفته می‌شود و «حزام» (بر وزن کتاب) به معنای کمربند است که از نظر استحکام، تناسبی با معنای اصلی دارد.

این جمله ممکن است، اشاره به مواعظ و مَثَل‌هایی باشد که در بخش‌های گذشته این خطبه در کلام امام علیه السلام آمد و یا اشاره به مجموعه مَثَل‌ها و اندرزهایی که از طریق وحی و اولیای الهی به ما رسیده است؛ به قرینه تعبیراتی که در بخش قبل، راجع به هدایت الهی به طُرُق نجات و کنارزدن پرده‌های شک و تردید و مهلت کافی برای پرورش انسانهای شایسته و اتمام حجت به تقصیرکاران آمده است.

به هر حال، هدف بیان این نکته است که اگر گوش شنوا و عقل آگاه و دل بیداری باشد، مواعظ هدایتگر، به قدر کافی در اختیار است و به تعبیر دیگر: در فاعلیت فاعل، نقصی نیست، اگر نقصانی باشد در قابلیت قابل است.

تعبیر به «صَائِبَةٌ» در مورد امثال، اشاره به این است که این مَثَل‌ها دقیقاً مطابق واقع است و تعبیر به «أَسْمَاعٌ وَاعِيَةٌ» اشاره به این است که بعد از شنیدن یک سخن، باید آن را در خود نگاه داشت، و برای اندیشه بیشتر آماده ساخت؛ نه مانند افرادی که مطابق ضرب‌المثل معروف: «مطالب را از یک گوش می‌شنوند و از گوش دیگر بیرون می‌فرستند.» نسبت به آن بی‌توجه بود.

تفاوت «آرَاءِ عَازِمَةٍ» و «الْبَابِ حَازِمَةٍ» ظاهراً در این جهت است که «آرَاءِ عَازِمَةٍ» اشاره به تصمیم‌های محکم است؛ چرا که انسان بدون اراده و تصمیم قاطع، هرگز از مواعظ عالیه و اندرزهای «اولیاء الله» بهره‌ای نمی‌گیرد؛ هرچند ممکن است تصدیق کند و بپذیرد، اما قدرت بر تصمیم‌گیری - بر اثر ضعف اراده - نداشته باشد و «الْبَابِ حَازِمَةٍ» اشاره به اندیشه‌های ژرف و عمیق است که عواقب کار را به خوبی می‌بیند و با دورنگری، جوانب هر مسأله را بررسی می‌کند. آری کسی که دارای فکر عمیق و اراده قوی و گوش شنوا و قلب پاک باشد، بهترین بهره را از مَثَل‌ها و مواعظ و اندرزها می‌گیرد.

سپس امام علیه السلام امر به تقوا کرده و با جمله‌های کوتاه و بسیار پرمعنا که قریب

«بیست» جمله می‌شود جلوه‌های مختلف تقوا را بیان می‌کند. در حقیقت گمشده‌ای که بسیاری از راهیان راه قرب پروردگار، درباره کشف حقیقت تقوا دارند، در این جمله‌ها بیان شده است.

می‌فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید، تقوای کسی که چون (اوامر و نواهی الهی را) بشنود، خضوع کند (و در برابر آن تسلیم شود)» ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ سَمِعَ فَخْشَعٌ﴾^(۱) «و چون گناه کند (عذر تقصیر به پیشگاه خدا آورد) و اعتراف کند (و در مقام توبه برآید)» ﴿وَأَقْتَرَفَ^(۱) فَأَعْتَرَفَ﴾.

«و چون خاشع گردد (به وظایف خود) عمل کند» ﴿وَوَجَلَ فَعَمِلَ﴾.
 «و چون بیمناک شود، به اطاعت حق مبادرت نماید» ﴿وَوَحَاذَرَ فَبَادَرَ﴾.
 «و چون (به مرگ و لقای پروردگار) یقین کند، نیکی نماید» ﴿وَأَيَّقَنَ فَأَحْسَنَ﴾.
 «و هر گاه درس عبرت به او بدهند، عبرت پذیرد» ﴿وَعُوبِرٌ فَأَعْتَبِرَ﴾.
 «و هر زمان او را (از اعمال خلاف) بر حذر دارند، حذر کند» ﴿وَوَحْذَرَ فَحَذِرَ﴾.
 «و اگر (از نافرمانی خدا) منعش کنند، باز ایستد» ﴿وَوَجَرَ فَأَزْدَجَرَ﴾.
 «و آنگاه که به زبان، اجابت (دعوت حق) کند، در عمل به سوی او باز گردد»
 ﴿وَأَجَابَ فَأَنَابَ﴾.

«و چون باز گردد، توبه کند» ﴿وَرَجَعَ فَتَابَ﴾.
 «و چون تصمیم به پیروی (از پیشوایان دین) گیرد، به دنبال آنان گام بردارد»
 ﴿وَأَفْتَدَى فَاخْتَدَى^(۲)﴾.
 «و چون (حقایق را) به او نشان دهند (چشم باز کند و) ببیند» ﴿وَأُرِيَ فَرَأَى﴾.

۱. «اِقْتَرَفَ» از ماده «قَرَفَ» (بر وزن حرف) به معنای بدست آوردن چیزی است و «اِقْتَرَفَ» در مورد انجام گناه بکار می‌رود.

۲. «اِحْتَدَى» از ماده «حَدَوُ» (بر وزن حذف) در اصل به معنای برش کفش مطابق الگو و اندازه معین است؛ سپس به مطابقت چیزی که مانند دیگری صورت گیرد «حَدَوُ» و «اِحْتَدَاءُ» گفته شده و به کفش «حِذَاءُ» می‌گویند؛ در خطبه بالا به معنای پیروی کردن و مطابق الگوهای الهی در همه چیز حرکت کردن است.

در این «دوازده» جمله کوتاه و بسیار پر معنا، جلوه‌های تقوا به خوبی نشان داده شده است. تقوا تنها ادعا نیست و تنها پرهیز از ناپاکی‌ها نمی‌باشد. تقوا از شنیدن سخنان روح‌پرور منادیان حق، شروع می‌شود و قلب و جان در برابر آن خاضع می‌گردد؛ نخست در مقام توبه بر می‌آید و به گناهان خویش، در برابر حق اعتراف می‌کند، سپس خوف الهی او را به سوی عمل می‌فرستد و با سرعت در این راه گام برمی‌دارد؛ به مقام یقین می‌رسد و آثارش در اعمال او ظاهر می‌گردد؛ از حوادث تاریخی و آنچه با چشم خود می‌بیند، عبرت می‌گیرد و از هشدارها درس می‌آموزد؛ گوش به امر و نهی الهی دارد و دعوت حق را اجابت می‌کند؛ اگر لغزشی پیدا کند، راه توبه پیش می‌گیرد و همواره گام در جای گام‌های رهبران الهی می‌گذارد؛ چشم می‌گشاید و حقایقی را که به او در مسیر راه نشان می‌دهند، به خوبی می‌بیند.

در ادامه این توصیف جالب و زیبا می‌فرماید: «کسی که با سرعت در طلب حق حرکت کند، و از نافرمانی‌ها بگریزد» ﴿فَأَسْرَعَ تَالِبًا وَ نَجَا هَارِبًا﴾.

«در نتیجه، ذخیره‌ای به دست آورد، باطن خویش را پاکیزه کند، آخرت را آباد سازد، توشه‌ای برای روز حرکت به سوی مقصد، هنگام حاجت، و منزلگاه نیاز، با خود بردارد، و پیشاپیش خود، به سرای جاودانیش بفرستد» ﴿فَأَفَادَ ذَخِيرَةً، وَأَطَابَ سَرِيرَةً، وَ عَمَّرَ مَعَادًا، وَ اسْتَظْهَرَ^(۱) زَادًا، لِيَوْمِ رَحِيلِهِ، وَ وَجِهَ سَبِيلِهِ، وَ حَالَ حَاجَتِهِ، وَ مَوْطِنَ فِائِقَتِهِ، وَ قَدَّمَ أَمَامَهُ لِدَارِ مُقَامِهِ﴾.

در واقع اینها جلوه‌های دیگری از تقواست که انسان را با شتاب به دنبال حق می‌فرستد و گناه‌گریزی را در او زنده می‌کند و جهت به دست آوردن زاد و توشه، برای منزلگاه ابدی و روز نیاز و درماندگی بسیج می‌کند.

در ادامه این سخن بار دیگر دعوت به تقوا فرموده و در یک نتیجه‌گیری روشن

۱. «اسْتَظْهَرَ» از ماده «ظهر» (بر وزن دهر) به معنای پشت، گرفته شده و «اسْتَظْهَرَ زَادًا» به معنای حمل کردن زاد و توشه، بر پشت خویش، یا بر پشت مرکب است.

می‌فرماید: «ای بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید در راستای هدفی که شما را برای آن آفریده» ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ جِهَةً مَا خَلَقَكُمْ لَهُ﴾^(۱).

به یقین، آفرینش انسان هدفی داشته: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»^(۲) آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود! و به یقین دست‌یابی به هدف آفرینش، بدون تقوا حاصل نمی‌شود؛ هدف این بوده که انسان در مسیر بندگی خدا گام بردارد و به جوار قرب الهی برسد و هر روز مشمول رحمت و صاحب کمال تازه‌ای شود؛ واضح است پیمودن این راه، تنها با بال و پر معرفت و تقوا میسر است.

سپس توضیح بیشتری داده، می‌فرماید: «از مخالفت فرمانش بر حذر باشید! آنچنان که به شما هشدار داده» ﴿وَأَحْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ﴾^(۳) مَا حَذَرَ كُمْ مِنْ نَفْسِهِ

تعبیر به «کنه» اشاره لطیفی به این حقیقت است که در برابر هشدارهای الهی تنها به ظواهر قناعت نکنید و صورت را بر معنا مقدم ندارید؛ بلکه به عمق این هشدارها برسید و رضا و خشنودی خدا را بطلبید.

در پایان آثار پربار تقوا را بیان کرده، می‌فرماید: «بدین وسیله استحقاق آنچه را به شما وعده داده است، پیدا کنید، که وعده او صادق و قطعی است، و به این طریق از وحشت روز رستاخیز در امان بمانید» ﴿وَأَسْتَحِقُّوا مِنْهُ مَا أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّنْجِزِ﴾^(۴) لِيَصِدَّقَ مِيعَادِهِ، وَالْحَذَرَ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ

تعبیرات امام علیه السلام در اینجا، اشاره به آیاتی مانند آیه «نهم» سوره «مائده» است که می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» خداوند به

۱. در اینکه جمله «جِهَةً مَا خَلَقَكُمْ لَهُ» «ظرف» است یا «مفعول به» برای فعل مقدر، یا «مفعول لأجله» احتمالات متعددی داده شده است؛ ولی شاید احتمال اول از همه روشن‌تر باشد.

۲. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۳. «کنه» به معنای حقیقت و باطن چیزی است و گاه به معنای سرانجام و پایان وقت چیزی آمده است و در جمله بالا همان معنای اول منظور شده است.

۴. «تَنْجِزٌ» از ماده «نَجَزَ» (بر وزن عَجَز) به معنای انجام دادن چیزی است و غالباً در مورد وفای به عهد، به کار می‌رود و «تَنْجِزٌ» به معنای مطالبه انجام چیزی، یا مطالبه وفای به عهد است.

آنها که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است». و آنچه در آیه «پانزدهم» سوره «آل عمران» آمده که می‌فرماید: «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ؛ برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند، در نزد پروردگارشان باغهایی است از بهشت که نهرها از پای درختانش می‌گذرد». و آنچه در آیه ۶۸ سوره «توبه» آمده است: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا؛ خداوند به مردان و زنان منافق و کفار وعده آتش دوزخ داده که جاودانه در آن خواهند ماند».

نکته

«ریشه‌ها» و «شاخه‌های» تقوا

تقوا، یعنی: بزرگترین افتخار بشر، بهترین وسیله قرب خدا، معیار کرامت انسان و زاد و توشه راهیان راه خدا، ریشه‌ها و شاخه‌ها و میوه‌هایی دارد که در فراز بالا از این خطبه گرانبها، به آن اشاره شده است.

سرچشمه تقوا گوش‌های شنوا و دل‌های آگاه و اراده‌های قوی و افکار نورانی است، که انسان را آماده پیمودن راه تقوا می‌کند و در آغاز این بخش از خطبه، به آن اشاره شده است و شاخه‌ها و میوه‌های این درخت برومند، خشوع در برابر پروردگار و اعتراف به گناهان و توبه از آن و نیکوکاری و عبرت‌پذیری و اقتدا به پیشوایان الهی است. هنگامی که بذر تقوا در درون دل آماده‌ای، افشانده بشود و و با آب «مراقبه» و «محاسبه» آبیاری گردد، میوه‌های خوف و خشیت و خشوع و توبه و انابه و بازگشت بسوی حق ظاهر و آشکار می‌شود.

بخش هفتم

جَعَلَ لَكُمْ أَسْمَاعًا لِتَعِيَ مَا عَنَاهَا، وَأَبْصَارًا لِتَجْلُوَ عَنْ عَشَاهَا، وَأَشْهَاءَ
جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا، مُلَائِمَةً لِأَحْنَائِهَا، فِي تَرْكِيْبِ صُورِهَا، وَ مُدَدِ عُمْرِهَا،
بِأَبْدَانٍ قَائِمَةٍ بِأَرْفَاقِهَا، وَ قُلُوبٍ رَائِدَةٍ لِأَرْزَاقِهَا، فِي مُجَلَّاتِ نِعْمِهِ، وَ
مُوجِبَاتِ مَنَنِهِ، وَ حَوَاجِزِ عَافِيَّتِهِ. وَ قَدَّرَ لَكُمْ أَعْمَارًا سَتَرَهَا عَنْكُمْ، وَ خَلَفَ
لَكُمْ عِبْرًا مِنْ آثَارِ الْمَاضِيْنَ قَبْلَكُمْ، مِنْ مُسْتَمْتَعِ خَلَاقِهِمْ، وَ مُسْتَفْسَحِ
خَنَاقِهِمْ. أَرْهَقْتَهُمُ الْمَنَايَا دُونَ الْأَمَالِ، وَ شَدَّ بِهِمْ عَنهَا تَحْرُمُ الْأَجَالِ. لَمْ
يَمْهَدُوا فِي سَلَامَةِ الْأَبْدَانِ، وَ لَمْ يَعْتَبِرُوا فِي أَنْفِ الْأَوَانِ.

ترجمه

(خداوند) برای شما گوش‌هایی قرار داد که آنچه را برایش اهمیت دارد، بشنود و حفظ کند، و چشم‌هایی که تاریکی‌ها را کنار زند و حقایق را (آن‌گونه که هست ببیند) و نیز بدنهایی قرار داد که اعضا را در بر گرفته است و در ترکیب‌بندی و تداوم عمر، هماهنگ با یکدیگرند؛ با بدنهایی که تمام امکانات را در بردارد، و دل‌هایی که جوینده انواع روزی‌ها (و مواهب الهی) است و برای آن دقیقاً برنامه‌ریزی می‌کند، تا نعمت‌های فراگیر الهی و مواهب گوناگون او را به دست آورد، و از آنچه مانع عافیت و سلامت است بپرهیزد؛ و نیز عمرهایی برای شما مقدر فرمود که مقدار دقیق آن از شما پنهان است، و از آثار گذشتگان درس‌های عبرت برایتان ذخیره کرده (که مایه بیداری و هوشیاری شماست): از لذاتی که از دنیا بردند و مواهبی که پیش از گلوگیر شدن مرگ، از آن بهره‌مند شدند؛ ولی سرانجام پنجه مرگ، گریبان آنها را گرفت و

میان آنها و آرزوها جدایی افکند و با فرارسیدن اجل، دامنه آرزوها را برچید، این در حالی بود که به هنگام سلامت، چیزی برای خود نیندوختند و در آغاز زندگی (برای پایانش) عبرت نگرفتند.

شرح و تفسیر

همه غرق احسان اویم!

امام علیؑ در این بخش از خطبه، اشاره به بخشی از نعمت‌های مهم الهی می‌کند، نعمت‌هایی که توجه به آنها حس شکرگزاری انسان را برمی‌انگیزد و انگیزه‌ای برای معرفه الله و پرهیزگاری می‌شود؛ می‌فرماید: «(خداوند) برای شما گوشه‌هایی قرار داد که آنچه را برایش اهمیت دارد بشنود و حفظ کند و چشم‌هایی که تاریکی‌ها را کنار زند (و حقایق را آن گونه که هست ببیند) و نیز بدنهایی قرار دارد که اعضا را در بر گرفته است. و در ترکیب‌بندی و تداوم عمر، هماهنگ با یکدیگرند» ﴿جَعَلَ لَكُمْ أَسْمَاعًا لَتَعِيَ مَا عَنَّا^(۱)، وَأَبْصَارًا لَتَجَلُو^(۲) عَنْ عَشَائِهَا^(۳)، وَأَشْلَاءَ^(۴) جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا، مُلَائِمَةً لِأَحْنَائِهَا^(۵)، فِي تَرْكِيْبِ صُوْرَهَا، وَ مُدِدِ عُمْرِهَا﴾.

۱. «عنا» از ماده «عنایت» به معنای توجه و اهتمام، نسبت به چیزی است و ضمیر در «عنا» در اینجا ممکن است به خداوند برگردد که اشاره به اهداف الهی است که از طریق گوش به انسان می‌رسد؛ یا به خود انسان باز می‌گردد، که اشاره به اهدافی است که انسان از طریق گوش به آن می‌رسد و یا به «ما» برگردد، که اشاره است به مطالبی که شنیدن آن برای گوش مهم است.

۲. «تجلو» از ماده «جلاء» به معنای واضح و آشکار شدن است.

۳. «عشا» از ماده «عشو» (یا «عشی») به معنای ضعف چشم و ناتوانی آن است و گاه گفته‌اند: به معنای شب کوری است.

۴. «أشلاء» جمع «شیل» (بر وزن شکل) به معنای عضو و جسد است و در اینجا به معنای جسد آمده؛ زیرا بعد از آن می‌گوید: «جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا» و گاه گفته‌اند: به معنای قطعه گوشت می‌باشد که در واقع همان عضلات است. این معنا نیز در خطبه بالا صادق است.

۵. «أحناء» جمع «حنو» (بر وزن حلم) به هر چیزی گفته می‌شود که نوعی انحناء و پیچیدگی دارد، مانند بسیاری از استخوانهای بدن.

در واقع امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود، از یک سو اشاره به نعمت بزرگ تک تک اعضای بدن کرده و از میان آنها انگشت روی چشم و گوش - که مهمترین وسیله رابطه انسان با عالم خارجند و قسمت عمده معلومات انسان از مسیر این دو، به دست می آید - گذارده، و از سوی دیگر، به هماهنگی اعضای بدن با یکدیگر اشاره می فرماید و از بین آنها سخن از عضلات بدن، به میان آورده که هماهنگ با تمام اعضا، کار می کنند و با اشکال استخوان ها، دقیقاً مطابقت دارند.

مسئله هماهنگی اعضای بدن، یکی از جالب ترین پدیده های آفرینش و از مهمترین نعمت های الهی است. در عین این که ظاهراً بسیاری از اعضا مستقل هستند ولی به هنگام پیش آمدهای مختلف، چنان هماهنگی خودجوش در میان آنها پدید می آید، که انسان در شگفتی فرو می رود. مثلاً اگر حادثه ای رخ دهد که انسان مجبور باشد از مرکز حادثه به سرعت دور شود و فرار کند، در یک لحظه تمام نیروهای بدن بسیج می شود، ضربان قلب بالا می رود، نفس ها به سرعت رفت و آمد پیدا می کند، تا خون و اکسیژن کافی را به عضلات و ماهیچه ها برساند، هوشیاری بیشتر می شود، چشم و گوش تیزبین تر و دقیق تر می گردد و حتی اگر موانعی از قبیل گرسنگی و تشنگی وجود داشته باشد، ناگهان فراموش می شود، تا انسان بتواند به سرعت خود را از مرکز حادثه دور کند. این هماهنگی نه به میل و اختیار انسان است بلکه از طریق فرمان هایی است که از مغز، به صورت ناخود آگاه به تمام اعضا، صادر می شود. این هماهنگی عجیب، هم از نشانه های قدرت و عظمت پروردگار و هم از نعمت های عظیم او بر ما است، که در جمله های بالا به آن اشاره شده است.

این هماهنگی نه تنها در صورت، که در گنه باطن اعضا، و حتی در مقدار عمر آنها، وجود دارد که امام علیه السلام مخصوصاً به آنها اشاره فرموده است. سپس در ادامه این سخن می افزاید: «این نعمت های بزرگ الهی همراه است با بدن هایی که تمام امکانات را (برای ادامه حیات) در بر دارد و دل هایی که جوینده انواع روزی ها (و

مواهب الهی) است (و برای آن دقیقاً برنامه‌ریزی می‌کند) تا نعمت‌های فراگیر الهی و مواهب گوناگون او را به دست آورد و از آنچه مانع عافیت و سلامت است، بپرهیزد»
 ﴿بِأَبْدَانٍ قَائِمَةٍ بَارِفَاقِهَا،^(۱) وَ قُلُوبٍ رَائِدَةٍ^(۲) لِأَرْزَاقِهَا، فِي مُجَلَّاتٍ^(۳) نِعْمِهِ، وَ مُوجِبَاتٍ مِّنْهُ، وَ حَوَاجِزٍ^(۴) عَافِيَتِهِ﴾.

این بخش از کلام امام علیه السلام تکمیلی است بر آنچه در جمله‌های قبل در مورد هماهنگی اعضای بدن آمده است. می‌فرماید: نه تنها اعضا با یکدیگر هماهنگند، بلکه روح و فکر نیز در جلب منافع و دفع مفسدات با این مجموعه‌ها همکاری تنگاتنگ دارند. و این همکاری روحانی و جسمانی که در سراسر وجود انسان حاکم است، از بدایع شگفت‌آوری است که هرچه زمان می‌گذرد و علم پیش می‌رود، دقایق و ظرافت‌های تازه‌ای از آن کشف می‌شود و به یقین یکی از بزرگترین مواهب الهی و مهمترین آیات عظمت او است.

«مُجَلَّاتٍ نِعْمِهِ» از قبیل اضافه صفت به موصوف است و به معنای «نِعْمَةُ الْمُجَلَّلَةِ» [=نعمت‌های فراگیر] است که عموم انسان‌ها را در بر می‌گیرد و دوست و دشمن، و کافر و مؤمن از آن بهره می‌گیرند.

«وَ حَوَاجِزَ عَافِيَتِهِ» به معنای موانع سلامت خداداد است و در اینجا جمله‌ای در

۱. «أَرْفَاقٍ» جمع «رَفِيقٍ» (بر وزن فکر) به معنای منفعت و ملایمت و مدارا کردن است و به هر چیزی که انسان برای رسیدن به اهداف خود از آن کمک می‌گیرد، گفته می‌شود و در خطبه بالا منظور همین معنا است.
 ۲. «رَائِدَةٍ» از ماده «رَوَد» (بر وزن شوق) در اصل به معنای جستجوی آب و مرتع است؛ سپس به هر گونه جستجوگری و طلب چیزی گفته شده است و از آنجا که معمولاً کاروان‌ها قبلاً کسی را می‌فرستادند که محل مناسبی برای توقف کاروان پیدا کند، سپس آن شخص، کاروان را به آن محل هدایت می‌کرد، واژه «رَائِد» به معنای هدایت کننده نیز به کار می‌رود.

۳. «مُجَلَّاتٍ» از ماده «جَلَّال» در اصل به معنای بزرگ شدن است و از آنجا که بزرگ شدن سبب گسترش و شمول و عمومیت می‌شود، این واژه به معنای شمول و عمومیت نیز بکار می‌رود و «مُجَلَّاتٍ النَّعْمِ» نعمت‌هایی است که تمام وجود انسان را فرا می‌گیرد.

۴. «حَوَاجِزُ» جمع «حَاجِزَةٍ» به معنای چیزی است که مانع و رادع می‌شود و «حَوَاجِزُ الْعَافِيَةِ» موانع تندرستی است.

تقدیر است و با توجه به آن، معنای این جمله چنین می‌شود: «خداوند طرق دفع موانع عافیت را به انسان آموخته است» ﴿مَا يَمْنَعُ حَوَاجِرَ عَافِيَتِهِ﴾^(۱)

سپس به دو قسمت از نعمت‌های بزرگ الهی بر انسانها - افزون بر آنچه گذشت - اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند عمرهایی برای شما مقدر فرموده که مقدار دقیق آن، از شما پنهان است و نیز از آثار گذشتگان درسهای عبرت برایتان ذخیره کرده (که مایه بیداری و هشیاری شماست): از لذاتی که از دنیا بردند و مواهبی که پیش از گلوگیر شدن مرگ، از آن بهره‌مند شدند؛ ولی سرانجام پنجه مرگ گریبان آنها را گرفت و میان آنها و آرزوها جدایی افکند و فرا رسیدن اجل، دامنه آرزوها را برچید؛ این در حالی بود که به هنگام سلامت، چیزی برای خود نیندوختند و در آغاز زندگی (برای پایانش) عبرت نگرفتند.» ﴿وَ قَدَّرَ لَكُمْ أَعْمَارًا سَتَرَهَا عَنْكُمْ، وَ خَلَّفَ لَكُمْ عِبْرًا مِنْ آثَارِ الْمَاضِينَ قَبْلَكُمْ، مِنْ مُسْتَمْتِعِ خَلْقِهِمْ^(۲)، وَ مُسْتَفْسِحِ خَنَاقِهِمْ^(۳) أَرْهَقْتَهُمْ^(۴) أَلْمَنَآيَا دُونَ الْأَمَالِ، وَ شَدَّ بِهِمْ^(۵) عَنْهَا تَحْرِمُ^(۶) الْأَجَالَ. لَمْ يَمْهَدُوا فِي سَلَامَةِ الْأَبْدَانِ، وَ لَمْ يَعْتَبِرُوا فِي أَنْفِ^(۷) الْأَوَانِ﴾.

۱. «خَلَقَ» از ماده «خَلَقَ» در اصل به معنای تعیین اندازه است و به همین دلیل به نصیب و بهره نیز «خَلَقَ» گفته می‌شود و «مُسْتَمْتِعِ خَلْقِهِمْ» که در خطبه بالا آمده، به معنای لذاتی است که از دنیا برده‌اند.
۲. «خَنَاقَ» از ماده «خَنَقَ» (بر وزن خشم) به معنای خفه کردن است و «خَنَاقَ» (بر وزن کتاب) به معنای طنابی است که با آن خفه می‌کنند و «مُسْتَفْسِحِ خَنَاقِهِمْ» در خطبه بالا به معنای مواهبی است که قبل از گلوگیر شدن مرگ، انسان از آن بهره می‌گیرد.
۳. «أَرْهَقَ» از ماده «إِرْهَاقَ» گرفتن چیزی با عجله است و ریشه اصلی آن «رَهَقَ» (بر وزن شفق) به معنای ظلم آمده است.
۴. در اینکه «شَدَّ بِهِمْ» یک کلمه است یا دو کلمه در میان «مفسران نهج البلاغه» گفتگوی فراوانی است. آنها که آن را یک کلمه می‌دانند «شَدَّ بِ» را از ماده «تَشَدَّبَ» به معنای بریدن و اصلاح شاخه‌های درخت می‌دانند، که با متن خطبه بسیار مناسب است و آنها که آن را دو کلمه دانسته‌اند (شَدَّ + بِهِمْ) «شَدَّ» را از ماده «شَدَّوُد» به معنای جدا شدن و انفراد و ندرت یافتن گرفته‌اند، که آن هم با خطبه بالا مناسبت دارد.
۵. «تَحْرِمُ» از ماده «حَرَّمَ» (بر وزن چرم) به معنای پاره کردن است.
۶. «أَنْفِ» مفرد است و به معنای آغاز هر چیزی است و لذا «چراگاهی» که هنوز حیوانی در آن نچریده است «أَنْفٌ» نامیده می‌شود و همچنین کاسه‌ای که هنوز کسی از آن، آب ننوشیده است.

اما نعمت اول: نعمت عمر است، که در واقع خمیر مایه تمام سعادت‌ها و سرمایه تمام خوشبختی‌ها است. اگر «امیرمؤمنان علی (علیه السلام)» در «لیلة المبيت» در بستر «پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)» خوابید و بزرگترین فضیلت را در برابر این ایثار برای خود فراهم کرد، تنها با بهره‌گیری از یک شب از عمرش بود و اگر ضربه او در روز «خندق» بر پیکر «عمرو بن عبدود» برتر از عبادت جن و انس شد، تنها با استفاده از ساعتی از این عمر بود؛ و اگر «شهیدان کربلا» بزرگترین حماسه را در تاریخ بشریت آفریدند و اسوه و مقتدایی برای همه امت‌های در بند شدند، تنها با استفاده از یک نصف روز از عمرشان بود. آری اکسیر عمر به قدری گرانبها است که نعمتی برتر و پر بارتر از آن نیست.

ولی خداوند، به لطف و حکمتش پایان عمر هرکس را بر او مخفی داشته! چرا که به گفته امام صادق (علیه السلام): اگر انسان از مقدار عمر خود، آگاه باشد و ببیند عمرش کوتاه است، پیوسته انتظار مرگ می‌کشد و همان چند صباح زندگی برای او گوارا نخواهد بود و همانند کسی است که اموالش در شرف نابودی است و با تمام وجودش فقر و تنگدستی را احساس می‌کند... و اگر عمر خود را طولانی ببیند در غرور و غفلت و لذات و انواع گناهان غوطه‌ور می‌شود، به این پندار که از همه لذات کام بگیرد و در پایان عمر توبه کند.^(۱) بنابراین، هم ساعات و ایام عمر، نعمت است و هم پوشیده بودن مقدار آن.

و اما نعمت دوم: یعنی درس‌های عبرتی که از پیشینیان در صفحات تاریخ، یا خاطره بزرگسالان و یا در بناها و کاخ‌ها و قبرهایی که از آنها باقی مانده؛ آن نیز از مهمترین نعمت‌های پروردگار است. زیرا دقت در این آثار و همچنین در صفحات تاریخ آنچنان انسان را در جریان تجارب گذشته می‌گذارد، که گویی عمر جاودان

۱. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۸۳ (با کمی تلخیص).

پیدا کرده و از آغاز خلقت، با همه اقوام، زیسته و تلخ و شیرین زندگی آنها را چشیده است.

تاریخ و آثار پیشینیان، مهمترین آینه عبرت است و انسان می‌تواند تمام سرنوشت آینده خویش را، در این آینه بزرگ و تمام‌نما ببیند. عوامل پیروزی، اسباب شکست، سرچشمه خوشبختی و بدبختی، و دلایل کامیابی و ناکامی را در آن مشاهده کند و این براستی بزرگترین نعمت خدا بر انسان است. قرآن مجید می‌گوید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ؛ در سرگذشت آنان (پیشینیان) درس عبرتی است برای صاحبان اندیشه».^(۱)

چه بسیار کسانی که نقشه‌های دامنه‌داری، برای زندگی خود کشیده بودند و در دنیایی از آرزوها غوطه‌ور بودند، ولی مرگ آمد و دامنه آرزوها را به سرعت برچید و همه نقشه‌ها را نقش بر آب کرد؛ و این در حالی بود که آنها نیز، در برابر تاریخ اقوام پیش از خود، قرار داشتند، ولی هواوهوسهای سرکش، پرده ضخیمی بر چشمان عقل و خرد آنها افکند، و نتوانستند واقعیات این زندگی را ببینند! به همین دلیل، با دست خالی از این جهان، به جهان دیگر شتافتند.

بخش هشتم

فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ بَضَاضَةِ الشَّبَابِ إِلَّا حَوَانِي الْهَرَمِ؟ وَ أَهْلُ غَضَارَةِ
الصَّحَّةِ إِلَّا نَوَازِلَ السَّقَمِ؟ وَ أَهْلُ مُدَّةِ الْبَقَاءِ إِلَّا آوِنَةَ الْفَنَاءِ؟ مَعَ قُرْبِ الزِّيَالِ،
وَ أُرُوفِ الْإِنْتِقَالِ، وَ عِلَزِ الْقَلْقِ، وَ أَلَمِ الْمَضِضِ، وَ عُصَصِ الْجَرَضِ، وَ تَلَفُّتِ
الْإِسْتِغَاثَةِ بِنُصْرَةِ الْحَفْدَةِ وَ الْأَقْرِبَاءِ، وَ الْأَعِزَّةِ وَ الْقُرْنَاءِ!

ترجمه

آیا جوانانِ شاداب، انتظاری جز خمیدگی پیری دارند؛ و آیا آنها که برخوردار از نعمت تندرستی کامل هستند، جز انواع بیماری‌ها را چشم‌به‌راه می‌باشند؟ و آیا کسانی که از بقا، برخوردارند جز لحظات فنا را منتظرند؟ اینها همه در حالی است که هنگام فراق و جدایی و لرزه و اضطراب، و ناراحتی مصیبت، و چشیدن طعم تلخ مصایب، و فروبردن جرعه‌های درد و رنج، و گردش چشم به اطراف، برای کمک‌خواهی و یاری جستن از فرزندان و نزدیکان و عزیزان و هم‌قطاران، فرا رسیده است!

شرح و تفسیر

به هوش باشیم، همه نعمت‌ها زوال‌پذیرند!

امام علیؑ در این بخش از سخنانش، اشاره به نکته مهم دیگری در رابطه با زندگی دنیا و مواهب آن می‌فرماید، که تمام نعمت‌هایش در شرف زوال و اضمحلال است و به همین دلیل، نه قابل اعتماد است و نه شایسته دل بستگی! می‌گوید: «آیا جوانان

شاداب، انتظاری جز خمیدگی پیری دارند؟ و آیا آنها که برخوردار از نعمت تندرستی کامل هستند، جز انواع بیماری‌ها را چشم به راه می‌باشند؟ و آیا کسانی که از بقا، برخوردارند جز لحظات فنا را منتظرند؟» ﴿فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ بَضَاضَةٍ^(۱) الشَّبَابِ إِلَّا حَوَانِي^(۲) الْهَرَمِ؟^(۳) وَ أَهْلُ غَضَارَةٍ^(۴) الصَّحَّةِ إِلَّا نَوَازِلَ السَّقَمِ؟ وَ أَهْلُ مُدَّةِ الْبَقَاءِ إِلَّا آوَتَهُ^(۵) الْفَنَاءِ؟﴾.

سپس در تکمیل این سخن می‌افزاید: «اینها همه در حالی است که هنگام فراق و جدایی و لرزه و اضطراب و ناراحتی مصیبت و چشیدن طعم تلخ مصایب و فروبردن جرعه‌های درد و رنج، و گردش چشم به اطراف برای کمک‌خواهی، و یاری جستن از فرزندان و نزدیکان و عزیزان و هم‌قطاران فرارسیده است!» ﴿مَعَ قُرْبِ الزِّيَالِ^(۶) وَ أُزُوفِ^(۷) الْأِنْتِقَالِ، وَ عَلَزِ^(۸) الْقَلْقِ، وَ أَلَمِ الْمَضَضِ^(۹)، وَ عُصَصِ الْجَرَضِ^(۱۰)، وَ تَلَفَّتِ^(۱۱) الْإِسْتِغَاثَةَ بِنُصْرَةِ الْحَفْدَةِ^(۱۲) وَ الْأَقْرَبَاءِ، وَ الْأَعِزَّةِ وَ الْقُرْنَاءِ!﴾.

۱. «بَضَاضَةٌ» مصدر است و در اصل به معنای پُرشدن و شادابی و طراوت است.
۲. «حَوَانِي» در اصل به معنای طولانی‌ترین دنده‌های انسان است که در هر طرف، دو عدد وجود دارد و مفرد آن «حَانِيه» است و در اینجا کنایه از پیری شدید است که قامت انسان را به صورت کمان در می‌آورد.
۳. «هَرَم» (بر وزن حرم) به معنای منتهای پیری و ضعف و ناتوانی است که از آن در فارسی به «پیر فرتوت» تعبیر می‌شود.
۴. «غَضَارَةٌ»، به معنای نعمت و زندگی خوب و آسوده و راحت است.
۵. «آوَنه» جمع «أَوَان» است که به معنای زمان می‌آید.
۶. «زِيَال» این واژه مصدر است و به معنای دور کردن و زایل نمودن می‌باشد.
۷. «أُزُوف» (بر وزن خضوع) به معنای نزدیک شدن است و به قیامت «أُزْفَه» گفته می‌شود، چون از بندگان دور نیست.
۸. «عَلَز» (بر وزن مرض) به معنای لرزشی است که بیماران از شدت درد پیدا می‌کنند و آرام ندارند.
۹. «مَضَض» از ماده «مَضَض» (به وزن سَد) به معنای تألم و ناراحتی شدید است.
۱۰. «جَرَض» از ماده «جَرَض» (بر وزن خرج) به معنای فرو بردن آب دهان به زحمت، بر اثر غم و اندوه است.
۱۱. «تَلَفَّت» از ماده «لَفَت» (بر وزن هفت) به معنای روی گرداندن و منصرف شدن از چیزی است.
۱۲. «حَفْدَه» از ماده «حَفْد» (بر وزن هفت) به معنای سرعت و چابکی در عمل و کار است و به دختران و نوه‌ها، گاهی «حفده» گفته می‌شود، به خاطر اینکه در خدمت پدر و مادر، در کار خانه سریع و چابکند.

از ویژگی‌های این جهان، ناپایداری مواهب و نعمت‌های آن است که سبب می‌شود انسان هرگز دل به آنها نبندد و پای‌بند آنها نشود و دین و تقوا را بر سر آنها نهد.

جوانان، به سرعت به سوی پیری می‌روند و شادابی جوانی به پژمردگی کهولت سن، مبدل می‌شود و بهار عمر، جای خود را به پاییز آن می‌دهد؛ سلامت جسم و جان با ورود انواع بیماری‌ها محو می‌گردد و با گذشت زمان، نشانه‌های نزدیک شدن سفر آخرت، آشکار می‌گردد.

ولی با این همه ویژگی‌ها و نشانه‌ها، بازهم کم نیستند کسانی که به آن دل می‌بندند و همه‌چیز خود را بر سر آن می‌نهند و از غیر مواهب مادی، غافل می‌شوند. و این به راستی جای بسی تأمل است! که انسان با چشم خود تمام نشانه‌های فنای دنیا را می‌بیند، با این حال، دل بر بقای دنیا می‌بندد.

در «تاریخ بغداد» آمده است: «روزی «سَفَّاح» خلیفه عباسی نگاه در آینه کرد - او از نظر چهره ظاهر، از زیباترین مردم بود - و گفت: خداوندا! من سخنی را که «سلیمان بن عبد الملک» (خلیفه اموی) گفت که من پادشاه جوانی هستم، نمی‌گویم؛ ولی می‌گویم: «خداوندا! عمر طولانی توأم با سلامت، در طریق اطاعتت به من عنایت کن!» هنوز این سخن تمام نشده بود که شنید یکی از غلامانش، به دیگری در مورد قراردادی که میان آنها بود، می‌گوید: «مدّت میان من و تو، دو ماه و پنج روز خواهد بود.» «سَفَّاح» با شنیدن این سخن فال بدی در نظرش آمد که اینها دارند خبر از پایان عمر من، بعد از دو ماه و پنج روز می‌دهند و اتفاقاً همینطور شد، تب سختی کرد و بعد از دو ماه و پنج روز، دیده از جهان فرو بست در حالی که سی و سه سال بیشتر نداشت!»^(۱)

۱. تاریخ بغداد، جلد ۱۰، صفحه ۴۹.

قرآن مجید با تعبیرات گوناگون بارها از این حقیقت پرده بر می‌دارد (هر چند در واقع پرده‌ای بر آن نیست) و در لا به لای مثال‌های گویا، ناپایداری دنیا را مجسم می‌سازد، می‌فرماید: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْنَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ مثل زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم که در پی آن، گیاهان زمین - که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند - می‌روید؛ زمانی که زمین زیبایی خود را یافته و آراسته می‌گردد و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌گیرند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام، یا در روز، برای نابودی آن فرا می‌رسد (باد سرد و خشک یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم) و آن چنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز چنین کشتزاری نبوده است. این گونه آیات خود را برای آنها که اهل تفکرند، شرح می‌دهیم.»^(۱)

بخش نهم

فَهَلْ دَفَعَتِ الْأَقَارِبُ، أَوْ نَفَعَتِ النَّوَاحِبُ، وَ قَدْ غُوِرَ فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَاتِ
رَهِينًا، وَ فِي ضَيْقِ الْمَضْجَعِ وَحِيدًا، قَدْ هَتَكَتِ الْهَوَامُّ جِلْدَتَهُ، وَأَبْلَتِ
النَّوَاهِكُ جِدَّتَهُ، وَ عَفَتِ الْعَوَاصِفُ آثَارَهُ، وَ مَحَا أَلْحَدَثَانِ مَعَالِمَهُ، وَ صَارَتِ
الْأَجْسَادُ شَحِبَةً بَعْدَ بَضَّتِهَا، وَالْعِظَامُ نَخْرَةً بَعْدَ قُوَّتِهَا، وَالْأَرْوَاحُ مُرْتَهَنَةً
بِثَقَلِ أَعْبَائِهَا، مُوقِنَةً بِغَيْبِ أَنْبَائِهَا، لَا تُسْتَزَادُ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهَا، وَلَا
تُسْتَعْتَبُ مِنْ سَيِّئِ زَلِيلِهَا! أَوْ لَسْتُمْ أَبْنَاءَ الْقَوْمِ وَالْآبَاءِ، وَ إِخْوَانَهُمْ
وَالْأَقْرَبَاءِ؟! تَحْتَذُونَ أَمْثَلَتَهُمْ، وَ تَرْكَبُونَ قِدَّتَهُمْ، وَ تَطْوُونَ جَادَتَهُمْ؟!
فَالْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنِ حَظِّهَا، لَاهِيَةٌ عَنِ رُشْدِهَا، سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِضْمَارِهَا!
كَأَنَّ الْمَعْنِي سِوَاهَا، وَ كَأَنَّ الرُّشْدَ فِي إِحْرَازِ دُنْيَاهَا.

ترجمه

آیا آنها (بستگان و نزدیکان) می‌توانند مرگی را از او دفع کنند و یا ناله و شیون‌های آنان برای او سودی دارد؟ در حالی که به محلهٔ مردگان سپرده شده، در تنگنای قبر تنها مانده است، حشرات موذی پوست تن او را از هم می‌شکافند و سختی‌های گور بدن او را می‌پوساند، تندبادها آثارش را نابود می‌کند و گذشت شب و روز نشانه‌های او را از میان بر می‌دارد؛ بدن‌ها، پس از طراوت، پژمرده و دگرگون می‌شوند و استخوانها بعد از توانایی و قدرت، می‌پوسند و متلاشی می‌شوند. این در حالی است که ارواح در گرو مسئولیت سنگین اعمال خویش‌اند و در آنجا به اسرار نهان (قیامت که در این جهان، بادیدهٔ تردید به آن نگاه می‌کردند) یقین حاصل

می‌کنند؛ (از همه دردناکتر اینکه) نه بر اعمال صالحشان چیزی افزوده می‌شود و نه از اعمال زشتشان می‌توانند توبه کنند. آیا شما فرزندان و پدران و برادران همان مردم نیستید؟ شما نیز همان برنامه‌ها را دنبال می‌کنید و بر همان طریقه سوار هستید و در همان جاده گام بر می‌دارید (و سرانجام به همان سرنوشت گرفتار خواهید شد!) ولی افسوس که دلها از گرفتن بهره‌ خویش سخت و ناتوان شده و از رشد معنوی خود، غافل گشته و در غیر طریق حق، گام بر می‌دارد، گویی غیر آنها مقصود هستند (و مرگ هرگز به سراغ آنها نمی‌آید) و گویی نجات و رستگاری آنها، در به چنگ آوردن دنیا است.

شرح و تفسیر

سرانجام چهره‌های پر طراوت پژمرده می‌شود!

امام علیه السلام این معلم بزرگ اخلاق در جهان انسانیت، در این بخش از خطبه، نخست به این نکته اشاره می‌فرماید که: آن روز که انسان چشم از جهان بر می‌بندد نه کسی قدرت دارد مرگ را از انسان دور کند و نه ناله و فریاد بازماندگان مشکلی را حل می‌کند. امام علی علیه السلام به صورت یک استفهام انکاری می‌گوید: «آیا آنها (بستگان و نزدیکان) می‌توانند مرگ را از او دفع کنند و یا ناله‌ها و شیون‌های آنان برای او سودی دارد، در حالی که به محله مردگان سپرده شده، و در تنگنای قبر تنها مانده است؟» ﴿فَهَلْ دَفَعَتِ الْأَقَارِبُ، أَوْ نَفَعَتِ النَّوَاحِبُ،^(۱) وَ قَدْ غُوِرَ^(۲) فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَاتِ رَهِينًا، وَ فِي ضِيقِ الْمَضْجَعِ وَجِيدًا﴾.

گویی دیوار آهنین، به قطر هزاران متر، میان او و بازماندگانش ایجاد شده است

۱. «نَوَاحِبُ» جمع «ناحبه» از ماده «نَحَبُ» (بر وزن نذر) و «نَحِيبُ»، در اصل به معنای جدیت در کار است. سپس به معنای گریه کردن شدید و با صدای بلند، به کار رفته است. بنابراین «نَوَاحِبُ» به معنای کسانی است که صدای خود را به گریه بلند می‌کنند.

۲. «غُوِرَ» از ماده «غَدَرُ» (بر وزن مکر) به معنای بی‌وفایی و پیمان‌شکنی است، سپس به معنای ترک کردن هر چیزی آمده است و در خطبه بالا به همین معنا بکار رفته است.

که عبور از آن غیر ممکن است و ناله‌ها و فریادها تنها می‌تواند گوشه‌ای از آلام فراق را برای بازماندگان تخفیف دهد و گرنه کمترین سودی به حال عزیزان از دست رفته ندارد.

سپس در ضمن «ده» جمله کوتاه، سرنوشت جسم و روح انسان را پس از مرگ با این عبارات تبیین می‌کند: «حشرات موذی، پوست تن او را از هم می‌شکافند و سختی‌های گور، بدن او را می‌پوساند، تندبادها آثارش را نابود می‌کند و گذشت شب و روز، نشانه‌های او را از میان بر می‌دارد؛ بدنها، پس از طراوت، پژمرده و دگرگون می‌شوند؛ و استخوان‌ها بعد از توانایی و قدرت، می‌پوسند و متلاشی می‌شوند؛ این در حالی است که ارواح در گرو مسئولیت سنگین اعمال خویش‌اند، و در آنجا به اسرار نهان (قیامت که در این جهان با دیده تردید به آن نگاه می‌کردند) یقین حاصل می‌کنند؛ (از همه دردناکتر اینکه) نه بر اعمال صالحان چیزی افزوده می‌شود و نه از اعمال زشتشان می‌توانند توبه کنند!» ﴿قَدْ هَتَكَتِ الْهَوَامُّ^(۱) جِلْدَتَهُ، وَأَبْلَتِ النَّوَاهِكُ^(۲) جِدَّتَهُ^(۳)، وَ عَفَّتِ^(۴) الْعَوَاصِفُ آثَارَهُ، وَ مَا أَلْحَدَثَانِ^(۵) مَعَالِمَهُ، وَ صَارَتْ الْأَجْسَادُ شَحْبَةً^(۶) بَعْدَ بَضَّتِهَا، وَالْعِظَامُ نَخْرَةً^(۷) بَعْدَ قَوَّتِهَا، وَالْأَرْوَاحُ مُرْتَهَنَةً

۱. «هوام» جمع «هامه» به معنای حشرات موذی است و گاه به خصوص حشراتی که دارای سم کشنده هستند، اطلاق شده است.

۲. «نواهک» جمع «ناهکه» به معنای چیزی است که بدن انسان را کهنه می‌کند و می‌پوساند، این تعبیر در مورد کسی که لباس را بپوشد تا کهنه شود به کار می‌رود (گفته می‌شود: نَهَكَ الثَّوبُ).

۳. «جده» از ماده «جدید» به معنای نو و تازه است.

۴. «عفت» از ماده «عفو» به معنای محو کردن و از میان بردن و یا پوشاندن است و از آنجایی که «عفو» از خطا، آن را از بین می‌برد و یا می‌پوشاند، در این مورد به کار می‌رود. در خطبه بالا به معنای از میان بردن آثار انسان بعد از مرگ به وسیله تندبادهاست؛ البته این در صورتی است که «حدثان» تشبیه (با کسر نون) باشد و در صورتی که جمع باشد (با ضم نون) به معنای حوادث ناگوار روزگار است.

۵. «حدثان» از ماده «حدوث» است که معنای آن روشن است و «حدثان» اشاره به شب و روز است که پشت سر هم حادث می‌شوند.

۶. «شحبه» از ماده «شحوب» به معنای تغییر جسم و لاغر شدن است، در مقابل «بضمه» است که به معنای طراوت و پر بودن است.

۷. «نخره» صفت مشبیه از ماده «نخر» (بر وزن ضرر) به معنای پوسیدن و متلاشی شدن است و در خطبه بالا که به عنوان وصف برای «عظام» ذکر شده، اشاره به استخوان‌های پوسیده می‌باشد.

بِثَقَلِ أَعْبَائِهَا،^(۱) مُوقِنَةً بِغَيْبِ أَنْبَائِهَا، لَا تُسْتَزَادُ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهَا، وَلَا تُسْتَعْتَبُ مِنْ سَيِّئِ زَلَلِهَا! ﴿﴾

تعبیری از این جامعتر و کاملتر، و گویاتر و تکان دهنده‌تر، درباره‌ی وضع جسم و روح آدمی بعد از مرگ تصوّر نمی‌شود؛ بدن به سرعت متلاشی می‌شود و طعمه‌ی حشرات زمین می‌گردد؛ چهره‌های زیبا، زبان توانا و عقل‌های دانا همگی بر باد می‌روند و جز مشتی استخوان پوسیده و قبرهای ویران شده و گاه به کلی از نظرها محو گشته از آنها باقی نمی‌ماند.

مصیبت بزرگتر اینجاست که پرونده اعمال به کلی بسته می‌شود: نمی‌توان چیزی بر حسنات افزود و نه چیزی از سیئات کاست؛ آن روز که با یک قطره اشک - اگر از سر ندامت و حسرت و در راه توبه، فرو می‌ریخت - دریا‌های آتش گناه، خاموش می‌شد، گذشت! و آن روز که با گفتن یک «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» درخت جدیدی در سرزمین بهشت برای گوینده‌اش کاشته می‌شد، پایان گرفت و تمام راه‌های بازگشت به طور کامل بسته شده است.

سپس در آخرین قسمت این فراز از خطبه، چنین می‌فرماید: «آیا شما فرزندان و پدران و برادران همان مردم نیستید؟! (همان مردمی که اکنون در زیر خاک خفته‌اند و استخوان‌های آنها در حال پوسیدن است و گذشت سال و ماه، حتی آثار قبور آنها را محو کرده است)» ﴿أَوْ لَسْتُمْ أَبْنَاءَ الْقَوْمِ وَالْأَبَاءِ وَإِخْوَانَهُمْ وَالْأَقْرَبَاءِ؟﴾

اشاره به این که گاهی پدران زودتر از فرزندان از دنیا می‌روند و گاه فرزندان پیش از پدران و گاه برادران قبل از برادران دیگر؛ هیچ زمان معینی برای پایان عمر هیچ‌کس وجود ندارد و همه در برابر ورود مرگ یکسانند و بقای هیچ‌کس تا یک روز و حتی تا یک ساعت، تضمین نشده است!

سپس در توضیح و تبیین این معنا می‌فرماید: «شما نیز همان برنامه‌ها را دنبال

۱. «أعباء» جمع «عبء» (بر وزن فکر) به معنای بار سنگین است و «أعباء» در خطبه بالا به معنای مسئولیت‌های سنگین است.

می‌کنید، و بر همان طریقه سوار هستید و در همان جاده گام بر می‌دارید (و سرانجام تندباد اجل می‌وزد و شما را همچون یک پرکاه با خود می‌برد و در زیر خروارها خاک دفن می‌کند و به همان سرنوشت پدران و فرزندان و برادران گرفتار می‌شوید) «تَحْتُونُ أَمْثَلَتَهُمْ، وَ تَرْكَبُونَ قَدَّتَهُمْ^(۱)، وَ تَطْوُونَ جَادَتَهُمْ!».

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا وجود دارد که امام علیه السلام در مقام توبیخ و سرزنش آنها می‌فرماید: با این که سرنوشت پیشینیان خود را دیده‌اید، درس عبرت نگرفته‌اید؛ بازهم، همان اعمال و همان روش‌های غلط و گناه‌آلود را دنبال می‌کنید در حالی که باید از آنها درس می‌آموختید و طریقه آنها را رها می‌کردید. البته نتیجه هر دو معنا یکی است و آن درس آموختن از سرنوشت گذشتگان است و به گفته آن شاعر عارف:

بشکاف خاک را و ببین یکدم	بی مہری زمانه رسوا را!
این دشت خوابگاه شهیدان است	فرصت شمار وقت تماشا را
از عمر رفته نیز شماری کن	مشمار جدی و عقرب و جوزا را

سپس امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری به بیان این نکته می‌پردازد که چرا مردم با دیدن این همه صحنه‌های عبرت‌انگیز، پند نمی‌گیرند و بیدار نمی‌شوند؛ می‌فرماید: «(ولی افسوس که) دلها از گرفتن بهره خویش، سخت و ناتوان شده و از رشد معنوی خود غافل گشته، و در غیر طریق حق گام بر می‌دارد، گویی غیر آنها مقصود هستند (و مرگ یا فرمان‌های الهی هرگز به سراغ آنها نمی‌آید) و گویی نجات و رستگاری

۱. «قَدَّه» از ماده «قَدَّ» (بر وزن سَدَّ) به معنای پاره شدن و شکافتن از طرف طول است و «قَدَّه» به جاده گفته می‌شود که پستی‌ها و بلندی‌ها را می‌شکافد و به پیش می‌رود و گاه به معنای گروهی که از دیگران جدا شده‌اند نیز به کار می‌رود؛ چون طریقه و روش آنها با دیگر گروهها فرق دارد.

آنها در به چنگ آوردن دنیا است» ﴿فَالْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنْ حَظِّهَا، لَاهِيَةٌ عَنْ رُشْدِهَا، سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِضْمَارِهَا! كَأَنَّ الْمَعْنِيَّ سِوَاهَا، وَكَأَنَّ الرُّشْدَ فِي إِحْرَازِ دُنْيَاهَا﴾

در یکی از کلمات امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که امام علیه السلام در حال تشییع جنازه بود ناگهان صدای مردی را شنید که بلند می خندد، امام علی علیه السلام ناراحت شد فرمود: «كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ، وَكَأَنَّ الَّذِي نَزَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفْرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ! گویی مرگ در دنیا بر غیر ما نوشته شده و گویی حق در این جهان بر غیر ما واجب گشته و گویی مردگانی را که می بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می گردند (این چه غفلتی است که شما را گرفته از موقعیت خود در این جهان بی خبرید)»^(۱)

آری، اگر قساوت و سنگدلی بر انسان مسلط نشود و ابرهای تیره و تار غفلت، آسمان روح او را ترک گوید، یک صحنه از سرنوشت پیشینیان برای بیداری همه انسان ها کافی است، تا چه رسد که هر روز این صحنه ها در برابر دیدگان ما تکرار می شود.

قرآن مجید درباره این گونه افراد می فرماید: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ سپس دل های شما بعد از این واقعه، سخت شد همچون سنگ یا سخت تر، چرا که پاره ای از سنگها می شکافند و از آن نهرها جاری می شود و پاره ای از آنها شکاف بر می دارند و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۲۲.

دل‌های شما نه از خوف خدا می‌تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست».^(۱)

آری، هنگامی که دنیاپرستی، بر قلب انسان چیره شود، سنگدلی را به همراه می‌آورد و در چنین حالتی انسان راه روشن سعادت را گم می‌کند و در بی‌راهه، گام می‌نهد و چنین می‌پندارد که خطاب‌های الهی درباره نیکوکاران، متوجه اوست و ضمیرها در آیات تهدید و عذاب به دیگران باز می‌گردد و سعادت و خوشبختی او فقط در گردآوری ذخایر دنیا است.

بخش دهم

وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَجَازِكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ وَمَزَالِقِ دَخْصِهِ، وَأَهَاوِيلِ زَلِيلِهِ، وَتَارَاتِ أَهْوَالِهِ؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ، وَأَنْصَبَ الْخَوْفُ بَدَنَهُ، وَأَسْهَرَ التَّهَجُّدُ غِرَارَ نَوْمِهِ، وَأَظْلَمَ الرَّجَاءُ هَوَاجِرَ يَوْمِهِ، وَظَلَفَ الزُّهُدُ شَهَوَاتِهِ، وَأَوْجَفَ الذِّكْرُ بِلِسَانِهِ، وَقَدَّمَ الْخَوْفَ لِأَمَانِهِ، وَتَنَكَّبَ الْمَخَالِجَ عَن وَضْحِ السَّبِيلِ، وَسَلَكَ أَقْصَدَ الْمَسَالِكِ إِلَى النَّهْجِ الْمَطْلُوبِ؛ وَلَمْ تَفْتَلِهِ فَاتِلَاتُ الْغُرُورِ، وَلَمْ تَعَمَّ عَلَيْهِ مُشْتَبِهَاتُ الْأُمُورِ، ظَافِرًا بِفَرْحَةِ الْبُشْرَى، وَرَاحَةَ النُّعْمَى، فِي أَنْعَمِ نَوْمِهِ، وَآمَنَ يَوْمِهِ. وَقَدْ عَبَّرَ مَعْبَرِ الْعَاجِلَةِ حَمِيدًا، وَقَدَّمَ زَادَ الْأَجَلَةِ سَعِيدًا، وَبَادَرَ مِنْ وَجَلٍ، وَأَكْمَشَ فِي مَهَلٍ، وَرَغِبَ فِي طَلَبٍ، وَذَهَبَ عَن هَرَبٍ، وَرَاقَبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ، وَنَظَرَ قُدَمَا أَمَامَهُ. فَكَفَى بِالْجَنَّةِ ثَوَابًا وَنَوَالًا، وَكَفَى بِالنَّارِ عِقَابًا وَوَبَالًا! وَكَفَى بِاللَّهِ مُنْتَقِمًا وَنَصِيرًا! وَكَفَى بِالْكِتَابِ حَجِيبًا وَخَصِيمًا!

ترجمه

بدانید عبور شما از صراط و گذرگاهِ خطرناک مردافکن آن است! معبری که قدمها در آن می لغزد و خطرات هولناکی، پی در پی دامان انسان را می گیرد؛ حال که چنین است، ای بندگان خدا تقوای الهی پیشه کنید! همچون تقوای خردمندی که تفکر،

قلب او را به خود مشغول ساخته و خوف الهی جسمش را خسته کرده، شب‌زنده‌داری، خواب را از چشمش ربوده، امید به رحمت پروردگار، او را به تشنگی روزه ایام گرم (تابستان) واداشته، و زهد در دنیا خواهش‌های نفسانی را از او گرفته است؛ همان پرهیزگاری که ذکر خدا به سرعت بر زبانش جاری شده و ترس (از خدا) را برای ایمنی رستاخیز از پیش فرستاده است؛ جاذبه‌های (انحرافی و شیطانی) را از جاده خویش کنار زده و در بهترین و مستقیم‌ترین راههایی که او را به روش مطلوب (جهت رسیدن به رضای خدا) می‌رساند، گام برداشته، و وسوسه‌ها و فریب‌ها هرگز او را نفریفته، و امور مشکوک بر او پنهان نمانده است (و به کمک نور تقوا، حق را از باطل تشخیص داده است) با مزده (بهشت) و زندگی آسوده، در میان نعمتها، در بهترین جایگاه و ایمن‌ترین روزها، شاد و مسرور است؛ این در حالی است که از گذرگاه دنیای زودگذر، با روشی پسندیده عبور کرده و توشه آخرت را توأم با سعادت از پیش فرستاده است؛ همان پرهیزگاری که از ترس (آن روز، به عمل صالح) مبادرت ورزیده و در مهلت (زندگی) با سرعت مشغول (بندگی) بوده و نسبت به آنچه مطلوب (پروردگار) است، رغبت کامل داشته و از آنچه باید بگریزد دوری کرده است؛ امروز مراقب فردای خویش است و برای آینده خود پیش‌بینی لازم را نموده است. همان بس که بهشت، پاداش و عطیه (پرهیزگاران) باشد! و همان بس که آتش دوزخ، کیفر (بدکاران و بی‌تقویان) باشد و کافی است که خداوند انتقام‌گیرنده (از اینها) و یاری‌کننده (آنها) و قرآن مدافع (نیکوکاران) و دشمن (بدکاران) باشد!

شرح و تفسیر

گذرگاههای هولناکی که در پیش داریم

در این بخش از این خطبه «غراء» امام علیه السلام به سراغ بعضی از مواضع آخرت و گذرگاههای خطرناک آن می‌رود و از آن پلی به سوی این دنیا زده، مردم را برای

آماده شدن جهت حضور در صحنه قیامت و عبور از گذرگاه خطرناک صراط، آماده می‌سازد.

می‌فرماید: «بدانید عبور شما از صراط و گذرگاه خطرناکِ مردافکنِ آن است! معبری که قدمها در آن می‌لغزد و خطرات هولناکی، پی در پی دامان انسان را می‌گیرد» ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَجَازَكُمْ^(۱) عَلَى الصِّرَاطِ، وَ مَزَالِقٍ^(۲) دَخَضِهِ^(۳)، وَأَهَاوِيلٍ^(۴) زَلَلِهِ، وَ تَارَاتٍ^(۵) أَهْوَالِهِ﴾.

یکی از گذرگاههای قیامت، «صراط» است که در آیات قرآن به طور اشاره و در روایات صریحاً و به طور تفصیل، از آن بحث شده است؛ از مجموع آن روایات، استفاده می‌شود، صراط پلی است بر دوزخ، در مسیر بهشت، که آخرین گذرگاه آدمی است و نیکان و بدان همه بر آن وارد می‌شوند: صالحان مانند برق از آن می‌گذرند و به دروازه‌های بهشت می‌رسند، ولی افراد بی‌ایمان و گنهکار، توان عبور از آن را ندارند و از روی آن، به جهنم سقوط می‌کنند.

عبور از این گذرگاه خطرناک، که تنها راه بهشت است بستگی به ایمان و عمل دارد و حتی سرعت عبور از آن، متناسب با درجات تقوا و ایمان است.

البته «صراط» در دنیا در اشکال دیگری مجسم می‌شود و یا به تعبیر دیگر: صراط در قیامت، تجسمی از صراط‌های دنیاست؛ چرا که در توصیف «صراط قیامت»

۱. «مَجَاز» از ماده «جواز» به معنای سیر و حرکت و عبور است؛ بنابراین «مَجَاز» که مصدر میمی است به همین معنا است.

۲. «مَزَالِق» جمع «مَزْلَق» به معنای لغزشگاه، از ماده «زَلَق» (بر وزن دلو) به معنای لغزش است.

۳. «دَخَض» در اینجا مصدر یا اسم مصدر است و به معنای لغزش توأم با سقوط آمده است؛ این واژه گاهی در مورد باطل شدن و یا زوال خورشید از دائرة نصف النهار بسوی مغرب به کار رفته است.

۴. «أَهَاوِيل» جمع «أهوال»، و «أهوال» نیز جمع «هول» است؛ بنابراین «أهاول» جمع الجمع می‌باشد و «هول» به معنای ترس و وحشت است.

۵. «تَارَات» جمع «تاره» به معنای دفعه در اصل از ماده «تأر» (بر وزن طرد) به معنای نظر تند به کسی کردن است و به معنای زدن با عصا و مانند آن نیز آمده است و از آنجا که این امور در دفعات مختلف واقع می‌شود، این واژه به معنای دفعه نیز می‌آید.

آمده است: «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ، وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ؛ باریکتر از مو و برنده‌تر از شمشیر است».^(۱)

بی‌شک، حدّ فاصلِ میان حق و باطل، ایمان و کفر، اخلاص و ریا، قصد قربت و پیروی از هوا، به همین باریکی و خطرناکی است که عبور از این خطّ فاصل، جز برای خالصان و مخلصان و نیکان و پاکان میسر نیست؛ که شرح آن، در بحث «نکته‌ها» خواهد آمد.

به هر حال، یک چنین گذرگاه باریک، لغزشگاه‌های فراوان دارد که بدون آمادگی کامل، عبور همراه با سلامت از آن ممکن نیست! به همین دلیل، امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «حال که چنین است، ای بندگان خدا تقوای الهی پیشه کنید! همچون تقوای خردمندی که تفکر، قلب او را به خود مشغول ساخته، و خوف الهی جسمش را خسته کرده، شب زنده‌داری خواب را از چشمش ربوده، امید به رحمت پروردگار، او را به تشنگی روزه ایّام گرم (تابستان) واداشته، و زهد در دنیا، خواهش‌های نفسانی را از او گرفته است!» ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ، وَأَنْصَبَ^(۲) الْخَوْفُ بَدَنَهُ، وَأَسْهَرَ^(۳) التَّهَجُّدُ غِرَارَ^(۴) نَوْمِهِ، وَأَظْمَأَ الرَّجَاءُ هَوَاجِرَ^(۵) يَوْمِهِ، وَظَلَفَ^(۶) الزُّهْدُ شَهَوَاتِهِ﴾.

۱. بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۶۵.

۲. «أَنْصَبَ» از ماده «نَصَب» (بر وزن سبب) به معنای خسته شدن است. بنابراین «انصب» از باب افعال به معنای خسته کردن آمده است.

۳. «أَسْهَرَ» از ماده «سَهَرَ» (بر وزن سفر) به معنای شب‌بیداری است و از آنجا که حوادث وحشتناک، خواب شبانه را از چشم می‌برد و نیز زمین قیامت، هول‌انگیز است به هر دو «ساهره» اطلاق می‌شود.

۴. «غِرَار» مصدر و اسم مصدر است و به معنای کمی و کسادی است و مفهوم جمله بالا این است که عبادات شبانه، حتی خواب کم را از آنها می‌گیرد.

۵. «هَوَاجِر» جمع «هاجره» به معنای وسط روزهای گرم و داغ است که مردم به خانه‌ها پناه می‌برند، گویی هجرت کرده‌اند و دراصل از ماده «هَجَرَ» و «هِجْرَان» گرفته شده که به معنای ترک چیزی و جدایی از آن است.

۶. «ظَلَفَ» از ماده «ظَلَفَ» به معنای بازداشتن از چیزی است و «ظَلَفَ» (بر وزن علف) به معنای مکان

آری، برای ورود به مرحله تقوا، تقوایی که گذار انسان را از صراط آسان کند، نخست تفکر لازم است! تفکر و اندیشه‌ای که تمام قلب را به خود مشغول دارد و خوف از خدا را در انسان زنده کند و به دنبال آن تهجد و شب‌زنده‌داری و روزه در ایام گرم تابستان و زهد و پارسایی، در وجود انسان ظاهر گردد؛ چنین تقوایی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و او را همچون برق، از «صراطِ خطرناک قیامت» عبور می‌دهد.

در ادامه این سخن می‌فرماید: «همان پرهیزگاری که ذکر خدا به سرعت بر زبانش جاری می‌گردد و ترس (از خدا) را برای ایمنی در رستاخیز از پیش فرستاده است، جاذبه‌ها (ی انحرافی و شیطانی) را از جاده خویش کنار زده و در بهترین و مستقیم‌ترین راههایی که او را به روش مطلوب (جهت رسیدن به رضای خدا) می‌رساند، گام برداشته، و وسوسه‌ها و فریب‌ها هرگز او را نفریفته، و امور مشکوک بر او پنهان نمانده است، (و به کمک نور تقوا، حق را از باطل تشخیص می‌دهد)» ﴿وَأَوْجَفَ^(۱) الذُّكْرُ بِلِسَانِهِ، وَقَدَّمَ^(۲) الْخَوْفَ لِأَمَانِهِ، وَتَنَكَّبَ^(۳) الْمَخَالِجَ^(۴) عَنِ وَّضَحِ السَّبِيلِ، وَ سَلَكَ أَقْصَدَ الْمَسَالِكِ إِلَى النَّهْجِ الْمَطْلُوبِ؛ وَلَمْ تَفْتَلِهْ^(۵) فَاتِلَاتُ الْغُرُورِ، وَلَمْ تَعَمْ عَلَيْهِ مُشْتَبِهَاتُ الْأُمُورِ﴾.

-
- ﴿مرتفع نیز آمده است؛ گویی انسانها را از رسیدن به خود منع می‌کند.﴾
۱. «أَوْجَفَ» از ماده «ایجاف» به معنای تسریع در کاری است؛ این واژه به معنای ایجاد اضطراب که در بسیاری از موارد، لازمه تسریع است نیز آمده است.
 ۲. «تَنَكَّبَ» از ماده «نکب» و «نکوب» به معنای عدول و دوری و انصراف از چیزی است؛ به همین جهت، هنگامی که دنیا به کسی پشت کند از آن تعبیر به «نکبت» می‌شود.
 ۳. «مَخَالِجَ» جمع «مَخْلِج» از ماده «خَلِج» (بر وزن خرج) به معنای مشغول کردن چیزی است؛ بنابراین «مخالِج» به معنای امور مشغول کننده و سرگرم کننده است و تعبیر به «خُلجان» به ذهن، نیز اشاره به همین معناست و «خَلِج» را به این جهت خلیج گفته‌اند که گویی بخشی از دریا جدا شده و به سوی خشکی پیش رفته و خشکی را به خود مشغول داشته است.
 ۴. «وَضَحَ» از ماده «وضوح» به معنای آشکار شدن است و «وَضَحُ السَّبِيلِ» به معنای وسط جاده است.
 ۵. «تَفْتَلِهْ» از ماده «فتل» (بر وزن قتل) به معنای منصرف ساختن از چیزی است و گاه به معنای تابیدن نیز آمده است و «فتیله» را نیز به همین جهت «فتیله» می‌گویند.

تا به اینجا امام علیه السلام در بیان اوصاف پرهیزگاران^۱ که باید الگو قرار گیرند - علاوه بر تفکر دائم - اوصاف دهگانه‌ای را بیان می‌کند که تحت هر کدام، یک دنیا معنا نهفته شده است و جمع آنها در یک انسان، انسان نمونه‌ای می‌سازد، که در دنیا و آخرت سربلند و در میدان زندگی پیروز و در سیر الی الله موفق است؛ تمام این تعبیرات با تشبیهات زیبا و کنایه‌ها و عبارات دل‌نشین و پرمغز آمیخته است؛ به گونه‌ای که در اعماق جان نفوذ می‌کند.

آری، پرهیزگاران راستین، هرگز فریب جاذبه‌های شیطانی را نمی‌خورند و در امور مشکوک در تاریکی گام بر نمی‌دارند! نزدیکترین راه را بسوی خدا بر می‌گزینند و موانع را از سر راه بر می‌دارند، خوف از خدا و مسؤولیتها، مانع انحراف آنهاست و ذکر پروردگار، دائماً بر سر زبانشان.

سپس امام علیه السلام به بخشی از نتایج این اوصاف در دنیا و آخرت پرداخته و در ضمن شش جمله، چنین می‌فرماید: «با مژده (بهشت) و زندگی آسوده در میان نعمتها، در بهترین جایگاهها و ایمن‌ترین روزها، شاد و مسرور است؛ این در حالی است که از گذرگاه دنیای زودگذر، با روشی پسندیده عبور کرده، و توشه آخرت را توأم با سعادت، از پیش فرستاده است» ﴿ظَافِرًا بِفَرَحِ الْبُشْرَى، وَ رَاحَةً النَّعْمَى،^(۱) فِي أَنْعَمِ نَوْمِهِ، وَ آمَنِ يَوْمِهِ، وَ قَدْ عَبَّرَ مَعْبَرِ الْعَاجِلَةِ حَمِيدًا، وَ قَدَّمَ زَادَ الْأَجَلَةِ سَعِيدًا﴾.

در واقع آنچه سبب بشارت آنان و راحتی و آرامش و امنیت خاطرشان می‌گردد، همان عبور شایسته از گذرگاه دنیا و پیش فرستادن توشه آخرت است و مشکل مهم اینجاست که انسان در مقابل آن جاذبه‌های کاذب و زرق و برق‌های فریبنده و راههای انحرافی، بتواند خود را حفظ کند و از صراط مستقیم الهی خارج نگردد.

سپس در ادامه این سخن، در آخرین اوصافی که برای پرهیزگاران نمونه ذکر

۱. «نعمی» مفرد است و به معنای آرامش و زندگانی آسوده و گسترده است و در واقع «نعمی» مفهومی همانند نعمت دارد که مفهوم آن وسیع است.

می‌کند، به شش وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «همان پرهیزگاری که از ترس (آن روز، به عمل صالح) مبادرت ورزیده، و در مهلت (زندگی) با سرعت مشغول (بندگی) بوده، و نسبت به آنچه مطلوب (پروردگار) است رغبت کامل داشته، و از آنچه باید بگریزد، دوری کرده است؛ امروز مراقب فردای خویش بوده و برای آینده خود، پیش‌بینی لازم را نموده است» ﴿وَبَادِرَ مِنْ وَجَلٍ، وَأَكْمَشَ^(۱) فِي مَهْلٍ، وَرَغِبَ فِي طَلَبٍ، وَذَهَبَ عَنِ هَرْبٍ، وَرَاقِبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ، وَنَظَرَ قُدُّمًا أَمَامَهُ﴾.

در یک کلمه، از فرصت گرانبهای عمر، برای زندگی سعادت‌مندانه در سرای دیگر بهترین بهره‌گیری را می‌کند؛ به آنچه باید روی آورد، روی می‌آورد و از آنچه باید دوری کند، پرهیز می‌نماید.

آری، پرهیزگاری که دارای این اوصاف است، سزاوار است الگوی زندگی راهیان راه الله و قدوه و اسوه آنان بوده باشد.

در پایان این فراز، به نتیجه نهایی تقوا و بی‌تقوایی اشاره کرده، می‌فرماید: «همان بس، که بهشت پاداش و عطیة (پرهیزگاران) باشد! و همان بس، که آتش دوزخ کیفر و مجازات (بدکاران و بی‌تقویان) باشد! و کافی است که خداوند انتقام‌گیرنده (از اینها) و یاری‌کننده (آنها) و قرآن مدافع (نیکوکاران) و دشمن (بدکاران) باشد!» ﴿فَكَفَى بِالْجَنَّةِ ثَوَابًا وَنَوَالًا، وَكَفَى بِالنَّارِ عِقَابًا وَوَبَالًا! وَكَفَى بِاللَّهِ مُنْتَقِمًا وَنَصِيرًا! وَكَفَى بِالْكِتَابِ حَجِيبًا وَخَصِيمًا﴾.

به راستی امام علیه السلام در سخنانش اعجاز می‌کند، در جمله‌هایی کوتاه آنچنان تقوا و پرهیزگاری را توصیف می‌کند که در هیچ کتابی دیده نشده و از هیچ کس شنیده نشده است؛ تعبیراتی که بی‌دردترین افراد، از آن احساس درد می‌کنند و سست‌ترین انسانها را به حرکت وا می‌دارد و به راستی نام «خطبه غراء» بر این خطبه بسیار بجاست.

۱. «اَكْمَشَ» از ماده «كَمَشَ» (بر وزن عطش) به معنای تسریع در کاری است و در جمله بالا اشاره به سرعت در خیرات و طاعات است.

نکته‌ها

۱- چگونه آسان از صراط بگذریم؟!

در خطبهٔ بالا اشاره به «صراط» شده است؛ یعنی گذرگاهی که همهٔ انسانها در قیامت باید از آن عبور کنند و در روایات اسلامی دربارهٔ آن بحث‌های فراوانی دیده می‌شود، هر چند در قرآن مجید، واژهٔ «صراط» در این معنا بکار نرفته است جز در یکی دو مورد، که آن هم احتمال دارد اشاره به جادهٔ حق و باطل در دنیا باشد؛ ولی تعبیرات دیگری در قرآن مجید به عنوان «مِرْصَاد» و مانند آن آمده که جمعی از مفسران، آن را اشاره به همان «صراط» می‌دانند.

به هر حال، همان گونه که گفتیم از روایات اسلامی استفاده می‌شود که «صراط» پلی است بر روی جهنم، بسیار باریک و خطرناک، آنها که از آن عبور کنند به بهشت برین می‌رسند و آنها که نتوانند عبور کنند در جهنم سقوط خواهند کرد. بلکه از بعضی از روایات استفاده می‌شود که «صراط» از درون جهنم می‌گذرد! ولی مؤمنان آنچنان سریع عبور می‌کنند که کمترین آسیبی به آنان نمی‌رسد، همانگونه که اگر انسان از درون آتش دنیا، با سرعت زیاد عبور کند کمترین تأثیری روی او نخواهد داشت.

در اوصاف صراط چنین آمده است: «صراط پلی است که بر روی دوزخ در مسیر بهشت قرار گرفته و تنها راه ورود در بهشت، عبور از آن است؛ گروهی از نیکان و پاکان چنان به سرعت از آن می‌گذرند که گویی شعاع برقند! گروهی مانند یک اسب سوار تیزرو، گروهی همچون افراد پیاده و گروهی با دست و زانو از این گذرگاه، می‌گذرند و گروهی که توان عبور ندارند در اثنای راه سقوط می‌کنند».^(۱)

اهمیت عبور از این گذرگاه را با توجه به حدیث معروفی که از رسول خدا نقل

۱. این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق علیه السلام در کتاب امالی صدوق، مجلس ۳۳ نقل شده است.

شده و در کلام امام صادق علیه السلام نیز آمده است، می توان، دریافت؛ آنجا که فرمود: «إِنَّ عَلَى جَهَنَّمَ جِسْرًا أَدْقُ مِنَ الشَّعْرِ، أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ؛ بر دوزخ پلی کشیده شده باریک تر از مو و تیزتر از شمشیر».^(۱)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَاتِ»^(۲) می فرماید: «قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلِمَةٍ؛ مرصاد پلی است بر صراط، که هر کس حق ستمدیدگان بر گردن او باشد از آن عبور نخواهد کرد».^(۳)

در روایات اسلامی اموری به عنوان وسیله عبور سریع، از صراط ذکر شده است. از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «أَسْبَغِ الْوُضُوءَ تَمْرًا عَلَى الصِّرَاطِ مَرَّ السَّحَابِ؛ وضوء را شاداب و پرآب بگیر! تا بر صراط همچون ابر بگذری».^(۴)

و در حدیث دیگری می خوانیم که موسی علیه السلام در مناجاتش به درگاه الهی سؤال کرد: «إِلَهِي مَا جَزَاءُ مَنْ تَلَا حِكْمَتَكَ سِرًّا وَ جَهْرًا؟ قَالَ: يَا مُوسَى! يَمُرُّ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ؛ خداوندا پاداش کسی که حکمت تو را پنهان و آشکار بخواند (و مردم را با سخنان حکیمانه تو، به سوی حق دعوت کند) چیست؟ فرمود: ای موسی! چنین کسی همچون برق از صراط عبور می کند».^(۵)

جالب توجه اینکه در روایات متعددی می خوانیم، یکی از شرایط اصلی عبور از صراط، ولایت علی بن ابی طالب، است. این روایت را بسیاری از بزرگان اهل سنت در کتابهای خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند. از جمله «حافظ بن سمان» در کتاب «موافقه» چنین نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَجُوزُ أَحَدٌ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا مَنْ كَتَبَ لَهُ عَلِيُّ علیه السلام الْجَوَازُ؛ هیچ کس از صراط عبور نمی کند، مگر اینکه علی علیه السلام اجازه

۱. در حدیث امام صادق علیه السلام به جای «جسر» «صراط» آمده است (بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۶۴؛ این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنز العمال شماره ۳۹۳۶، جلد ۱۴، صفحه ۳۸۶، نقل شده است).
 ۲. سوره فجر، آیه ۱۴.
 ۳. بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۶۶، حدیث ۶.
 ۴. کنز العمال، همان.
 ۵. بحار الانوار، جلد ۸۹، صفحه ۱۹۷، حدیث ۳.

عبور برای او بنویسد».^(۱) و در بعضی روایات آمده است: «إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأَوْلِيْنَ وَ الْأَخْرِيْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ نَصَبَ الصِّرَاطَ عَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ مَا جَازَهَا أَحَدٌ حَتَّى كَانَتْ مَعَهُ بَرَاءَةٌ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ هنگامی که خداوند اولین و آخرین را در روز قیامت گرد آورد و صراط بر جهنم کشیده شود، هیچ کس از آن عبور نمی‌کند مگر اینکه برات آزادی به سبب ولایت علی علیه السلام با او باشد».^(۲) این مضمون با تفاوت مختصری در «مناقب خوارزمی» و «مناقب ابن مغزلی» و «فرائد السمطين» و کتاب «الریاض النظره» آمده است.^(۳)

همانگونه که در شرح خطبه نیز ذکر شد، صراط در قیامت در واقع تجسمی است از صراط‌هایی که در دنیا است که به همان باریکی و خطرناکی است.

۲- نماز شب، کیمیای سعادت است

در این خطبه امام علیه السلام به مسأله شب بیداری و عبادات شبانه، اشاره می‌فرماید و آن را از ویژگی‌های پرهیزگاران صفوف مقدم راهیان راه خدا می‌شمرد.

«تهجد» از ماده «هجد» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل به معنای خواب است؛ ولی هنگامی که به باب «تفعل» می‌رود در معنای انتقال از خواب، به بیداری به کار می‌رود و از آنجا که بیداری شبانه، در عرف پرهیزگاران برای راز و نیاز به درگاه خداست، این واژه (تهجد) به معنای نماز خواندن در دل شب، یا در خصوص نافله شب بکار می‌رود.

به هر حال، نماز شب، که با آداب خاصی انجام می‌گیرد، اکسیر اعظم و کیمیای

۱ و ۲ و ۳. الغدير، جلد ۲، صفحه ۳۲۳. (مرحوم علامه امینی این روایات را به طور گسترده از منابع اهل سنت با ذکر صفحه، در شرح شعر معروف العبدی:

و إِلَيْكَ الْجَوَازُ تَدْخُلُ مَنْ شِئْتَ
جِنَانًا وَ مَنْ تَشَاءُ جَحِيمًا

آورده است).

اکبر است که می تواند مس تیره وجود انسان را، به طلای ناب تقوا مبدل کند. قرآن مجید و همه پیشوایان بزرگ اسلام و بزرگان اخلاق، بر انجام این عبادت انسان ساز و آثار تربیتی آن تأکید کرده اند.

همین بس که قرآن مجید به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب می کند و می گوید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا؛ پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن (و نماز) بخوان، این وظیفه اضافی برای توست (اشاره به اینکه نماز شب بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واجب و بر امت مستحب است) تا پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برساند». (۱)

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مقام محمود» را که مقام بسیار والا و برجسته است، در سایه عبادت شبانه پیدا کرد (و به گفته شاعر روشن ضمیر: «چیزی که مایه نجات او از ظلمات به سوی نور تقوا شد، دعای نیمه شبی بود و گریه سحری»).

از روایات فراوانی که در این زمینه از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام نقل شده همین بس که در حدیثی پیامبر اکرم به علی عَلِيٌّ توصیه می کند: «عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ! يُكْرَرُهَا أَرْبَعَةً؛ بر تو باد که نماز شب را به جای آوری! پیامبر این سخن را چهار بار تکرار کرد». (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که به علی عَلِيٌّ فرمود: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثُ فَرَاحَاتٍ لِلْمُؤْمِنِ: لُقَى الْإِخْوَانَ، وَ الْإِفْطَارُ مِنَ الصِّيَامِ، وَ التَّهَجُّدُ مِنَ آخِرِ اللَّيْلِ؛ سه چیز است که مایه نشاط مؤمن می شود: دیدار دوستان و افطار روزه و نماز در آخر شب». (۳)

از این حدیث استفاده می شود که نماز شب مایه نشاط و شادابی مؤمنان است.

۱. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۲. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۹۲، حدیث ۶۸.

۳. بحار الانوار: جلد ۷۱، صفحه ۳۵۲، حدیث ۲۲.

در حدیث پرمعنای دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ وَصَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ؛ خداوند ابراهیم علیه السلام را به مقام دوستی خود (و افتخار خلیل اللّهی) نرساند مگر به خاطر اطعام طعام و نماز شبانه هنگامی که مردم در خواب بودند»^(۱).

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یاران خود تأکید فرمود: «نماز شب و عبادت شبانه را رها مکن که هرکس نماز شب را رها کند، مغبون است» ﴿لَا تَدَعُ قِيَامَ اللَّيْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُوبَ مَنْ غَبِنَ قِيَامَ اللَّيْلِ﴾^(۲).

و جالب اینکه در آیه ۶ سوره مزمل از نماز شب تعبیر به «نَاشِئَةَ اللَّيْلِ» شده و آن را بسیار مهم و سبب استقامت شمرده است ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيَالًا﴾ و به گفته بعضی از مفسران: تعبیر «نَاشِئَةَ اللَّيْلِ» اشاره به نشئه و نشاط و جذبۀ روحانی و ملکوتی است که در سایه این عبادت برای انسان فراهم می‌شود.

دلیل این اهمیّت نیز روشن است زیرا «روح عبادت» که انسان را به «مقامات عالی» می‌رساند دو چیز است: «اخلاص» و «حضور قلب» و این هر دو در شب، مخصوصاً در آخر شب، بعد از یک استراحت نسبتاً ممتد، در حالی که چشم‌های بسیاری از مردم در خواب است و جنب و جوش‌های زندگی مادی موقتاً خاموش شده، نه جایی برای روی و ریاست و نه شواغل روزمره مادی فکر انسان را به خود جلب می‌کند، حاصل می‌شود؛ از این رو، نماز شب عبادتی است خالص و توأم با حضور دل و آمیخته با معنویت کامل و سرچشمه انواع برکات؛ به گفته حافظ:

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود
آثار بی نظیر این عبادت شبانه را، هر کس می‌تواند با تجربه دریابد و هنگامی که
طعم شیرین آن را در مذاق جان احساس کند به آسانی آن را رها نخواهد کرد!

۱. بحار الانوار، جلد ۸۴، صفحه ۱۴۴، حدیث ۱۸. ۲. بحار الانوار، جلد ۸۰، صفحه ۱۲۷.

می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند
به عذر نیمه شبی کوش و گریه سحری
آری! کلید گنج سعادت و راه رسیدن به معشوق حقیقی همین است:
دعای صبح و آه شب، کلید گنج مقصود است
بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی!

بخش یازدهم

أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَعْذَرَ بِمَا أَنْذَرَ، وَأَحْتَجَّ بِمَا نَهَجَ، وَحَذَرَ كُمْ عَدُوًّا
نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا، وَنَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا، فَأَضَلَّ وَأَزْدَى، وَوَعَدَ فَمَنِّي، وَ
زَيْنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَائِمِ، وَهَوَّنَ مُوَبِقَاتِ الْعِظَائِمِ، حَتَّى إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَتَهُ، وَ
اسْتَغْلَقَ رَهِيْنَتَهُ، أَنْكَرَ مَا زَيْنَ، وَأَسْتَعْظَمَ مَا هَوَّنَ، وَحَذَرَ مَا أَمَّنَ.

ترجمه

شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم! همان خداوندی که با انذار و هشدار خود، راه عذر را بسته و با دلایل روشن، طریق هدایت را نشان داده و حجت را تمام کرده است و شما را از دشمنی بر حذر داشته است که، مخفیانه در درون سینه‌های شما نفوذ می‌کند و آهسته در گوش‌های شما می‌دمد و (به این طریق شما را) گمراه می‌سازد و به هلاکت می‌کشاند؛ او نوید می‌دهد و انسان را به آرزوهای باطل و دور و دراز (سُرگرم می‌کند و گناهان و جرایم را در نظرها زیبا جلوه می‌دهد و معاصی بزرگ را کم اهمیت می‌شمرد (این وضع همچنان ادامه می‌یابد) تا به تدریج پیروان خود را فریب داده، درهای سعادت را به روی گروگان خود ببندد (ولی در سرای آخرت که همگی در محضر عدل الهی حاضر می‌شوند) شیطان آنچه را آراسته بود، انکار می‌کند و آنچه را سبک جلوه داده بود، بزرگ می‌شمرد و از آنچه فریب‌خوردگان را ایمن ساخته بود، بر حذر می‌دارد (ولی افسوس که زمان جبران سپری شده است!).

شرح و تفسیر

وسوسه‌های شیاطین، مانع دیگر

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به یکی دیگر از خطرات بسیار مهمی که سعادت انسان را تهدید می‌کند، اشاره می‌فرماید و آن خطر، وسوسه‌های شیطان و توطئه‌های او است که برای فریب آدمی از مؤثرترین وسایل بهره می‌گیرد.

امام علیه السلام مقدمتاً برای سومین بار توصیه به تقوا کرده و به اتمام حجت الهی اشاره می‌فرماید و می‌گوید: «شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم! همان خداوندی که با انذار و هشدار خود راه عذر را بسته و با دلایل روشن، طریق هدایت را نشان داده، و حجت را تمام کرده است» ﴿أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي أُعْذَرُ بِمَا أَنْذَرْتُ، وَأَحْتَجُّ بِمَا نَهَجْتُ﴾. روشن است که عدل الهی بدون اتمام حجت کافی، پیاده نمی‌شود و به همین دلیل، خداوند از طریق رسول ظاهر، که سلسله انبیا و اولیا هستند و رسول باطن، که عقل و خرد آدمی است حق و باطل را تبیین فرموده تا هیچ‌کس به عذر جهل و نادانی - برای تبرئه خویش در برابر خلاف کاری‌ها - متوسل نشود.

در واقع جمله «أَحْتَجُّ بِمَا نَهَجْتُ» اشاره به ارائه طریق و نشان دادن راه سعادت است و جمله «أُعْذَرُ بِمَا أَنْذَرْتُ» اشاره به خطراتی است که در این مسیر، در برابر انسان کمین کرده است.

شایان توجه این که، خداوند به حداقل اتمام حجت، در برابر بندگان بسنده نمی‌کند؛ بلکه حدّ اعلاّی آن را به لطف و رحمتش ارائه می‌دهد؛ به همین دلیل، یافته‌های عقل را که برای اتمام حجت در بسیاری از مراحل کافی است، با یافته‌های وحی به وسیله انبیا تأکید می‌کند و برای اصلاح گنه‌کاران، عوامل هشداردهنده در زندگی آنها می‌آفریند و مهلت کافی می‌دهد: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَنْتَلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ؛ و پروردگار تو

هرگز شهرها و آبادی‌ها را هلاک نمی‌کرد، تا این که در کانون آنها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند و ما هرگز آبادی‌ها و شهرها را هلاک نکردیم، مگر آن که اهلش ظالم بودند.»^(۱)

بعد از ذکر این مقدمه، امام علیه السلام اشاره به خطرات شیطان می‌کند، می‌فرماید: «خداوند شما را از دشمنی بر حذر داشته است که، مخفیانه در درون سینه‌های شما نفوذ می‌کند، و آهسته در گوش‌ها می‌دمد، و (به این طریق شما را) گمراه سازد، و به هلاکت می‌کشاند.» ﴿وَ حَذَّرَكُمُ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا، وَ نَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا، فَأَضَلَّ وَ أَرْدَى﴾.

گرچه در این جمله‌ها و جمله‌های آینده نام شیطان برده نشده است، ولی صفاتی که در آن آمده به روشنی نشان می‌دهد که منظور شیطان است.

اما دشمنی او از آغاز خلقت آدم علیه السلام بر همه کس آشکار شده است؛ همان گونه که قرآن می‌گوید: خداوند به آدم علیه السلام خطاب کرد و فرمود: «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجُكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى؛ این ابلیس، دشمن تو و همسر تو است، مراقب باشید شما را از بهشت بیرون نکند که بیچاره خواهید شد.»^(۲)

و در جای دیگر به طور عام می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم علیه السلام که شیطان را نپرستید که او برای شما دشمن آشکاری است.»^(۳)

البته برای مؤمنان بیدار و سالکان هوشیار، شیطان می‌تواند وسیله‌ای برای تکامل و پیشرفت و پرورش باشد؛ چرا که هر قدر در برابر وسوسه‌های او مقاومت کنند، قدرت معنوی و روحانی آنها افزوده می‌شود و مقامشان در پیشگاه خدا بالاتر می‌رود.

در ادامه این سخن، از طُرُقِ مختلفِ وسوسه‌های شیطان، پرده بر می‌دارد و به

۱. سوره قصص، آیه ۵۹.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۷.

۳. سوره یس، آیه ۶۰.

سه نکته اشاره می‌فرماید و می‌گوید: «او نوید می‌دهد و انسان را به آرزوهای باطل و دور و دراز) سرگرم می‌کند، و گناهان و جرایم را در نظرها زیبا جلوه می‌دهد، و معاصی بزرگ را کم‌اهمیت می‌شمرد» ﴿وَوَعَدَ فَمَنِّي، وَزَيْنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَائِمِ، وَهُوَ مُوبِقَاتِ الْعِظَائِمِ﴾.

در حقیقت این سه، دام مهمّ شیطان و سه طریق خطرناک نفوذ وی در انسان است؛ نخست اینکه: انسان را گرفتار آرزوهای طولانی می‌کند و با مشت‌های خیالات و اوهامی که مربوط به آینده است، آینده‌ای که گاه هرگز به آن نمی‌رسد، او را سرگرم می‌سازد و تمام وقت و فکر و نیروی او را به خود جذب می‌کند و به این طریق راه خودسازی و اطاعت پروردگار را به روی او می‌بندد.

دیگر اینکه: گناهان زشت و تنفرآمیز را، که انسان به فرمان وجدان از آن می‌گریزد، در نظر او زیبا جلوه می‌دهد، بی‌بندوباری را آزادی می‌داند، آلودگی را از شئون تمدن می‌شمرد و سازش با اهل گناه را همزیستی مسالمت‌آمیز معرفی می‌کند و خلاصه برای هر کار زشتی، عنوان زیبایی می‌تراشد و فرمان وجدان را خفه می‌کند.

از سوی سوم: گناهان بزرگ را که به خاطر عظمتش انسان از آن می‌گریزد، در نظر او ساده و سبک جلوه می‌دهد و به عناوینی چون غفارت خداوند و اینکه هیچ‌کس معصوم نیست و هرکسی گرفتار این لغزشها می‌شود و:

«آنجا که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید، دعوی بی‌گناهی»

و اینکه راه توبه به هر حال باز است و شفاعت شافعان و پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام، برای همین قبیل امور، ذخیره شده، او را آلوده‌ترین گناهان می‌کند. حال ببینیم نتیجه این وسوسه‌ها و نیرنگ‌ها و دام‌های شیطان به کجا می‌رسد. امام علیه‌السلام در ادامه سخن با تعبیرات زیبا و پرمعنایی نتیجه آن را بیان کرده است؛

می‌فرماید: «(این کار ادامه می‌یابد) تا شیطان به تدریج پیروان خود را فریب داده، درهای سعادت را به روی گروگان خود ببندد (ولی در سرای آخرت که همگی در محضر عدل الهی حاضر می‌شوند) شیطان آنچه را آراسته بود، انکار می‌کند، و آنچه را سبک جلوه داده بود، بزرگ می‌شمرد، و از آنچه فریب خوردگان را ایمن ساخته بود برحذر می‌دارد (ولی افسوس که زمان جبران سپری شده است!)» ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَهُ، وَ اسْتَعْلَقَ رَهِيْنَتَهُ، اُنْكُرَ مَا زَيَّنَّ، وَ اسْتَعْظَمَ مَا هُوْنَ، وَ حَذَّرَ مَا اٰمَنَ﴾.

تعبیر به «اسْتَدْرَجَ» اشاره به این نکته است که وسوسه‌های شیطان معمولاً به صورت گام به گام است، تا در افراد کارگر بیفتد؛ غالباً ناگهانی و دفعی نیست تا افرادی که حتی کمی تقوا در وجودشان است، مقاومت به خرج دهند و شاید تعبیر به «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» (پیروی از گامهای شیطان نکنید) که در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است^(۱) نیز، اشاره به همین نکته باشد.

تعبیر به «قَرِينَهُ» گویا از آیه شریفه «وَ مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقِیْضْ لَهُ شَيْطٰنًا فَهُوَ لَهُ قَرِيْنٌ؛ هرکس از یاد خدا روی گردان شود، شیطانی را بر او مسلط می‌کنیم که همواره قرین او باشد»^(۲) گرفته شده؛ در واقع شیطان چنان به پیروان خود نزدیک می‌شود، که زندگی آنها هرگز از او جدا نیست و قرین و مقارن اویند.

تعبیر به «اسْتَعْلَقَ رَهِيْنَتَهُ» اشاره به این است که شیطان پیروان خود را به گروگان می‌گیرد و راههای بازگشت را به روی آنها می‌بندد.

درست همچون شیاطین انس، که وقتی افرادی را برای فساد به دام می‌اندازند آنها را از جهات مختلف آلوده و وامدار می‌کنند، به طوری که نتوانند گامی جز در مسیر اطاعت آنها بردارند.

ولی در قیامت که پرده‌های نیرنگ و فریب و غرور کنار می‌رود و هرکس هرچه

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۸ و ۲۰۸؛ سوره انعام، آیه ۱۴۲ و سوره نور، آیه ۲۱.

۲. سوره زخرف، آیه ۳۶؛ شبیه این تعبیر در سوره فصلت آیه ۲۴، نیز آمده است.

دارد، ظاهر و آشکار می‌شود، شیطان در مقام انکار بر می‌آید و آنچه را کوچک شمرده بود، بزرگ می‌شمرد و آنچه را امن و امان دانسته بود، خطرناک می‌داند؛ ولی این انکار نه برای او مفید است و نه برای پیروانش؛ چرا که دوران بازگشت از گناه و توبه و جبران «مافات» سپری شده است.

* * *

نکته

انواع دام‌های شیطان

می‌دانیم انسان همواره با دو دشمن بزرگ روبروست: دشمنی از درون به نام «نفس اماره» و دشمنی از برون به نام «شیطان» که اعمالی مشابه هم و مکمل یکدیگر، دارند.

گرچه همان‌گونه که گفتیم وجود این دشمن درونی و برونی برای افراد با ایمان سبب هوشیاری بیشتر، آمادگی زیادتر و مبارزه قاطع‌تر با عوامل گناه است و در نتیجه موجب تکامل روح و جان و قرب الی‌الله خواهد شد، ولی به هر حال وجود چنین دشمنان خطرناکی، هوشیاری فراوانی می‌طلبد؛ به خصوص اینکه آنها هرگز با صراحت انسان را دعوت به گناه نمی‌کنند؛ زشتی‌ها را زیبا جلوه می‌دهند، گناهان بزرگ را کوچک و طاعات کوچک را بزرگ نشان می‌دهند و دام‌های رنگارنگ بر سر راه بشر می‌نهند و از تمام نقطه‌های ضعف انسان و راههای نفوذ، در درون جان او بهره می‌گیرند و زنجیرهای اسارت در چنگال شهوات و مال و مقام و آرزوهای دور و دراز بر دست و پای او می‌نهند و به همین سبب، گاه یک لحظه غفلت، یک عمر بدبختی بدنبال می‌آورد.

اینجاست که در اخبار اسلامی هشدارهای زیادی در این زمینه داده شده، از

جمله در حدیثی می‌خوانیم که خداوند به موسی وحی کرد: «مَا لَمْ تَسْمَعْ بِمَوْتِ إِبْلِيسَ فَلَا تَأْمَنْ مَكْرَهُ؛ مادامی که خبر مرگ شیطان را نشنوی از مکر او ایمن مباش.»^(۱)

در همین زمینه در جلد اول این کتاب، ذیل خطبه هفتم شرح بیشتری درباره وسوسه‌های شیطان و راه نفوذ او در انسان و برنامه‌ریزی‌های شیاطین آمده است.^(۲)

این سخن را با اشعار پر معنایی از یکی از شعرای معاصر پایان می‌دهیم:

ز شیطان بدگمان بودن نوید نیک فرجامی است

چون خون در هر رگی باید دواند این بدگمانی را

نهفته نفس سوی مخزن هستی رهی دارد

نهانی شحنه‌ای می‌باید این دزد نهانی را

۱. بهج الصباغه، جلد ۱۴، صفحه ۳۵۰؛ همین مضمون در بحار الانوار، با تفاوت مختصری به عنوان یکی از سفارشهای چهارگانه الهی به موسی آمده است (بحار، جلد ۱۳، صفحه ۳۴۴) (مَا دُمْتَ لَا تَرَى الشَّيْطَانَ مَيِّتًا فَلَا تَأْمَنْ مَكْرَهُ).
 ۲. پیام امام، جلد ۱، صفحه ۴۶۰ تا ۴۶۷.

بخش دوازدهم

أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ، وَ شَغَفِ الْأَسْتَارِ، نُطْفَةً دِهَاقًا،
وَعَلَقَةً مِحَاقًا، وَ جَنِينًا وَ رَاضِعًا، وَ وِلِيدًا وَ يَافِعًا، ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا، وَ
لِسَانًا لَافِظًا، وَ بَصْرًا لَاحِظًا، لِيَفْهَمَ مُعْتَبِرًا، وَ يُقْصِرَ مُزْدَجِرًا، حَتَّى إِذَا قَامَ
أَعْتَدَالُهُ، وَ أَسْتَوَى مِثَالُهُ، نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا، وَ خَبَطَ سَادِرًا، مَاتِحًا فِي غَرْبِ
هَوَاهُ، كَادِحًا سَعِيًّا لِدُنْيَاهُ، فِي لَدَاتِ طَرْبِهِ، وَ بَدَوَاتِ أَرْبِهِ، ثُمَّ لَا يَحْتَسِبُ
رَزِيَّةً، وَ لَا يَخْشَعُ تَقِيَّةً؛ فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيرًا، وَ عَاشَ فِي هَفْوَتِهِ
يَسِيرًا [اسيراً] لَمْ يُفِدْ عَوْضًا [غرضاً] وَ لَمْ يَقْضِ مُفْتَرَضًا.

ترجمه

(اکنون درباره آفرینش انسان و مراحل زندگی او با شما سخن می‌گویم):
همین انسانی که خداوند او را در تاریکی‌های رحم و در پرده‌های متراکم، به
صورت نطفه‌ای فرو ریخت؛ سپس او را به شکل خون بسته و نامشخصی قرار داد و
بعد از آن، به صورت جنین کامل، سپس نوزادی شیرخوار و بعد کودک، سپس
نوجوانی درآورد و بعد از آن به او عقلی نگاهدارنده و زبانی گویا و چشمی بینا
بخشید، تا درک کند و عبرت گیرد و از بدی‌ها بپرهیزد و این وضع ادامه می‌یابد تا
انسان به حدّ اعتدال و کمال برسد و بر پای خود بایستد؛ در این هنگام سرکشی
کرده و می‌گریزد و بی‌پروا در بی‌راهه گام می‌نهد. این در حالی است که سعی دارد به
تمام هوس‌های خود جامعه عمل بپوشاند و برای بدست آوردن دنیا، خود را به رنج

و تعب بیفکند و برای لذات آن پیوسته تلاش می‌کند و هر چه از خواهش‌های نفسانی در فکرش خطور کند، به آن جامه عمل می‌پوشاند؛ او هرگز فکر نمی‌کند مصیبتی برایش پیش بیاید و هیچگاه از روی تقوای الهی در پیشگاهش خضوع نمی‌کند؛ از این رو، سرانجام چشم از دنیا فرو می‌بندد، در حالی که در گمراهی و غرور گرفتار است و در میان اشتباهات و خطاهای زندگی کوتاه خود، غوطه‌ور! این در حالی است که در برابر آنچه از دست داده، عوضی بدست نیاورده و هیچ یک از وظایف واجب خود را انجام نداده است.

شرح و تفسیر

آغاز و انجام زندگی انسان

در این بخش از خطبه - که به پایان خطبه، کم‌کم نزدیک می‌شویم - امام علیه السلام به بحث مهم دیگری پرداخته و آن آفرینش انسان از دوران جنینی تا پایان عمر و سپس چشم پوشیدن از دنیا و حضور در صحنه قیامت است، تا بحث‌های گذشته را که درباره خطرات شیطان و لزوم فراهم کردن زاد و توشه تقوا بود، تکمیل کند و به تعبیر دیگر: آدمی هوشیار باشد و به وظایف اصلیش بپردازد و از وساوس شیطان برحذر باشد، می‌فرماید: «(اکنون درباره آفرینش انسان و مراحل زندگی او با شما سخن می‌گویم:)^(۱) همین انسانی که خداوند او را در تاریکی‌های رحم و در پرده‌های متراکم به صورت نطفه‌ای فرو ریخت، سپس او را به شکل خون بسته و نامشخصی قرار داد، و بعد از آن به صورت جنین کامل، سپس نوزادی شیرخوار، و بعد کودک،

۱. شارحان نهج البلاغه درباره اینکه «أم» در اینجا چه مفهومی دارد آیا استفهامیه است و متصله، یا منقطعه؟ سخنان بسیاری دارند و قضاوت در این باره مشکل به نظر می‌رسد، چرا که ظاهر عبارت مرحوم «سیدرضی» این است که گلچین‌هایی از این خطبه طولانی را ذکر کرده است که ممکن است در این گزینش، پیوند عبارات پنهان شده باشد؛ ما آن را به صورت منقطعه تفسیر می‌کنیم و در تقدیر چنین است: «بَلْ أَدْرَكُكُمْ بِحَالِ الْإِنْسَانِ...».

سپس نوجوانی در آورد» ﴿أُمُّ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ، وَ شُعْفٍ^(۱) الْأُسْتَارِ، نُطْفَةً دِهَاقًا^(۲)، وَعَلَقَةً مِحَاقًا^(۳)، وَ جَنِينًا وَ رَاضِعًا، وَ وِلِيدًا وَ يَافِعًا^(۴)﴾.

در واقع امام علیه السلام در اینجا به شش مرحله از زندگانی انسان اشاره کرده است، که سه مرحله مربوط به دوران جنین و پیش از تولد و سه مرحله دیگر مربوط به دوران بعد از تولد است.

دورانهایی که با سرعت می‌گذرد و هر کدام ویژگی خود را دارد؛ بعضی فوق‌العاده شگفت‌انگیز و بعضی عبرت‌آمیز است. خداوند توانا، بر قطره‌آبی که هیچ شکل ندارد، در درون ظلمت‌های متراکم «مشیمه» و «رحم» و «شکم مادر»، صورتگری می‌کند و علقه مِحَاق (خون بسته شده فاقد شکل) را، زیباترین و جالب‌ترین شکل می‌دهد و بعد از نمو کامل جنین، با یک فرمان عجیب، آن را به این جهان می‌فرستد و در مسیر حیات و مراحل تکامل او را هدایت می‌فرماید و هر روز در شأن و شرایط و مقامی است.

سپس به ابزار و وسایل مهمی که در اختیار انسان گذارده و او را با جهان خارج مربوط می‌کند، اشاره کرده و می‌فرماید: «سپس به او عقلی نگهدارنده، زبانی گویا و چشمی بینا بخشید، تا درک کند و عبرت گیرد، و از بدی‌ها بپرهیزد» ﴿ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا، وَ لِسَانًا لَافِظًا، وَ بَصْرًا لَاحِظًا، لِيَفْهَمَ مَعْتَبِرًا، وَيُقَصِّرَ مَزْدَجِرًا﴾.

۱. «شُعْفٍ» از ماده «شَغَف» (بر وزن جواب) به معنای غلاف و پوسته نازک روی قلب است و «شُعْفٍ» در اینجا به معنای پرده‌های متعدد می‌باشد.

۲. «دِهَاق» از ماده «دَهَق» (بر وزن دهر) به معنای شدت فشار است؛ سپس به معنای فرو ریختن با قوت و فشار آمده است که اینجا اشاره به فرو ریختن نطفه در داخل رحم است.

۳. «مِحَاق» از ماده «مَحَق» (بر وزن محو) به معنای نقصان تدریجی و محو شدن است و به همین جهت، آخر ماه را «مِحَاق» می‌گویند و توصیف «عَلَقَه» به «مِحَاق» به خاطر آن است که تدریجاً زایل و دگرگون می‌شود و به صورت جنین در می‌آید و یا به خاطر این است که قیافه‌ای محو و نامشخصی دارد و هیچ صورتی به خود نگرفته است.

۴. «يَافِع» از ماده «يَفَع» (بر وزن نفع) به معنای بلند شدن و قد کشیدن است و هنگامی که بچه به صورت جوانی نارس و قد کشیده در می‌آید به او «يَافِع» می‌گویند.

خداوند به او عقل داد، تا نیکی و بدی را بشناسد و زبان داد، تا پرس و جو کند و علوم خود را به دیگران منتقل نماید و چشم داد، که حقایق حسی را با آن درک کند و هدف نهایی از این سه موهبت بزرگ، این بود که: فرمانهای الهی را بفهمد و از آنچه در اطراف اوست، درس عبرت بیاموزد و از آنچه شایسته مقام او نیست، پرهیز کند. در واقع سه منبع مهم شناخت، یعنی: عقل و زبان و چشم، که به ترتیب برای درک مطالب فکری و نقلی و عینی و حسی است، در این عبارت کوتاه جمع شده و به انسان دستور داده شده است، که آنها را در مسیر سعادتش بکار گیرد.

سپس می‌فرماید: «این وضع ادامه می‌یابد، تا انسان به حدّ اعتدال و کمال برسد، و بر پای خود بایستد، در این هنگام سرکشی کرده، می‌گریزد و بی‌پروا در بیراهه گام می‌نهد (به خدا و فرمانهای او پشت می‌کند و به هوا و هوس روی می‌آورد)» ﴿حَتَّىٰ إِذَا قَامَ اُعْتَدَالُهُ، وَ اُسْتَوَىٰ مِثَالُهُ، نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا، وَ خَبَطَ سَائِرًا^(۱)﴾.

درست است که همه انسانها چنین نیستند، ولی کلام امام علیه السلام ناظر به اکثریتی است که در بسیاری از جوامع، هنگامی که توان یافتند و به قدرت رسیدند، همه چیز را به فراموشی می‌سپارند و همچنین هشدار می‌دهند که به مؤمنان فرمانبردار، که مراقب حال خویش باشند و شکر نعمت ایمان و تقوا را بجا آورند.

در ادامه این سخن می‌فرماید: «این در حالی است که سعی دارد به تمام هوس‌های خود جامه عمل بپوشاند» ﴿مَاتِحًا^(۲) فِي غَرْبٍ^(۳) هَوَاهُ﴾.

«و برای بدست آوردن دنیا خود را به رنج و تعب می‌افکند، و برای لذات آن پیوسته تلاش می‌کند، و هرچه از خواهش‌های نفس در فکرش خطور می‌کند به آن

۱. «سادر» از ماده «سَدَر» (بر وزن هدر) به معنای حیرت و سرگردانی است.

۲ و ۳. باتوجه به اینکه «مَاتِح» به معنای کسی است که در بالای چاه ایستاده و سعی دارد تا آنجا که می‌تواند از چاه آب بکشد و «غَرْب» به معنای دلوهای بزرگ است؛ روشن‌ترین تفسیر برای جمله بالا همان است که در بالا گفته شد و اشاره به کسانی است که سعی دارند، هیچ‌یک از هوا و هوس‌های آنها بی‌پاسخ نماند و به تمام آرزوها و هوس‌ها برسند.

جامه عمل می پوشاند» ﴿كَادِحًا﴾^(۱) سَعِيًّا لِدُنْيَاهُ، فِي لَذَاتِ طَرَبِهِ، وَ بَدَوَاتِ^(۲) أَرْبِهِ^(۳) .
این تعبیرات، اشاره به بی خبرانی است که تمام سعی و تلاش خود را در طریق به
چنگ آوردن مال و منال دنیا و لذت‌های زودگذر و اشباع هوا و هوس‌ها به کار
می‌گیرند؛ گویی از آفرینش آنها هیچ هدفی جز این نبوده است؛ این در حالی است
که با چشم خود ناکامی‌ها و شکست‌ها، بیماری‌ها و مرگ و میرها را می‌بینند.
اما همان‌گونه که امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «او هرگز فکر نمی‌کند
مصیبتی برایش پیش آید و هیچگاه از روی تقوای الهی در پیشگاهش خضوع
نمی‌کند، از این رو، سرانجام چشم از دنیا فرو می‌بندد، در حالی که در گمراهی و
غرور گرفتار است و در میان اشتباهات و خطاهای زندگی کوتاه خود، غوطه‌ور؛ این
در حالی است که در برابر آنچه از دست داده، عوضی به دست نیاورده، و هیچ یک از
وظایف واجب خود را، انجام نداده است (با کوله‌بار عظیمی از گناه و نامه عملی خالی
از حسنات، به سوی آخرت حرکت می‌کند)» ﴿ثُمَّ لَا يَحْتَسِبُ رِزِيَّةً^(۴)، وَلَا يَخْشَعُ
تَقِيَّةً^(۵)؛ فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيرًا^(۶)، وَ عَاشَ فِي هَفْوَتِهِ^(۷) يَسِيرًا، لَمْ يُفِدْ عَوْضًا، وَ لَمْ يَقْضِ
مُقْتَرَضًا﴾.

۱. «کادح» از ماده «کدح» (بر وزن مدح) به معنای تلاش و کوشش و فشار بر کار است و گاه به معنای
حرص نیز آمده است.
۲. «بَدَوَات» جمع «بَدَاة» (بر وزن غفلت) از ماده «بَدُو» (بر وزن دلو) به معنای ظاهر و آشکار شدن و
«أَرْب» به معنای حاجت و شادی و چاره جوئی آمده است؛ با توجه به معانی فوق، «بَدَوَاتِ أَرْبِهِ» به معنای
حوایج و لذاتی است، که انسان به فکرش خطور می‌کند.

۴. «رِزِيَّة» از ماده «رُزَأ» (بر وزن عضو) در اصل به معنای نقصان است و «رِزِيَّة» به معنای مصیبت بزرگ آمده
است.

۵. «تَقِيَّة» در اینجا به معنای تقوای الهی است و مفهوم جمله این است که او به خاطر تقوای الهی خضوع و
خشوعی در پیشگاه خداوند ندارد (بعضی از شارحان «تَقِيَّة» را در اینجا مفعول مطلق نوعی گرفته‌اند و
بعضی‌ها مفعول‌له؛ ولی در مفهوم جمله، تفاوت چندانی ایجاد نمی‌کند).

۶. «غَرِير» در اینجا به معنای مغرور و فریب خورده است.

۷. «هَفْوَه» از ماده «هَفُو» در اصل به معنای باسرعت قدم برداشتن است و از آنجایی که تسریع در راه رفتن،
در بسیاری از اوقات، سبب لغزش و در نهایت زمین خوردن است، واژه «هَفْوَه» به معنای لغزش و به زمین
خوردن آمده است.

چه دردناک است! حال کسی که این‌گونه در گرداب غرور و غفلت، گرفتار شده؛ سرمایه‌ی عمر را از کف داده و تنها چند روزی به لذّات آمیخته با نکبت‌ها، دل خوش کرده و سرانجام با دست خالی، دنیا را ترک گفته و با نامه سیاه، در محضر عدل الهی حاضر می‌شود.

نکته

عفو تو و خطای من، بخل من و عطای تو!

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به موارد متعدّدی از نعمت‌های الهی بر انسان، از دوران آفرینش در رحم مادر گرفته، تا هنگام تولّد و سپس پیمودن مراحل تکامل، اشاره می‌فرماید و نشان می‌دهد خداوند قادر متعال، چگونه او را در ظلمات رَحِم و در پشت پرده‌های تاریک، هر روز خلقتی تازه و نوین بخشید؛ و بعد از گام نهادن به جهان بیرون، چگونه تمام ابزار شناخت و معرفت را در اختیار او قرار داد؛ قلبی دانا، چشمی بینا و زبانی گویا به او بخشید؛ ولی این انسان ناسپاس و نمک‌نشناس، همین که به قدرت رسید، هدف آفرینش خویش، را فراموش کرد. گویی جز خواب و خور و لذّت و شهوت هدفی در کار نبود؛ همچون حیوان پرواری در این لذّات غوطه‌ور شد و هشدارهای الهی که به صورت مصایب و درد و رنج‌ها و پایان عمرها، یکی پس از دیگری به او داده می‌شد، همه را نشنیده و نادیده گرفت؛ گویی چنین می‌پنداشت که مرگ، همیشه برای همسایه است و درد و رنج برای بیگانه. گویی چنین فکر می‌کرد که عمری جاویدان دارد و لذّاتی بی‌پایان، نه امر و نهی الهی شامل او می‌شود و نه دعوت پیامبران خدا، متوجّه اوست.

ولی به سرعت، روزهای عمرش سپری شد و با دستی تهی به سرای دیگر شتافت. سیلی اجل بر صورت او نواخته شد و در لحظه مرگ، بیدار شد؛ اما راهی برای بازگشت نبود و تمام پل‌ها، در پشت سرش ویران شده بود.

بخش سیزدهم

دَهْمَتُهُ فَجَعَاتُ الْمَنِيَّةِ فِي عُبْرٍ [عبر] جِمَاحِهِ، وَ سَنَنْ مِرَاحِهِ، فَظَلَّ
سَادِرًا، وَ بَاتَ سَاهِرًا، فِي غَمَرَاتِ الْأَلَامِ، وَ طَوَارِقِ الْأَوْجَاعِ وَالْأَسْقَامِ، بَيْنَ أَخِ
شَقِيقٍ، وَ وَالِدِ شَفِيقٍ، وَ دَاعِيَةِ بِالْوَيْلِ جَزَعًا، وَ لَادِمَةِ لِلصَّدْرِ قَلَقًا؛ وَ الْمَرْءُ فِي
سَكْرَةٍ مُلْهَثَةٍ، وَ غَمْرَةٍ كَارِثَةٍ، وَ أَنَّةٍ مُوجِعَةٍ، وَ جَذْبَةٍ مُكْرِبَةٍ، وَ سَوْقَةٍ مُتْعِبَةٍ.

ترجمه

«هنوز تلاش و کوشش او در طریق اشباع هوسهایش پایان نگرفته که) ناراحتی‌های مرگ، در حالی که بقایای سرکشی در او وجود دارد و در مسیر لذات خود گام برمی‌دارد، او را در خود فرو می‌برد و ناگهان گرفتار حیرت و سرگردانی می‌شود و از شدت بیماری و درد و رنج‌ها، شب تا به صبح بیدار می‌ماند (و ناله سر می‌دهد) این در حالی است، که در میان برادری غمخوار، پدری مهربان (و همسری دلسوز که) گریه و ناله سر داده‌اند (و مادری دلسوخته که) از شدت ناراحتی به سینه می‌کوبد، قرار گرفته است و با سكرات بی‌تاب کننده مرگ و شدائد غم‌انگیز و ناله‌های دردناک و جان دادن پرمشقت و مرگ رنج‌آور، دست به گریبان است.

شرح و تفسیر

ناگهان مرگ فرا می‌رسد!

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به سراغ پایان عمر این انسانِ غافلِ مغرور سرکش، می‌رود که چگونه در چنگال بیماری‌های جانکاه و دادوفریاد بستگان و

دوستانش، لحظات دردناک احتضار را می‌گذراند و چنان ترسیمی از این حالت فرموده، که دلها را تکان می‌دهد. می‌فرماید: «هنوز تلاش و کوشش او در طریق اشباع هوس‌ها و نیل به آرزوهایش پایان نگرفته که) ناراحتی‌های مرگ، در حالی که بقایای سرکشی در او وجود دارد و در مسیر لذات خود، گام بر می‌دارد، او را در خود فرو می‌برد، و ناگهان گرفتار حیرت و سرگردانی می‌شود، و از شدت بیماری و درد و رنج‌ها، شب تا به صبح بیدار می‌ماند (و ناله‌های جانکاه سر می‌دهد)» ﴿دَهْمَتَهُ﴾^(۱) فَجَعَاتُ الْمَنِيَّةِ فِي عُبْرٍ^(۲) جِمَاحِهِ^(۳)، وَ سُنَنِ^(۴) مِرَاحِهِ^(۵)، فَظَلَّ سَادِرًا^(۶)، وَ بَاتَ سَاهِرًا، فِي غَمَرَاتِ الْأَلَامِ، وَ طَوَارِقِ الْأَوْجَاعِ وَالْأَسْقَامِ.

«این در حالی است که در میان برادری غم‌خوار و پدری مهربان (و همسری دلسوز که) گریه و ناله سرداده‌اند و (مادری دلسوخته که) از شدت ناراحتی به سینه می‌کوبد، قرار گرفته است.» ﴿بَيْنَ أَخٍ شَقِيْقٍ، وَ وَالِدٍ شَفِيْقٍ، وَ دَاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعًا، وَ لَايْمَةٍ^(۷) لِلصَّدْرِ قَلَقًا.

آری بستگان و نزدیکانش، از حیات او مأیوس شده و پیش از مرگ او ناله و فغان سرداده‌اند و هر زمان که از شدت دردش، کاسته شود و به هوش آید، این ناله‌ها و فریادها، او را شکنجه و آزار می‌دهد و مرگش را با چشم خود می‌بیند و دیدگان پروحشش به هر سو نگران است.

۱. «دَهْمَتَهُ» از ماده «دَهَم» (بر وزن فهم) به معنای فراگیری و پوشش دادن به چیزی است.

۲. «عُبْرٌ» جمع «عَابِرٌ» به معنای باقی، یا باقی مانده است.

۳. «جِمَاحٌ» از ماده «جَمَحٌ» (بر وزن جمع) به معنای سرکشی و طغیان و هوا پرستی است و حیوان سرکش را «جَمُوْحٌ» می‌گویند.

۴. «سُنَنِ» مفرد است و به معنای روش و طریقه است و «سُنَنِ» (بر وزن سخن) جمع «سُنْت» می‌باشد.

۵. «مِرَاحٌ» از ماده «مَرَحٌ» (بر وزن فرح) به معنای شدت خوشحالی است که توأم با طغیان و سرکشی و به کارگرفتن نعمت‌های الهی در مسیر باطل می‌باشد.

۶. «سَادِرٌ» گاه به معنای متحیر و گاه به معنای شخص بی‌پروا آمده است و معنای اوّل مناسب جمله بالا و معنای دوم، مناسب جمله‌ای است که در فراز قبل گذشت.

۷. «لَايْمَةٌ» از ماده «لَدَمٌ» (بر وزن هدم) در اصل به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است و لذا به زنانی که در مصایب، بر سر و صورت و سینه خود می‌کوبند «لَايْمَةٌ» گفته می‌شود.

«این در حالی است که با سكرات بی تاب کننده مرگ و شدايد غم انگيز و ناله های دردناك، و جان دادن پرمشقت، و مرگ رنج آور، دست به گريبان است» ﴿وَأَلْمَزْءُ فِي سَكْرَةٍ مُلْهَثَةٍ،^(۱) وَ عَمْرَةٍ كَارِثَةٍ،^(۲) وَ أَنْتَ مُوجِعَةٍ، وَ جَذْبَةٍ مُكْرِبَةٍ^(۳)، وَ سَوَاقَةٍ^(۴) مُتْعِبَةٍ﴾. راستی، حالت جان دادن و سكرات مرگ حالت عجیبی است! انسانی که تا ديروز بر تخت قدرت نشسته بود و همه امکانات را در اختيار داشت، از باده غرور سرمست بود و به كائنات فخر می فروخت، امروز در چنگال بیماری های شديد، مانند مرغ مذبوحی دست و پا می زند. اطرافيانش از او مأیوس شده و ناله و فریاد سرداده اند و از هیچ كس، كاری برای او ساخته نیست.

در جای جای تاريخ، سرگذشت هایی از قدرتمندان بزرگ و لحظه های جانكاه احتضار آنها، نقل شده است که به راستی تكان دهنده است.

در حالات «مأمون» خليفه مقتدر عباسی - که دامنه حكومتش بخش های عظیمی از خاورميانه را در برگرفته بود - می نویسند: «وی با لشكر عظیمش از یکی از میدان های نبرد به سوی «طوس» باز می گشت؛ به کنار چشمه ای در منطقه خوش آب و هوایی رسید، در آنجا توقف کرد؛ ماهی بزرگ سفیدی در درون آب توجه او را به خود جلب کرد؛ دستور داد آن را بگیرند و برای او سرخ کنند؛ در این حال لرزه ای بدن او را فرا گرفت، به گونه ای که قادر به حرکت نبود؛ پیوسته می لرزید و هر قدر پوشاك بیشتری روی او قرار می دادند، باز فریاد می زد: «سرما! سرما!» اطراف او آتش روشن کردند، باز فریاد می زد: «سرما! سرما!» ماهی سرخ شده را برای او آوردند حتی

۱. «مُلْهَثَه» از مادّه «لَهَث» (بر وزن فحص) در اصل به معنای زبان در آوردن سگ، به هنگام تشنگی و ناراحتی است. سپس این واژه به کسانی که شدیداً به دنبال چیزی می روند و به اصطلاح برای آن «لَه لَه» می زنند، اطلاق شده است.

۲. «كَارِثَه» از مادّه «كَرِث» (بر وزن بحث) به معنای شدت اندوه و غم است، یا اموری که سبب اندوه و غم شدید می شود.

۳. «مُكْرِبَه» از مادّه «كَرْب» (بر وزن غرب) به معنای گرفتاری شدید در چنگال غم و اندوه است.

۴. «سَوَاقَه» در اصل به معنای راندن است؛ سپس به معنای حالت جان دادن که گویی انسان از این جهان، به سرعت به عالم دیگر رانده می شود، اطلاق شده است.

نتوانست چیزی از آن بچشد. حال او، لحظه به لحظه سخت تر می شد و در سگراتِ مرگ فرو می رفت؛ عرق سنگین و چسبنده ای از بدن او بیرون می ریخت؛ اطبای مخصوص او در حیرت از این بیماری ناشناخته، فرو رفته بودند؛ وقتی حالش سخت تر شد، دستور داد: مرا بر جای بلندی ببرید، که لشکریانم را ببینم. شب هنگام بود و سرتاسر بیابان از آتش هایی که لشکر افروخته بودند، روشن شده بود؛ «مأمون» سر به آسمان بلند کرد و این جمله را گفت: «يَا مَنْ لَا يَزُولُ مُلْكُهُ، إِرْحَمْ مَنْ قَدْ زَالَ مُلْكُهُ؛ ای خدایی که حکومتت زوال ناپذیر است، رحم کن بر کسی که حکومتش پایان یافته است.» او را به بسترش بازگرداندند؛ «مُعْتَصِم» به کسی دستور داد که در کنار بسترش بنشیند و شهادتین را بر زبانش جاری کند. هنگامی که صدای آن مرد بلند شد، «ابن ماسویه» طبیب مخصوص مأمون گفت: «فریاد نزن! به خدا سوگند! او در این حال، میان پروردگارش و «مانی» (مردی که در ایران باستان به دروغ ادعای نبوت کرده بود) فرق نمی گذارد.» مأمون گویا متوجه شد، چشمش را گشود در حالی که همچون دو کاسه خون شده بود؛ خواست با دستش ضربه ای به «ابن ماسویه» بزند و سخن عتاب آمیزی بگوید؛ اما نه دست قادر به حرکت بود و نه زبان یارای نطق داشت! چشم به سوی آسمان دوخت، در حالی که اشک سراسر چشمش را گرفته بود، تنها زبانش به این جمله گشوده شد: «يَا مَنْ لَا يَمُوتُ إِرْحَمْ مَنْ يَمُوتُ؛ ای خدایی که مرگ و فنا برای تو نیست، رحم کن کسی را که در حال مرگ است.» این را گفت و برای همیشه خاموش شد^(۱).

آری، آن زمان که قدرت داشت هرگز باور نمی کرد که چنین روزی را در پیش دارد:

دیدي آن قهقهة کبک خرامان حافظ که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود!

۱. مروج الذهب مسعودی، جلد ۳، صفحه ۴۵۶ (با تلخیص).

بخش چهاردهم

ثُمَّ أُدْرِجَ فِي أَكْفَانِهِ مُبْلِسًا، وَجُذِبَ مُنْقَادًا سَلِسًا، ثُمَّ أُلْقِيَ عَلَى الْأَعْوَادِ
رَجِيعَ وَصَبٍ، وَنِضْوَ سَقَمٍ، تَحْمِلُهُ حَفْدَةُ الْوَلْدَانِ، وَحَشْدَةُ الْإِخْوَانِ، إِلَى دَارِ
غُرْبَتِهِ، وَ مُنْقَطِعِ زَوْرَتِهِ، وَ مُفْرِدِ وَحْشَتِهِ، حَتَّى إِذَا أَنْصَرَفَ الْمُشَيِّعُ، وَرَجَعَ
الْمُتَفَجِّعُ [مفجع] أَقْعَدَ فِي حُفْرَتِهِ نَجِيًّا لِبَهْتَةِ السُّؤَالِ، وَ عَثْرَةَ الْإِمْتِحَانِ.

ترجمه

سپس او را در کفن‌هایش می‌پیچند، در حالی که از همه چیز مأیوس شده و همه را به دست فراموشی سپرده است. و او را به آسانی در حالی که کاملاً تسلیم است، برمی‌گیرند و پیکر خسته و رنجیده‌اش را که بر اثر بیماری‌ها کاملاً لاغر شده، بر چوب‌های تابوت می‌افکنند؛ در حالی که فرزندان و نوه‌ها و جمع دوستان، تابوت او را بر دوش می‌کشند و به سوی خانه غربت - که دیدار او در آنجا از همگان قطع می‌شود و در تنهایی وحشتناکی، فرو می‌رود - حمل می‌کنند. این وضع همچنان ادامه می‌یابد تا تشییع کنندگان (باسپردن جنازه او به آرامگاه ابدیش) باز گردند و گریه کنندگان بی‌تاب، خاموش شوند (و او را تنها بگذارند) در آن حفره گورش می‌نشانند (و از او سؤال می‌کنند) در حالی که از ترس و تحیر در برابر سؤال و لغزش در آزمون، آهسته سخن می‌گوید.

شرح و تفسیر

حوادث بعد از مرگ

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به سرنوشت بسیار عبرت‌انگیز انسان بعد از مرگ اشاره می‌کند و بحثی که در بخش قبل دربارهٔ حال احتضار آمده است، با آن ادامه می‌یابد. امام علیه السلام در جمله‌های کوتاه و تکان‌دهندهٔ خود، حال انسانی را ترسیم می‌کند که بر اثر شدت بیماری، استخوان‌ها و عضلاتش فرسوده و تکیده شده و تنها مجسمه‌ای بی‌روح، از او باقی مانده که برای کفن و دفن و سپردن به گورستان، توسط دوستان و بستگان، آماده می‌شود. منظره‌ای که با مقایسه به حال حیات و زمان قدرت، بسیار تکان‌دهنده است.

می‌فرماید: «سپس آن انسان را در کفن‌هایش می‌پیچند، در حالی که از همه چیز مأیوس شده و همه را به دست فراموشی سپرده است و او را به آسانی در حالی که کاملاً تسلیم است، بر می‌گیرند و پیکر خسته و رنج دیده‌اش را، که بر اثر بیماری‌ها کاملاً لاغر شده است، بر چوبه‌های تابوت می‌افکنند، در حالی که فرزندان و نوه‌ها و جمع دوستان، تابوت او را بر دوش می‌کشند و به سوی خانهٔ غربت - که دیدار او در آنجا از همگان قطع می‌شود و در تنهایی وحشتناکی فرو می‌رود - حمل می‌کنند!»

﴿ثُمَّ أُدْرَجَ فِي أَكْفَانِهِ مُبْلِسًا،^(۱) وَجُذِبَ مُنْقَادًا سَلِسًا،^(۲) ثُمَّ أُلْقِيَ عَلَى الْأَعْوَادِ رَجِيعًا^(۳)﴾

۱. «مُبْلِس» از مادهٔ «ابلاس» در اصل به معنای غم و اندوهی است که از شدت یأس و ناامیدی دست می‌دهد و به همین جهت، گاهی آن را، به معنای یأس تفسیر می‌کنند و «مُبْلِس» در خطبه بالا به معنای مأیوس است و منظور مأیوس شدن بازماندگان از بازگشت مردگان است.

۲. «سَلِس» از مادهٔ «سلس» (بر وزن قفس) به معنای سهولت و آسانی است.

۳. «رَجِيع» به معنای حیوانی است که پیوسته از سفری به سفری می‌رود و خسته و ناتوان شده؛ سپس در مورد انسانهای خسته به کار رفته است.

وَصَبٍ،^(۱) وَ نِضْوٍ^(۲) سَقَمٍ، تَحْمِلُهُ حَفْدَةً الْوِلْدَانِ، وَ حَشْدَةً^(۳) الْإِخْوَانِ، إِلَيَّ دَارِ غُرْبَتِهِ، وَ مُنْقَطِعِ زَوْرَتِهِ^(۴)، وَ مُفْرِدِ وَحْشَتِهِ».

آری! نخست، آخرین لباس را بر اندام او می پوشانند؛ لباسی که از تشریفات و زرق و برق لباس های دنیا - که روزها و گاه هفته ها برای تهیه آن زحمت می کشیدند و با بهای سنگینی تهیه می شد - کاملاً دور است. لباسی که نه نیاز به خیاط چیره دست دارد و نه ابعاد مختلف آن اندازه گیری می شود و نه کسی به دوام و جنس آن توجه دارد و عجیب تر این که شاه و گدا در آن یکسانند و سهم همگان در آن، مساوی است!

آری، لباسی است که یک بار مشاهده آن، می تواند همه اسرار زندگی ناپایدار این جهان را، برای افراد تیزبین، فاش کند.

حرکت دادن او، به وسیله تابوت به سوی آرامگاه همیشگی اش صحنه تکان دهنده دیگری است. نه از خود اراده ای دارد، نه پیشنهاد و اعتراضی! به هر کجا که ببرندش، تسلیم است و در هر جا دفنش کنند، کاملاً مطیع! پیکری که گاهی ماه ها یا سال ها در زیر ضربات بیماری های گوناگون فرسوده شده؛ حتی در روزهای بازپسین حیاتش توان و قدرت و حرکتی نداشت؛ تا چه رسد به بعد از مرگش.

این همان انسانی است که روزی بر تخت قدرت تکیه کرده بود و با اشاره ای هزاران نفر را به حرکت در می آورد؛ با گوشه چشمش کسی را می بخشید و با کمترین خشمش، سر از تن بی گناهی جدا می کرد، امروز به این حال و روز افتاده است! طبق معمول، فرزندان و نواده ها و دوستان و بستگان و برادران، تابوت او را بر

۱. «وَصَبٍ» به معنای درد دائمی و بیماری و سستی بدن است.

۲. «نِضْوٍ» در اصل به معنای شتر، یا حیوان لاغر است، سپس به انسان لاغر نیز، اطلاق شده است.

۳. «حَشْدَةً» جمع «حاشد» به معنای جمعیتی است که اجتماع بر انجام کاری می کنند.

۴. «زَوْرَهُ» مصدر است، مانند «زیارت» و به معنای دیدار است.

دوش می‌گیرند، اما به کجا می‌برند؟ به جایی که همیشه از آن وحشت داشت و حتی نام آن را بر زبان جاری نمی‌کرد و اگر از کنارش می‌گذشت، صورت بر می‌گرداند؛ جایی که رابطه او را به طور کامل، از مردم این جهان قطع می‌کند و خانه‌ای وحشتناک و فراموش شده است.

در ادامه این سخن می‌فرماید: «این وضع همچنان ادامه می‌یابد تا تشییع‌کنندگان (با سپردن جنازه او به آرامگاه ابدیش) بازگردند و گریه‌کنندگان بی‌تاب، خاموش شوند (و او را تنها بگذارند)، در آن حفره گورش می‌نشانند (و از او سؤال می‌کنند) در حالی که از ترس و تحیر در برابر سؤال و لغزش در آزمون، آهسته سخن می‌گوید!» ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَنْصَرَفَ الْمُشَيِّعُ، وَ رَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ، أُقْعِدَ فِي حُفْرَتِهِ نَجِيًّا لِبَهْتِهِ^(۱) السُّؤَالِ، وَ عَثْرَةَ الْإِمْتِحَانِ﴾.

آری، همراهی بازماندگان و سوگواران بسیار کوتاه است! به مجرد این که او را به قبرش بسپارند، همگی با او وداع گفته و باز می‌گردند و تنهای تنهائش، می‌گذارند. اشک‌های چشمشان را پاک می‌کنند و ناله‌هایشان خاموش می‌شود و بی‌تابی، جای خود را به آرامش می‌دهد و به تدریج او را به فراموشی می‌سپارند؛ در حالی که او سخت‌ترین لحظات را طی می‌کند، باید خود را آماده پاسخ پرسش‌های فرشتگان الهی کند؛ پرسش‌هایی که گرچه پاسخش روشن است، اما اظهار آن پاسخ، نیاز به آمادگی روحی و اعتقادی و عملی دارد و از قدرت بسیاری از مردم بیرون است و همین جا است که لغزش امتحان، آشکار می‌شود.

در حقیقت جمله «أُقْعِدَ فِي حُفْرَتِهِ نَجِيًّا» اشاره روشنی به سؤال و جواب قبر دارد که در بحث نکات، به طور مشروح خواهد آمد و تعبیر به «نَجِيًّا» که از ماده «نَجْوَى» به معنای سخنان آهسته، گرفته شده، یا اشاره به مناجات با پروردگار است، که در

۱. «بَهْتَهُ» از ماده «بُهت» به معنای حیرت آمیخته با وحشت است.

آن لحظه حسّاس، دست به دامان لطف او می‌زند؛ و یا سخن گفتن آهسته است، از ترس عدم توانایی بر پاسخ به سوالات و مردود شدن در این امتحان بزرگ.

نکته‌ها

۱- لحظات عبرت‌انگیز وداع زندگان با مردگان!

هنگامی که انسان چشم از این جهان می‌پوشد، وضع او به کلی دگرگون می‌شود. تا آن لحظه که زنده بود، همگام و هم‌رنگ با محیط و سایر زندگان بود؛ اما اکنون حسابش به کلی جدا شده، باید هر چه زودتر این موجود ناهم‌رنگ، از میان جمع خارج شود و به آنجا که رابطه‌اش با جامعه انسانی به کلی قطع می‌گردد، سپرده شود. لحظاتی است بسیار عبرت‌انگیز! نه از خود اراده‌ای دارد، نه چیزی با خود می‌برد، نه کسی می‌تواند برای او کاری انجام دهد، نه ناله‌ها و فریادها و گریه‌ها سودی برای او دارد و نه نزدیکترین دوستان، کاری از دستشان ساخته است. جنازه او را به سرعت بر می‌دارند و دور می‌کنند و در گوری سرد و خاموش، زیر خروارها خاک، پنهان می‌سازند. تنها چیزی که در ظاهر همراه او می‌فرستند، همان چند قطعه پارچه بسیار کم ارزش و ندوخته است که آخرین لباس او را تشکیل می‌دهد. نه از تخت و تاج شاهی خبری است، و نه از زر و زیورها، و نه از کاخ‌ها و قصرها! اینجاست که امیر مؤمنان علی علیه السلام همانند بسیاری از پیشوایان بزرگ اسلام، توصیه می‌کند که برای مهار زدن نفس طغیانگر، به یاد این لحظات بیفتید و بسیار از آن یاد کنید! چگونه از چیزی غافل می‌شوید که او از شما غافل نمی‌شود؟ و می‌فرماید: بهترین واعظ برای شما، همین جسم بی جان مردگانی است، که هر روز بر دوش زندگان به سوی آرامگاه جاویدان می‌روند؛ از سرای «مألوف» که پیوسته به

آن علاقه داشته‌اند، جدا می‌شوند و در جایی که همیشه از آن وحشت داشته‌اند، سکونت اختیار می‌کنند و از همه ناراحت‌کننده‌تر اینکه، پرونده اعمال آنها به کلی بسته می‌شود: نه چیزی می‌توانند بر حسناتشان بیفزایند و نه چیزی از سیئاتشان کم کنند.^(۱)

به راستی، هم لحظه تولد و ورود در دنیا، عبرت‌انگیز است و هم لحظه خروج از دنیا! هر دو بی‌اختیار انجام می‌شود و در هر دو حال، دست انسان از همه چیز خالی است و اگر انسان همه روز کمی به این دو بیندیشد به یقین در فاصله آن دو، گرفتار غرور و طغیان و نسیان و فراموشی نخواهد شد.

در یکی از اشعار منسوب به امیرمؤمنان علی علیه السلام نکته بسیار لطیفی دیده می‌شود، می‌فرماید:

وَ فِي قَبْضِ كَفِّ الطُّفْلِ عِنْدَ وِلَادَةٍ دَلِيلٌ عَلَى الْحَرْصِ الْمُرَكَّبِ فِي الْحَيِّ
وَ فِي بَسْطِهَا عِنْدَ الْمَمَاتِ مَوَاعِظٌ أَلَّا فَانظُرُونِي قَدْ خَرَجْتُ بِلَا شَيْءٍ

شاعر توانمند معاصر، شهریار در ترجمه اشعار فوق چنین سروده است:

با مشت بسته چشم گشودی در این جهان

یعنی به غیر حرص و غضب نیست حالیم!

با مشت باز هم روی آخر به زیر خاک

یعنی ببین که می‌روم و دست خالییم!

۲- سؤال قبر چیست؟!

در این بخش از خطبه بالا، اشاره روشنی به مسأله سؤال قبر آمده است که هم در روایات اسلامی بازتاب گسترده‌ای دارد و هم در کلمات علمای عقاید.

۱. اقتباس از خطبه ۱۸۸، که شرح آن به خواست خدا در آینده خواهد آمد.

«محقق خویی» در «منهاج البراعة» (شرح نهج البلاغه) می‌گوید: مسلمانان اتفاق نظر دارند که سؤال قبر، حق است؛ بلکه می‌توان آن را از ضروریات دین شمرد؛ تنها گروه اندکی از ملحدان به مخالفت با آن برخاسته‌اند... در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةً: الْمِعْرَاجَ وَ سُؤَالَ الْقَبْرِ وَ الشَّفَاعَةَ؛ کسی که سه چیز را انکار کند از پیروان ما نیست: معراج، سؤال قبر و شفاعت».^(۱)

روایات فراوان دیگری نیز در منابع اسلامی در این زمینه وارد شده و در آنها آمده است: هنگامی که انسان را در قبر می‌گذارند، دو فرشته به سراغ او می‌آیند و از اصول عقاید او، توحید و نبوت و ولایت امامان علیهم السلام پرسش می‌کنند و حتی مطابق بعضی از این روایات، از چگونگی صرف عمر و طریق کسب اموال و صرف آنها نیز پرسش می‌کنند؛ چنانچه از مؤمنان راستین باشد، به خوبی از عهده پاسخ بر می‌آید و مشمول رحمت و عنایات الهی می‌شود و اگر از گنهکاران منحرف، باشد در پاسخ این سؤالات در می‌ماند و گرفتار عذاب دردناک برزخی می‌شود.

این نکته قابل توجه است که از قراین موجود در روایات استفاده می‌شود که سؤال و جواب قبر، یک سؤال و جواب ساده معمولی نیست، که انسان مطابق میل خود پاسخ گوید و خود را نجات دهد، بلکه سؤالی است که پاسخ آن از درون جان انسان و متن عقاید و اعمال او بر می‌خیزد. گویی جوابی است از عمق تکوین و باطن انسان و در حقیقت این نخستین دادگاه عدل الهی است که در آغاز ورود او به عالم برزخ، انجام می‌گیرد.

به تعبیری دیگر: حادثه سنگین مرگ، به قدری عظیم است که انسان را به کلی از خود بی‌خود می‌کند و روح او گویی محتوایش را از دست می‌دهد، مگر این که در چیزی، آن چنان ثابت قدم باشد، که در برابر چنین حادثه‌ای نیز به فراموشی سپرده نشود.

مرحوم «علامه مجلسی» می‌گوید: مشهور در میان متکلمان امامیه این است که سؤال قبر جنبه عمومی ندارد، بلکه مربوط به کسانی است که در درجات بالای ایمان، یا کفر قرار داشته باشند؛ ولی مستضعفین و کودکان و دیوانگان سؤال قبر ندارند.

مرحوم «علامه خویی» بعد از نقل این کلام می‌گوید: «اخبار متعددی در کتاب «کافی» و غیر آن وارد شده، که گواهی بر این معنا می‌دهد.^(۱)»

در اینجا یک پرسش باقی می‌ماند: آیا سؤال قبر از این بدن جسمانی خواهد بود و پاسخ نیز از سوی همین بدن داده می‌شود؟ یا این که پرسش و پاسخ از روح انسان در عالم برزخ است، که در کنار بدن قرار می‌گیرد؟ و به تعبیر دیگر: سؤال از روح، در قالب مثالی است، یا از همین جسم مادی عنصری؟

در اینجا نظریات گوناگونی بیان شده؛ بعضی معتقدند روح به طور موقت، به جسم باز می‌گردد (البته نه به طور کامل بلکه به مقداری که قادر به پاسخ سؤال باشد) و از سوی فرشتگان خدا، مورد سؤال قرار می‌گیرد و پاسخ می‌گوید.

ولی مرحوم «علامه مجلسی» در تحقیقی که پیرامون احادیث این باب دارد، در یکی از سخنانش چنین می‌گوید: «الْمُرَادُ بِالْقَبْرِ فِي أَكْثَرِ الْأَخْبَارِ مَا يَكُونُ الرُّوحُ فِيهِ فِي عَالَمِ الْبَرْزَخِ؛ مراد به قبر در اکثر اخبار، چیزی است که روح در آن در عالم برزخ قرار دارد (یعنی قالب مثالی نه این جسم مادی عنصری)» سپس می‌افزاید: «این در صورتی است که ما روح را مجرد از ماده بدانیم، ولی اگر برای روح نوعی جسم لطیف قایل شویم، بدون نیاز به قالب مثالی، مسأله سؤال و جواب قبر، حل می‌شود.»^(۲)

از اینجا پاسخ شبهه‌ای که بعضی از ناآگاهان مطرح می‌کنند که، ما اگر دهان مردگان را علامت‌گذاری کنیم و بعد از گذشتن یکی دو روز، قبر را بشکافیم، هیچ

۲. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۲۷۱.

۱. منهاج البراعه، جلد ۶، صفحه ۴۲.

اثری که نشان دهد آنها سخن گفته‌اند، مشاهده نمی‌شود، روشن می‌گردد؛ زیرا سؤال و جواب از این بدن و با این دهان مادی نیست، تا دنبال چنین اثری باشیم. از جمله اموری که بر صحت کلام «عَلَامَةُ مَجْلِسِي» گواهی می‌دهد آیه شریفه «رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ؛ پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی»^(۱) می‌باشد؛ این سخن را گنهکاران در قیامت در پیشگاه خدا می‌گویند و نشان می‌دهد که «احیا» دو مرتبه بیشتر صورت نگرفته: یکی در دنیا و دیگری در قیامت. اگر این بدن جسمانی در قبر پاسخگو باشد، باید حیات موقتی نیز در قبر پیدا کند و در نتیجه، انسان صاحب سه حیات و سه مرگ خواهد شد (: حیات در دنیا و حیات در قبر و حیات در قیامت، و مرگ قبل از حیات در دنیا، و مرگ در پایان عمر، و مرگ بعد از حیات در قبر).

به این ترتیب، نباید تردید کرد که سؤال و جواب از روح انسان، در قالب برزخی صورت می‌گیرد و اگر در خطبه شریفه بالا آمده است: «أُقْعَدُ فِي حُفْرَتِهِ؛ او را در قبر می‌نشانند.» اشاره به همین معنا است و گرنه بسیاری از قبرها، مخصوصاً قبرهای بدون لحد، گنجایش نشستن انسان را ندارد.

* * *

بخش پانزدهم

وَ أَعْظَمُ مَا هُنَالِكَ بَلِيَّةٌ نَزُولُ الْحَمِيمِ، وَ تَصْلِيَةُ الْجَحِيمِ، وَ فَوْرَاتُ
السَّعِيرِ، وَ سَوْرَاتُ الزَّفِيرِ، لَافْتَرَةٌ مُرِيحَةٌ، وَ لَادَعَةٌ مُزِيحَةٌ، وَ لَا قُوَّةَ حَاجِزَةً،
وَ لَا مَوْتَهُ نَاجِزَةً، وَ لَا سِنَّةً مُسَلِّيَةً، بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ، وَ عَذَابِ السَّاعَاتِ!
إِنَّا بِاللَّهِ عَائِدُونَ!

ترجمه

و بزرگترین بلا در آنجا، آب سوزان دوزخ و ورود در جهنم و شعله‌های برافروخته و نعره‌های آتش آن است. نه فترتی آرام بخش در عذاب او است و نه آرامشی که از درد جانکاه او بکاهد. نه قدرتی که مانع کیفر او شود، نه مرگی که او را از این همه مصایب برهاند، و نه خوابی که به او تسکین دهد؛ بلکه در میان انواع کیفرهای مرگبار و عذاب‌های مداوم گرفتار است! و ما به خدا پناه می‌بریم! (از چنین سرنوشتی)

شرح و تفسیر

قبر، باغی از بهشت یا حفره‌ای از دوزخ است!

امام علیؑ در این بخش از سخنانش به حوادث عالم برزخ و گرفتاری‌هایی که گنهکاران با آن دست به گریبانند، اشاره می‌کند. چرا که مسأله ثواب و عقاب، تنها مربوط به عالم قیامت نیست، بلکه در جهان برزخ که واسطه‌ای است بین عالم دنیا و عالم قیامت نیز، بخشی از آن دامنگیر گروه زیادی می‌شود و حدیث معروف: «الْقَبْرُ

رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ؛ قبر، باغی از باغهای بهشت است یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ»^(۱) اشاره روشنی به این معنا است.

به تعبیر دیگر: آنچه در عالم قیامت است به شکل محدودی در برزخ نیز وجود دارد.

می‌فرماید: «بزرگترین بلا در آنجا، آب سوزان دوزخ و ورود در جهنم و شعله‌های برافروخته و نعره‌های آتش آن است.» «وَأَعْظَمُ مَا هُنَالِكَ بَلِيَّةٌ نَزُولُ الْحَمِيمِ^(۲)، وَ تَصْلِيَّةُ^(۳) الْجَحِيمِ، وَ فُورَاتُ^(۴) السَّعِيرِ، وَ سَوْرَاتُ^(۵) الزَّفِيرِ^(۶)».

این همان جهنم برزخی است که گوشه‌هایی از جهنم سوزان قیامت را منعکس می‌کند و اصحاب گناهان بزرگ، در کام آن فرو می‌روند. همان گونه که قرآن مجید درباره آل فرعون می‌گوید: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ؛ کیفر آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و آن روز که قیامت برپا می‌شود دستور می‌دهد: آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید.»^(۷)

از این تعبیرات هولناک، به خوبی استفاده می‌شود که عذاب برزخی نیز شدید و وحشتناک است. آتشش فریاد می‌زند و شعله‌هایش زبانه می‌کشد و آب سوزانش سخت جانکاه است.

۱. این حدیث را «ترمذی» در «صحیح» خود از پیامبر ﷺ نقل کرده است (جلد ۴، کتاب صفة القيامة، حدیث ۲۴۶۰) و علامه مجلسی در بحار الانوار (جلد ۶، صفحه ۲۱۴ و ۲۱۸) نقل کرده است.

۲. «حَمِيم» از ماده «حَمَم» (بر وزن غم) به معنای گرمی است و به معنای آب بسیار داغ و سوزان نیز آمده و در عبارت بالا، اشاره به همین معنا است. قرآن مجید می‌گوید: «فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ؛ آنگاه از آب سوزان می‌نوشند» (سوره واقعه، آیه ۵۴).

۳. «تَصْلِيَّة» از ماده «صَلَّى» (بر وزن سعی) است و «صَلَّى» هم به معنای سوزاندن و هم به معنای داخل آتش شدن آمده است؛ ولی «تَصْلِيَّة» معنای متعدی دارد، یعنی تنها به معنای سوزاندن می‌آید.

۴. «فُورَات» جمع «فُورَه» به معنای جوشش است.

۵. «سَوْرَات» جمع «سُورَه» به معنای خشم و غضب است.

۶. «زَفِير» صدای آتش، هنگام زبانه کشیدن است. ۷. سوره غافر، آیه ۴۶.

راستی اگر انسان در دنیا، بعد از آن همه فراز و نشیب‌ها و درد و رنج‌ها و ناکامی‌ها و مصایب، هنگامی که چشم از آن می‌پوشید، وارد باغی از باغهای بهشت می‌شد، مشکلی وجود نداشت و تمام آن مصایب و درد و رنج‌ها، جبران شده بود. بلای عظیم آن است که بعد از آن همه بدبختی‌ها، به خاطر اعمال زشت و شومی که از پیش فرستاده است، گرفتار بدبختی‌های عظیم‌تر شود.

درست است که کلام امام علیه السلام در اینجا مطلق است، ولی بدیهی است که ناظر به دنیاپرستان و خودکامگان و ظالمان و آلودگان به گناه است و در فرازهای گذشته اشارات روشنی به این مطلب وجود داشت؛ مانند: «نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا، وَ حَبَطَ سَائِرًا، مَا تَحَا فِي غَرْبِ هَوَاهُ، كَادِحًا سَعِيًا لِدُنْيَاهُ...».

سپس می‌افزاید: «(مشکل و بلای عظیم‌تر اینجا است که) نه فترتی آرام بخش در عذاب اوست، و نه آرامشی که از درد جانکاه او بکاهد؛ نه قدرتی که مانع کیفر او شود؛ نه مرگی که او را از این همه مصایب برهاند؛ و نه خوابی که به او تسکین دهد؛ بلکه در میان انواع کیفرهای مرگبار و عذاب‌های مداوم گرفتار است! و ما به خدا پناه می‌بریم! (از چنین سرنوشتی)» «لَا فِتْرَةَ مُرِيحَةٍ، وَلَا دَعَاً^(۱) مُرِيحَةٍ،^(۲) وَلَا قُوَّةَ حَاجِزَةٍ، وَ لَا مَوْتَةَ نَاجِزَةٍ،^(۳) وَ لَا سِنَةَ^(۴) مُسَلِّيَةٍ،^(۵) بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ، وَ عَذَابِ السَّاعَاتِ! إِنَّا بِاللهِ عَائِدُونَ!».

این جمله‌های کوتاه و پرمعنا و تکان دهنده، که از آیات قرآن مجید برگرفته شده، به خوبی نشان می‌دهد که از یک سو عذاب الهی برای این گونه اشخاص، در عالم برزخ بسیار دردناک است و از سویی دیگر، هیچ راه فراری از آن وجود ندارد؛ چرا که با مرگ، پرونده اعمال بسته می‌شود و تغییر و دگرگونی در آن ممکن نیست،

۱. «دَعَاً» از ماده «وَدَع» (بر وزن منع) به معنای آرامش و استراحت است.

۲. «مُرِيحَةٍ» از ماده «إِزَاحَه» به معنای زایل کردن و دور نمودن است.

۳. «نَاجِزَه» از ماده «نَجَزَ» به معنای پایان گرفتن است.

۴. «سِنَه» به معنای آغاز خواب است.

۵. «مُسَلِّيَه» از ماده «تَسْلِيَت» به معنای برطرف ساختن و به فراموشی سپردن است.

مگر اینکه لطف خداوند شامل حال کسی شود و آن لطف هم بی حساب نخواهد بود. آنچه در این بخش از خطبه آمده است، در واقع هماهنگ است با آیات قرآن مجید، که پیرامون مجازات‌های دوزخ سخن می‌گوید. در مورد شعله‌های سوزان آتش دوزخ در آیه ۶ و ۷ سوره ملک می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبُئْسَ الْمَصِيرُ • إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقاً وَهِيَ تَفُورٌ؛ برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، عذاب دوزخ است و بدفرجامی است؛ هنگامی که در آن افکنده شوند صدای وحشتناکی از آن می‌شنوند و این در حالی است که دوزخ پیوسته می‌جوشد.»

در باره فریادهای آتش دوزخ در آیه ۱۲ سوره فرقان می‌خوانیم: «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظاً وَزَفيراً؛ هنگامی که این آتش، آنان را از مکانی دور ببیند، صدای وحشتناک و خشم‌آلودش را که با نفس زدن شدید همراه است، می‌شنوند.»

در مورد عدم آرامش برای دوزخیان در آیه ۷۵ سوره زخرف می‌فرماید: «لَا يَفْتَرُّ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ؛ هرگز عذاب آنها تخفیف نمی‌یابد و در آنجا از همه چیز مأیوسند.»

در مورد عدم وجود یار و یاور در برابر آن بلاهای عظیم، در آیه ۱۰ سوره طارق می‌فرماید: «فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ؛ و برای او هیچ نیرو و یآوری نیست.» و در مورد عدم امکان دستیابی به مرگ آرام بخش در آیه ۷۷ سوره زخرف می‌فرماید: «وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كَثُونَ؛ آنها فریاد می‌کشند: ای مالک دوزخ (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم) می‌گوید: شما در اینجا ماندنی هستید.»

و آیات دیگر...، اینها به خوبی نشان می‌دهد که سخنان امام علیه السلام در سایه وحی آسمانی حرکت می‌کند.

بخش شانزدهم

عِبَادَ اللَّهِ، أَيُّنَ الَّذِينَ عُمِّرُوا فَنَعِمُوا، وَ عُلِّمُوا فَفَهَّمُوا، وَأُنْظِرُوا فَلَهَوْا،
وَسَلِّمُوا فَنَسُوا! أُمِّهَلُوا طَوِيلًا، وَ مُنِحُوا جَمِيلًا، وَ حُذِرُوا أَلِيمًا، وَ وُعِدُوا
جَسِيمًا، [جمیلاً]! أَحْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمُرَّطَةَ، وَالْعُيُوبَ الْمُسْخِطَةَ.

ترجمه

ای بندگان خدا! کجا هستند کسانی که عمر طولانی به آنها داده شد و در ناز و نعمت به سر می بردند (اما قدر آن را ندانستند) و آنها که تعلیم داده شدند و فهمیدند (ولی هرگز به آن عمل نکردند) و کسانی که به آنان مهلت داده شد (تا به اصلاح اعمال خویش پردازند) ولی به بیهوده کاری پرداختند و آنها که سلامت نصیبشان شد، ولی این نعمت بزرگ را فراموش کردند (و هیچ گاه شکر آن را به جا نیاوردند). (آری) به آنها برای مدت طولانی مهلت داده شد و نعمت های زیبا در اختیارشان قرار گرفت. آنان را از کیفر گناهانشان بر حذر داشتند (تا از آن بپرهیزند) و پاداش های بزرگ (در برابر اطاعت فرمان خدا) به آنها وعده داده شد (ولی آن را نیز به فراموشی سپردند) بترسید از گناهایی که انسان را به هلاکت می افکند! و از عیوبی که موجب خشم پروردگار است!

شرح و تفسیر

کجا رفتند قدرتمندان ناسپاس؟

در این بخش از خطبه - که به پایان آن نزدیک می‌شویم - امام علیه السلام لحن سخن را تغییر داده و تمامی بندگان خدا را مخاطب ساخته و آنها را به مطالعه حال پیشینیان و پایان زندگی آنان دعوت می‌کند. می‌فرماید: «ای بندگان خدا! کجا هستند کسانی که عمر طولانی به آنان داده شد و در ناز و نعمت به سر می‌بردند، (اما قدر آن را ندانستند) و آنها که تعلیم داده شدند و فهمیدند (ولی هرگز به آن عمل نکردند) و کسانی که به آنان مهلت داده شد (تا به اصلاح اعمال خویش بپردازند) ولی به بیهوده کاری پرداختند و آنها که سلامت نصیبشان شد، ولی این نعمت بزرگ را فراموش کردند (و هیچ‌گاه شکر آن را به جا نیاوردند).» ﴿عِبَادَ اللَّهِ، أَيْنَ الَّذِينَ عُمِّرُوا فَنَعِمُوا، وَ عَلَّمُوا فَفَهَمُوا، وَأُنْظِرُوا فَلَهُوا، وَسَلَّمُوا فَتَسُوا!﴾

به راستی، اگر تاریخ را ورق بزنیم، یا به زندگی گذشته خودمان در این عمر کوتاهمان بیندیشیم و به خاطر بیاوریم: چه افراد قدرتمند و مشمول انواع نعمت‌های الهی، در جامعه ما و جوامع دیگر زندگی کردند؛ ولی نه از نعمت‌های الهی بهره گرفتند، نه به آگاهی‌های خویش عمل کردند و نه در روز سلامتی، به بیماری اندیشیدند و نه در حال قدرت به ناتوانی! سرانجام با دست خالی، از این جهان، رخت بر بستند و به سوی سرنوشت تاریکشان حرکت کردند.

آری، اگر به این امور بیندیشیم به یقین بیدار خواهیم شد و آینده خویش را با چشم خود، در زندگی آنان تماشا خواهیم کرد. سپس امام در ادامه این سخن می‌افزاید: (آری) «به آنها برای مدت طولانی مهلت داده شد و نعمت‌های زیبا در اختیارشان قرار گرفت؛ آنان را از کیفر گناهان بر حذر داشتند (تا از آن پرهیزند) و پادشاهای بزرگ (در برابر اطاعت فرمان خدا) به آنها وعده داده شد (ولی آن را نیز به فراموشی سپردند!)» ﴿أُمِّهَلُوا طَوِيلًا، وَ مُنِحُوا جَمِيلًا، وَ حُذِرُوا أَلِيمًا، وَ وَعِدُوا جَسِيمًا!﴾

آری! نه آن مهلت طولانی مایه بیداری آنها شد و نه نعمت‌های گوناگون الهی وجدان خفته آنها را برای شکر منعم، بیدار کرد؛ نه وعده عذاب الهی آنها را از گناهان بازداشت و نه وعده پادشاهای بزرگ، حرکتی به سوی اطاعت در آنان ایجاد کرد!

در پایان این بخش می‌فرماید: «بترسید از گناهایی که انسان را به هلاکت می‌افکند و از عیوبی که موجب خشم پروردگار است!» ﴿أَحْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمُرَوِّطَةَ، وَالْعُيُوبَ الْمُسْخِطَةَ﴾.

قرآن مجید در این زمینه می‌گوید: «كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ (شما) همانند کسانی هستید که قبل از شما بوده‌اند، (و راه نفاق و خطا پیمودند، بلکه) آنها از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانشان بیشتر بود. آنها از بهره خود (از مواهب الهی در راه گناه و هوس) استفاده کردند؛ شما نیز از بهره خود (در این راه) استفاده کردید، همان گونه که آنها استفاده کردند؛ شما (در کفر و نفاق و استهزای مؤمنان) فرو رفتید، همان گونه که آنها فرو رفتند؛ (ولی سرانجام) اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد؛ و آنها همان زیانکارانند^(۱)».

همیشه پیشوایان بزرگ دین و علمای اخلاق، غافلان بی‌خبر را به این نکته توجه داده‌اند که اندکی درباره اقوامی که پیش از آنها می‌زیستند، بیندیشند. در باره پادشاهان بزرگ، سرداران نیرومند، قهرمان‌های تاریخ و ظالمان و ستمگران روزگار؛

۱. سوره توبه، آیه ۶۹.

ببینند سرانجام، سرنوشت آنها به کجا رسید؛ به کجا رفتند و چه چیز از این دنیا با خود بردند و چه از آنها باقی مانده است. قبرستان‌هایی خاموش، استخوان‌هایی پوسیده، قصرهایی ویران شده، و اموال و ثروت‌هایی که به دست دیگران افتاده است. چنان فراموش شده‌اند که گویی هرگز در این دنیا نبوده‌اند؛ به گفته شاعر:

که آگه است که کاووس و گئی کجا رفتند

که واقف است که چون رفت تختِ جَم بر باد

قدح، به شرط ادب گیر، زان که ترکیبش

ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد!

بخش هفدهم

أُولِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ، وَالْعَافِيَةِ وَالْمَتَاعِ، هَلْ مِنْ مَنَاصِ أَوْ خَلَاصٍ. أَوْ
مَعَانٍ أَوْ مَلَانٍ، أَوْ فِرَارٍ أَوْ مَحَارٍ! أَمْ لَا؟ «فَأَنَّى تُؤَفِّكُونَ!» أَمْ أَيْنَ تُصْرَفُونَ! أَمْ
بِمَاذَا تَغْتَرُّونَ! وَإِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ، ذَاتِ الطُّولِ وَالْعَرْضِ، قِيدُ قَدِّهِ،
مُتَعَفِّرًا عَلَى خَدِّهِ!

ترجمه

ای صاحبان چشم و گوش بینا و شنوا، و ای دارندگان عافیت و امکانات و متاع دنیا! آیا هیچ راه گریز یا خلاص و پناهگاه و قلعه محکم، و یا فرار و بازگشتی وجود دارد، یا نه؟ حال «چگونه (از راه حق) منحرف می شوید!» یا به کجا می روید! یا به چه چیز مغرور می شوید؟! این در حالی است که بهره هر یک از شما از زمین، با این طول و عرضش، تنها به اندازه قامت او است، در حالی که گونه اش بر خاک ساییده می شود!

شرح و تفسیر

چشم و گوش خود را باز کنید!

امام علیه السلام آن معلم بزرگ آسمانی، در این بخش از خطبه، باز بندگان خدا را مخاطب می سازد، ولی به صورتی دیگر و با بیانی دیگر؛ می فرماید: «ای صاحبان چشم و گوش بینا و شنوا، و ای دارندگان عافیت و امکانات و متاع دنیا! آیا هیچ راه گریز، یا خلاص و پناهگاه و قلعه محکم، و یا فرار و بازگشتی وجود دارد یا نه؟»

﴿أُولِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ، وَالْعَاْفِيَةِ وَالْمَتَاعِ، هَلْ مِنْ مَنَاصِصٍ^(۱) أَوْ خَلَاصِصٍ. أَوْ مَعَاذٍ أَوْ مَلَانٍ^(۲)، أَوْ فِرَارٍ أَوْ مَحَارٍ! أَمْ لَا؟﴾.

در اینجا مخاطب کسانی هستند که چشم بینا و گوش شنوا دارند و از سلامت جسم و جان و نعمت دنیا برخوردارند. امام علیه السلام می فرماید بالاخره عاقبت کار شما چیزی جز مرگ و وداع با دنیا نیست، نه راه گریزی وجود دارد و نه راه خلاص، نه پناهگاهی که به آن پناه ببرید و از مرگ در امان باشید و نه قلعه محکم؛ نه می توانید از مرگ فرار کنید و نه بار دیگر به این دنیا باز گردید. در واقع شش راه فرار از چنگال مرگ را، امام علیه السلام بیان فرموده و تأکید کرده که تمام این راهها بر روی شما بسته خواهد شد. مسیری است که همه باید آن را بپیمایند و سرنوشتی است که هیچ استثنایی ندارد. و اگر مخاطب تنها صاحبان چشم و گوش اند به خاطر این است که غافلان و بی خبران از این گونه مسائل چیزی نمی فهمند و به راستی اندکی اندیشه درباره مرگی که در سرنوشت همه ما از روز نخست رقم زده شده است، کافی است که ما را بیدار کند و به راه راست هدایت نماید.

لذا در ادامه سخن می فرماید: «حال» چگونه (از راه حق) منحرف می شوید! یا به کجا رو می آورید؟ یا به چیز مغرور می شوید؟! این در حالی است که بهره هریک از شما از زمین، با این طول و عرضش تنها به اندازه قامت او است، در حالی که گونه اش بر خاک ساییده می شود» ﴿فَأَنِّي تُؤْفَكُونَ!﴾^(۴) «أَمْ أَيْنَ تُصْرَفُونَ! أَمْ بِمَاذَا

۱. «مَنَاصِصٍ» از ماده «نَوَّص» (بر وزن قوس) به معنای دور شدن و جداگشتن از چیزی است. بعضی گفته اند این واژه به معنای پناهگاه و فریاد رس است و از آنجا که وقتی انسان در جستجوی چنین چیزی است، از محلی که در آن است، دور می شود و فرار می کند، به معنای دور شدن و فرار کردن آمده است.

۲. «مَلَانٍ» از ماده «لَوَّذ» (بر وزن موز) به معنای پنهان شدن و به قلعه ای پناه بردن است و لذا «مَلَاذ» به پناهگاه و قلعه، اطلاق می شود و با «مَعَاذ» تفاوت مختصری دارد زیرا «مَعَاذ» از ماده «عَوَّذ» (بر وزن حوض) به معنای پناه گرفتن است و مفهوم «استتار» در آن نیست.

۳. «مَحَارٍ» اسم مکان از ماده «حَوَّر» (بر وزن جور) در اصل به معنای نقصان است؛ سپس به معنای بازگشت آمده است.

۴. «تُؤْفَكُونَ» از ماده «أَفْكَ» (بر وزن فکر) به معنای انحراف و دگرگون شدن است و به همین جهت واژه «افک» به تهمت و دروغ نیز اطلاق می شود.

تَغْتَرُونَ! وَإِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ، ذَاتِ الطُّولِ وَالْعَرْضِ، قَيْدُ قَدِّهِ^(۱)، مُتَعَفِّرًا عَلَى خَدِّهِ! ﴿﴾

ممکن است کسانی صدها باغ و بستان و زمین کشاورزی و دهها کاخ آباد داشته باشند، ولی به هنگام وداع با این دنیا، سهم آنها همان است که درویش کوخ نشین دارد؛ یعنی قطعه زمینی به اندازه طول و عرض قامتش، به اضافه چند قطعه کفن که حداقل پوشش تن عریان او است.

تعبیر «مُتَعَفِّرًا عَلَى خَدِّهِ» (این در حالی است که گونه‌ها بر خاک ساییده می‌شود) ممکن است اشاره به این باشد که لطیف‌ترین قسمت بدن در آنجا بر خاک تیره قرار می‌گیرد و یا اشاره به این باشد که انسان حتی به اندازه عرض بدنش سهمیه‌ای از این زمین ندارد؛ چرا که او را در قبر روی طرف راست می‌خوابانند و معمولاً لحد، گنجایش خوابیدن او را به طوری که صورت به آسمان باشد، ندارد:
هرکه را خوابگه آخر ز دو مшти خاک است

گو چه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را!

۱. «قید» (به کسر و فتح قاف) به معنای مقدار است و به همین جهت، به طنابی که به دست و پای انسان یا حیوان می‌بندند و او را محدود به حد معینی می‌کنند، قید (به فتح قاف) گفته شده است. و «قد» به معنای قامت است.

بخش هیجدهم

الآن عباد الله والخناق مهمل، والروح مُرسَل، في فينة الإزْشاد، وراحة
الأجساد، وراحة الإحتشاد، ومهل البقية، وأنف المشية، وانظار التوبة،
وانفساح الحوبة، قبل الضنك والمضيق، والرؤع والزهُوق، وقبل
قدوم الغائب المنتظر، وإخذة العزيز المقتدر.

ترجمه

ای بندگان خدا! هم اکنون که ریسمان مرگ بر گلوی شما نیفتاده و روح (برای بدست آوردن کمالات) آزاد است و بدنها راحت، و می‌توانید با کمک یکدیگر مشکلات را حل کنید و هنوز مهلتی دارید و فرصت برای تصمیم گرفتن باقی است و راه توبه و بازگشت از گناه باز است (از این فرصت‌های گرانبها استفاده کنید!) پیش از آنکه در سختی و تنگنا و ترس و نابودی قرار گیرید و پیش از فرا رسیدن مرگی که در انتظار است و قبل از آنکه دست قدرت خداوند قوی مقتدر، شما را بگیرد (آری پیش از همه اینها، فرصت را مغتنم بشمرید و زاد و توشه برگیرید).

شرح و تفسیر

آخرین سخن!

امام علیه السلام در آخرین بخش از خطبه، بار دیگر همه بندگان خدا را مخاطب ساخته و با جمله‌های کوتاه و زیبا و پرمعنا، برای از دست ندادن فرصت‌ها، پیش از پایان گرفتن زندگی، هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «ای بندگان خدا! هم اکنون که ریسمان مرگ بر گلوی شما نیفتاده و روح (برای بدست آوردن کمالات) آزاد است، و بدنها

راحت، و می‌توانید با کمک یکدیگر مشکلات را حل کنید، و هنوز مهلتی دارید، و فرصت برای تصمیم گرفتن باقی است و راه توبه و بازگشت از گناه باز است (از این فرصت‌های گرانبها استفاده کنید). پیش از آنکه در سختی و تنگنا و ترس و نابودی قرار گیرید و پیش از فرا رسیدن مرگی که در انتظار است و قبل از آنکه دست قدرت خداوند قوی مقتدر، شما را بگیرد (آری پیش از همه اینها فرصت را مغتنم بدانید و زاد و توشه سفر آخرت را از این جهان بگیرید که اگر این فرصت‌ها از دست برود، نه راه بازگشتی وجود دارد و نه پشیمانی سودی!) «الآن عباد الله وَالْخِنَاقُ»^(۱) مُهْمَلٌ، وَالرُّوحُ مُرْسَلٌ، فِي فَيْئَةٍ^(۲) الْأَرْشَادِ، وَرَاحَةَ الْأَجْسَادِ، وَبَاحَةَ^(۳) الْإِحْتِشَادِ^(۴)، وَمَهْلِ الْبَقِيَّةِ، وَأَنْفِ الْمَشِيَّةِ، وَإِنْظَارِ التَّوْبَةِ، وَأَنْفِسَاحِ الْحَوْبَةِ^(۵)، قَبْلَ الضَّنْكِ^(۶) وَالْمَضْيِقِ، وَالرُّوْعِ وَالزُّهُوقِ^(۷)، وَ قَبْلَ قُدُومِ الْغَائِبِ الْمُنْتَظَرِ، وَإِخْذَةِ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ».

آنچه امام علیه السلام در جمله‌های بالا فرمود، ابعاد مختلف فرصت‌هایی است که انسان در دست دارد: باقی بودن عمر، آرامش روح، راحتی جسم، امکان کسب کمالات، امکان اجتماع و مشورت، بقاء فرصت برای تصمیم‌گیری، توانایی بر توبه و بازگشت از گناه. هر یک از اینها بخشی از فرصت‌های عظیم و گرانبهای آدمی را تشکیل می‌دهد که با وجود آن، همه کار می‌توان کرد و هر خیر و سعادت قابل اکتساب است؛ در حالی که ممکن است یک روز دیگر همه اینها از دست برود و تمام

۱. «خِنَاق» از ماده «خَنَق» (بر وزن سنگ) به معنای خفه کردن آمده است و «خِنَاق» به معنای طنابی است که با آن خفه می‌کنند و «ضیق خِنَاق» (تنگی طنابی که بر گلو است) کنایه از تنگنا و گرفتاری شدید است.

۲. «فَيْئَةٌ» (بر وزن ضربه) به معنای زمان و وقت است.

۳. «بَاحَةٌ» از ماده «بَوَّح» (بر وزن قول) به معنای ظهور و اشتها گرفته شده است و «بَاحَةٌ» به معنای صحن و سرای خانه و آب فراوان و نخل بسیار به جهت ظهور و بروز آن است و در جمله بالا به همان معنای اول، یعنی «صحن و سرا» است.

۴. «إِحْتِشَادٌ» به معنای اجتماع برای انجام کار مشترک است.

۵. «حَوْبَةٌ» (بر وزن توبه) در اصل به معنای احتیاج و نیازی است که انسان را به گناه می‌کشاند و به همین دلیل، در قرآن مجید و استعمالات دیگر به معنای گناه آمده است.

۶. «ضَنْكٌ» به معنای سختی و تنگی است و «مَعِيشَتُ ضَنْكٍ» به معنای زندگی توأم با سختی‌هاست.

۷. «زُّهُوقٌ» (بر وزن حقوق) به معنای نابود شدن و از بین رفتن است.

سرمایه‌های سعادت انسان، نابود گردد و چه غافلند کسانی که به این واقعیتها توجه ندارند و همچون گوسفندان، در این چراگاه زندگی به لذات زودگذر سرگرمند و از گرگ اجل، که یکایک از این گله می‌برد، بی‌خبرند و آسوده می‌چرند.

مرحوم «سید رضی»، در پایان این خطبه در چند جمله کوتاه و بسیار پرمعنا چنین می‌گوید: «وَفِي الْخَبَرِ: أَنَّهُ لَمَّا خَطَبَ بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ إِقْشَعَرَّتْ لَهَا الْجُلُودُ، وَ بَكَتِ الْعُيُونَ، وَ رَجَفَتِ الْقُلُوبُ. وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُسَمِّي هَذِهِ الْخُطْبَةَ: «الْغُرَاءَ»؛ در خبر آمده است هنگامی که امام علیه السلام این خطبه را ایراد فرمود، بدن‌ها به لرزه در آمد و اشکها سرازیر و دل‌ها ترسان شد و بعضی از مردم این خطبه را (به خاطر فصاحت و بلاغت عجیبش) خطبه «غراء» (درخشان) نامیده‌اند».

به راستی - همان‌گونه که مرحوم سیدرضی در این روایت آورده است - این خطبه از خطبه‌های عجیب و تکان دهنده است که می‌تواند غافلترین افراد را تکان دهد و از خواب غفلت بیدار کند. فصاحتش بی‌نظیر و بلاغتش بی‌مانند است و اگر در «نهج‌البلاغه» جز این خطبه نبود، برای پی‌بردن به مقام و عظمت علی علیه السلام و گرفتن بهترین پند و اندرزها و عالیترین درس اخلاق و خودسازی کافی بود.

امام علیه السلام در این خطبه با مهارت عجیبی به سراغ تمام اموری رفته که بیدارکننده و غفلت‌زاست و این هدف بزرگ را از ابعاد مختلف دنبال نموده است؛ خطبه‌ای است که انسان هرگز از خواندن آن سیر نمی‌شود و با گذشت زمان، کهنه نخواهد شد.

«ابن ابی الحدید» نیز، در پایان این خطبه چنین می‌گوید: «بدان! ما هیچ شکی در این مسأله نداریم که علی علیه السلام فصیح‌ترین کسانی بود که در تمام طول تاریخ به لغت عرب سخن گفته‌اند (البته بعد از کلام خدا و کلام رسول خدا) و این به خاطر آن است که امتیاز سخنران و نویسندگان در سخنرانی و نوشته‌هایش بر دو پایه استوار است: مفردات الفاظ، و ترکیب‌بندی جمله‌ها؛ اما مفردات: باید سهل، ساده، روان، مانوس و خالی از هر نوع پیچیدگی باشد و الفاظ امیرمؤمنان علی علیه السلام عموماً چنین است و اما ترکیب‌بندی جمله‌ها: باید محتوا زیبا و به سرعت فهمیده شود و از

ویژگی‌هایی که به خاطر آن، بعضی از سخنان بر بعضی دیگر، ترجیح دارند، برخوردار باشد و این همان چیزی است که علمای «بدیع» از آن به: «مقابله»، «مطابقه»، «حسن تقسیم»، «بازگرداندن پایان سخن، به آغاز آن»، «ترصیع»، «تسهیم»، «توشیح»، «مماثلت»، «استعاره»، «استعمال مجاز لطیف»، «موازنه»، «تکافؤ»، «تسمیط» و «مشاکله»، نام برده‌اند (اینها اصطلاحات مخصوصی است که علمای علم بدیع، برای زیبایی و فصاحت و بلاغت جمله‌ها، در جای خود ذکر کرده‌اند).

بی‌شک، تمام این ویژگی‌ها در خطبه‌ها و نامه‌های علی علیه السلام موجود است و در سطح کلام آن حضرت، گسترده شده است. و این زیبایی کامل مفردات، و ترکیب‌بندی جمله‌ها را، تنها در کلام علی علیه السلام می‌توان یافت و در کلام هیچ شخص دیگری، به این صورت کامل مشاهده نمی‌شود... به همین دلیل، آن حضرت در سخن خویش شگفتی‌ها و عجایبی آفریده و باید امام و پیشوای مردم در این امر باشد؛ چراکه ابتکاراتی آورده که از هیچ کس قبل از او شنیده نشده است و جالب اینکه (در بسیاری از اوقات) این سخنان را به صورت ارتجالی (بدون هیچ‌گونه سابقه ذهنی و بالبداهه) بیان می‌فرمود، آنجا که طبع آن حضرت به هیجان می‌آمد و بدون هیچ‌گونه مطالعه قبلی، این سخنان عمیق را ایراد می‌فرمود؛ راستی عجیب است! راستی عجیب است!!^(۱)

* * *

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۲۷۸.